

سیاحتنامہ مسیو چریکف

ترجمہ آبکار مسیحی

به کوشش علی اصغر عمران



مجموعه منابع و اسناد

تاریخی دوره قاجار

زیر نظر ایرج افشار

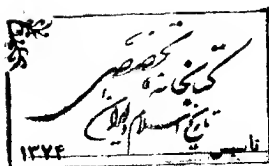


بها: ۴۰۰ ریال

سیاحتنامہ مسیو چریکف

ترجمہ آبکار مسیحی

بہ کوشش علی اصغر عمران



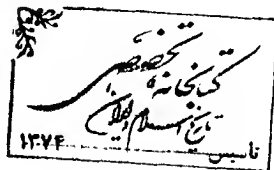
تہران، ۱۳۵۸

چاپ اول، ۱۳۵۸
شرکت سهامی کتابهای جیبی
وصال شیرازی شماره ۲۸

این کتاب در دو هزار نسخه در چاپخانه سپهر
چاپ و صحافی شده است.
همه حقوق محفوظ است.

فهرست مندرجات

۱	دیباچه
۲	مقدمه از قول مصنف
۵	سیاحتنامه مسافرت چریکف به بندر بوشهر و شیراز
۷	بندر بوشهر
۹	از بندر بوشهر الی شیراز
	برازجان * دالکی * ابتدای کتل * کازرون *
۱۲	دارالعلم شیراز
	باغ نو * - چهل تن * - هفت تن * - سمدیه * - حافظیه * - رکن آباد * - مصلی * - دروازه قرآن * - بنسداد امیر * - تخت جمشید * - استخر * - ذکر قبوری که در کوهها حفر شده بود - نقش رجب * - نقش رستم * - یاسارگاد * - قبر مادر سلیمان * - تخت سلیمان *
۲۵	از پارسارگاد الی محمره که از راه شیراز مراجعت شده
۲۶	مراجعت از شیراز
۲۷	حرکت از کازرون ☞
۳۰	محمره ☞
۳۲	از محمره الی منگره
۳۳	اهواز ☞
۳۳	دزفول
۳۴	ورود به شوشتر ☞
۳۶	منگره ☞
۳۷	از منگره الی خرم آباد
۴۳	جلعه خرم آباد ☞



- ۴۸ از خرم آباد الی بروجرد
 ۵۴ از بروجرد به گلپایگان ❖
 ۶۱ از گلپایگان به اصفهان
 ۶۳ ذکر شهر خوانسار
 ۶۴ قراء و دیهای بین راه ❖
 ۶۷ جلفای اصفهان ❖
 ۶۹ عید قربان در میدان شاه ❖
 ۶۹ ذکر بناهای عجیب و غریب قدیم اصفهان

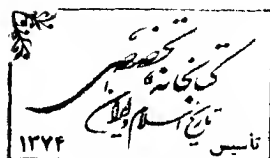
- ۷۳ از اصفهان به همدان ❖
 ۷۶ سلطان آباد ❖
 ۷۹ [منازل] از اصفهان به همدان
 ۷۹ [منازل] از سلطان آباد الی تهران
 ۷۹ [منازل] از سلطان آباد الی همدان
 ۸۲ تفصیل راههایی که از همدان مجزا می گردد
 ۸۳ ورود به همدان

ذکر راههایی که از همدان مجزا می شود *

- ۸۷ از همدان به کرمانشاه از راه کنگور و صحنه
 ۸۹ اسد آباد ❖
 ۹۰ کنگور ❖
 ۹۱ قریه صحنه
 ۹۲ بیستون ❖

- ۹۳ از کرمانشاه الی دزفول
 ۹۴ تنگه و سنگ رستم ❖
 ۹۶ امامزاده محمد ❖
 ۹۷ محال هلیلان ❖
 ۹۷ راههایی که از هلیلان به خرم آباد می رود
 ۹۷ راههایی که از هلیلان به دزفول می رود
 ۱۱۵ صالح آباد

- شوش
 ۱۱۸ مسافرت از شوش الی محمره از نهر هاشم
 ۱۲۱ از محمره به شوشتر و دزفول از راه نهر هاشم و شوش
 ۱۳۰ مسافرت از دزفول به کرند
 ۱۳۹ دره کرند
 ۱۴۰
 ۱۴۵ اخبار وبا و بادسام
 ۱۴۷ کاروان راه مکه
 ۱۴۹ دنباله جریان سفر
 ۱۵۰ اطلاعات میرزا هادی منشی خان کرند
 ۱۵۳ دنباله راه
 ۱۵۵ به سوی بوانیج
 ۱۵۷ رودخانه الوند
 ۱۵۸ ریجاب
 ۱۶۰ به طرف پل زهاب
 ۱۶۲ قریه زرده
 ۱۶۳ بابا یادگار
 ۱۶۵ قلعه یزدجرد
 ۱۶۷ صحرای زهاب
 ۱۶۸ دکان داود
 ۱۷۰ باز هم به سوی کرند



- ذکر مسافرت از کرند به کرمانشاه از اطراف و حوالی هارون آباد
 و ماهی دشت
 ۱۷۳ طاق بستان
 ۱۷۵ ذکر بازار سلطانی
 ۱۷۷
 ۱۷۸ مسافرت از کرمانشاه تا سنه
 ۱۸۲ سنندج
 ۱۸۷ فهرست راههایی که از آنجا عبور نمودیم
 ۱۸۸ قراء محالات بانه و مریوان و اورامان
 ۱۹۱ فهرست اعلام

* عنوانهایی که جلوی آن علامت (*) آمده در متن اصلی نبوده و افزوده شده است.



مجموعه منابع و اسناد تاریخی دوره قاجار

زیر نظر ایرج افشار

این مجموعه برای چیست؟

دوره تاریخی شده نزدیک به عصر ما، دوران پادشاهی سلسله قاجار است و چون همیشه بطور کلی اخبار و اطلاعات، نقلها و حکایات تاریخی دوره‌های نزدیکتر برای مردم شیرینتر و دلپذیرتر است، رسیدگی و سنجش و تحقیق انتقادی در آن طبعاً لازمتر خواهد بود. برای اینکه در این راه بتوان گامهای استوار برداشت و از خیال پردازی دور شد و از روایت کسودن شنیده‌های کم اعتبار خودداری کرد و از گزافه‌گویی دوری جست ناچار باید اسناد و مدارک اصیل و معتبر را به کار گرفت. البته شناخت این نوع اسناد و مدارک کاری است سهل و ممتنع. پس باید ابتدا چنین اسناد و مدارکی را پیدا کرد (که در ایران آسان نیست) و سپس باروش صحیح طبع کتب و براساس متون و اصول اصیل آنها را که کمتر دست خورده است به چاپ رسانید و کم کم زمینه را برای تحقیقات و انتقادات تاریخی مربوط به دوره قاجار آماده ساخت و البته در راست و دروغ مطالب هر یک دقیق شد و صحیح و سقیم را از هم جدا کرد.

اگر واقع‌اندیشی داشته باشیم باید گفت که نگارش تاریخ دوره قاجار بسیار زود است. هر چه تاکنون براساس چند کتاب از قبیل ناسخ‌التواریخ، حقایق - الاخبار خورموجی، روضة‌الصفاي ناصری، المآثر و الآثار و مرآت البلدان، یا احیاناً چند سفرنامه و مرجع فرنگی نوشته شده است هیچ‌یک «تاریخ» به معنی واقعی و علمی کلمه نیست. وقایع‌نامه‌هایی است النقاط شده از چند اثر موجود چاپی.

درحالی که برای نگارش تاریخ قاجار طبق فهرستهایی که تاکنون برای کتابخانه‌های فهرست شده چاپ شده است هنوز لااقل سی چهل کتاب عصری دست اول از دوره قاجاری در دست است که طبع نشده است، مانند اشرف‌التواریخ، اکسیرالتواریخ، تاریخ ساروی و جز اینها. نیز دهها سفرنامه و روزنامه خاطرات از نوشته‌های ایرانیان در دست است که بی‌تردید هر یک اثر مهمی در تغییر استنباطات تاریخی خواهد داشت. جز اینها هزارها سند و مدرک و کتابچه و ورقه و منشور و فرمان از عصر قاجار در کتابخانه‌ها و مجموعه‌های خصوصی و خانواده‌ها هست که هر یک چه بسا نکته‌های بسیار مهم و تازه را بر محقق جویای راستین و خواستار تازه‌ها عرضه خواهد داشت.

اغلب می‌دانند که هنوز اطاق اسناد بیوتات سلطنتی و اسناد و مدارک عصر قاجاری موجود در وزارت خارجه (مخصوصاً آنها که در بایگانی راکد راکد مانده یا آنها که به دستور ناصرالدین‌شاه تجلید شده بوده و از دربار به کتابخانه وزارت خارجه نقل شده) و نیز کتابخانه سلطنتی به هیچ وجه مورد بررسی علمی قرار نگرفته است.

جز اینها باید گفت که استفاده از اسناد خارجی و اسناد ایرانی موجود در آرشیوها و وزارت خارجه‌های ممالک دیگر که هزارها هزار است موجب دست یافتن بردرایی از اسناد و منابع تازه است و مجموعه همه این اسناد و مدارک است که پرتوهای تابناکی بر صفحات تاریک تاریخ می‌افکند. گفتن و برشمردن این تفصیل از آن باب است که در مرحله کنونی باید در پی آن بود که بیشتر و بیشتر منابع و مدارک چاپ نشده را به چاپ رسانید و آرام آرام زمینه را برای تحقیقات اصلی و اساسی محکم و آماده کرد.

یکی از مدارک مفید برای رسیدگی به تاریخچه روابط سیاسی میان ایران و عثمانی و وضع مرزها سفرنامه چریکف روسی است که ترجمه آن در دوره همان پادشاه انجام شده است و نسخه‌ای که از آن عصر ناصرالدین‌شاه است در جزء مجموعه کتب خطی کتابخانه وزارت امور خارجه موجود است و اینک درین مجموعه به چاپ می‌رسد.

نکته‌ای که درباره ترجمه این سفرنامه باید گفت روشی است که مترجم در برگرداندن اسماء خارجی و حتی نامهای جغرافیائی ایرانی به فارسی داشته است که در موارد زیاد با آنچه معمول امروز است فرق و تفاوت دارد و البته خواننده آشنا خود متوجه خواهد شد. فی‌المثل: دلاوال، اوله آری اوس، کی‌ام‌فر، نیع بوهر

(ص ۱۷) که در حال حاضر دلاواله، اولثاریوس، کمپفر، نیبهر نوشته می‌شود و از این قبیل، واز اسماء و اعلام ایرانی چرا، کنگور که آنها را معمولاً شراه و کنگاور ضبط می‌کنند.

در تمام کتابهایی که اروپائیان درباره ایران و ایرانیان نوشته‌اند مطالبی هست که درست نیست و در خور نقد و بحث است و درین کتاب هم البته از آن نوع مطالب دیده می‌شود و طبعاً تساهل حکم می‌کند که هرمتنی کاملاً ترجمه شود تا محققان آنچه را ناروا و نادرست می‌دانند در تحقیقات خود معین سازند.

تهران، ۲۶ خرداد ۱۳۵۲

ایرج افشار

از این مجموعه منتشر شده است:

خاطرات و اسناد ظهیرالدوله به کوشش ایرج افشار
مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان به کوشش حسین خدیو جم
زیر چاپ:

المآثر والآثار با حواشی و تعلیقات حسین محبوبی اردکانی
سرگذشت مسعودی (تاریخ حیات ظل السلطان بقلم او) با تصحیح حسین خدیو جم
نامه‌های ادوارد براون به سید حسن تقی زاده به کوشش عباس زریاب و ایرج افشار

مقدمهٔ مصحح^۱

اختلافات ایران و عثمانی سابقه تاریخی طولانی و دامنه داری دارد. در حقیقت در زمان تیمور بانیرد این پادشاه با ایلدزم بایزید پایه این کارگذاری شده و در زمان اوزن حسن با رقابتها و خصومت‌های این پادشاه و سلطان محمد فاتح اختلاف و دشمنی نیرو گرفت و چون نوبت به صفویه رسید نظر به سیاست خاص پادشاهان عثمانی، یعنی سودای تسلط بر عالم اسلام، که بضرورت وقت سیاست مذهبی مدار روابط دو کشور و سلسله جنیان وحدت ملی و حافظ و نگهدار ملیت ایران شد و از تحلیل رفتن ایران و ایرانی در جهان تسنن که بسادت و قیادت عثمانی در حال جلوه‌گری بود، ممانعت بعمل آورد. تبعیت از يك چنین سیاستی بناچار روابط دودولت اسلامی همسایه را همواره تیره نگاه می‌داشت و اگر چند صباحی هم به صلح و صفا می‌گذشت بعلت ضعف یا ترس از طرف بوده نه حسن تفاهم.

در عهد نادرشاه افشار امید می‌رفت که پس از جنگ‌های طولانی رابطه سیاسی دو کشور بر پایه و اساس جدیدی استقرار یابد.

از شروع قرن نوزدهم میلادی که در روابط ایران با کشورهای اروپائی و نیز در تاریخ سیاسی کشور، فصل جدیدی گشوده شد، منازعات و مناقشات ایران و عثمانی صورت دیگری بخود گرفت و از حساسترین مسائل تاریخی و سیاسی ایران گردید.

علل اصلی این گفتگوها ظاهراً موضوع اختلافات سرحدی، مسئله اقلیتهای ایرانی در بین‌النهرین و سوء رفتار عمال عثمانی با زوار ایرانی و حمایت عثمانی از اشرار و یاغیان

- ۱) برای تهیه مقدمه از منابع زیر استفاده شده است:
 - «رساله تحقیقات سرحدیه» به کوشش محمد مشیری
 - «امیرکبیر و ایران»، تألیف فریدون آدمیت
 - «یادداشتهای قزوینی» (جلد سوم) به کوشش ایرج افشار
 - «شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲-۱۳-۱۴»، تألیف مهدی بامداد
 - دوره مجله «یادگار»
 - «سفرنامه رضاقلی میرزا نوه فتحعلی‌شاه»، به کوشش اصغر فرمانفرمائی
 - «جغرافیای مفصل ایران» (جلد دوم) تألیف مسعود کیهان


متجاوز به ایران بود. در مورد سوء رفتار عثمانی با زوار ایرانی اساس کار و توجه ایرانیان به ناحیه عراق بود به علت وجود مقابر امامان شیعه در خاک بین النهرین که توجه ایرانیان شیعه را همیشه به آن حدود معطوف داشته است. بنابراین از زمانی که بین النهرین به تصرف عثمانیها درآمد همیشه عده کثیری از ایرانیان در خاک عثمانی سکونت داشتند، آن هم سکونتی که بر مبنای ایمان بود و چه بسا آبادیها و آثار هنری و علمی و ساختمانی بوجود آورد که بی اغراق تمام مردم ایسران از غنی و فقیر از سر صدق و اخلاص در این کار صمیمانه شرکت داشتند و پیداست که با وجود این سوابق و علایق، سختگیریهای عثمانیها که از طریقه تسنن پیروی می کردند نسبت به ایرانیان مقیم بین النهرین و زوار ایرانی طبیعتاً نفاذ و کشمکش بین دو دولت همسایه را ایجاد می نمود.

در سال ۱۱۵۹ هجری قمری میان نادرشاه افشار با سلطان محمودخان اول به وسیله وکیل و نماینده ایران حسن علیخان ووالی بغداد احمد پاشا مأمور عثمانی، عهدنامه ای منعقد گردید که از تعیین حدود به طور اجمال ذکر رفته است و تعیین حدود خط سرحدی را رجوع به عهدنامه های قدیمی نموده است که فصل منضمه ای به آن افزوده است مبنی بر اینکه حکام سرحدی از حرکاتی که منافعی دوستی طرفین است احتراز جویند. همچنین در عهدنامه ای که به تاریخ ۱۹ ذیقعد ۱۲۳۷ هجری قمری میان فتحعلی شاه قاجار و سلطان محمودخان ثانی به توسط میرزا علی وکیل^۱ و محمد رئوف پاشا سرعصر مأمور عثمانی در ارزنة الروم بسته شد در باب تعیین حدود چنین ذکر شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

«عهدنامه ای که در تاریخ یک هزار و یکصد و پنجاه و نه در بساب حدود دستور قدیمه و نیز شرایطی که در باب حجاج و تجار و رد فراری رهایی اسرا و اقامت شخص معین در دربار طرفین انعقاد یافته است تماماً و کاملاً بین الدولتین مرعی و برقرار بود و به ارکان آن وجهاً من الوجوه خللی عارض نشده و مابین دولتین علین شرایط دولتی و مقتضای الفت و محبت همیشه معمول بوده باشد... الخ».

بعد از عهدنامه اخیر تا اواخر سلطنت محمدشاه قاجار گفتگوی مهمی در امر حدود فیما بین دولتین به ظهور نرسید تا در سال ۱۲۵۳ هجری قمری موسمی که دولت ایران به محاصره هرات و تسخیر آنجا سرگرم بود، به واسطه غارت محمره (خرمشهر امروز) به دست علیرضا پاشا در ۲۳ رجب سال ۱۲۵۴ هجری قمری، گفتگوی سرحدی مابین دولتین به طور جدی شروع گردید و نزدیک بود که کار به جای سختی منجر شود که با میانجیگری دولتین روس و انگلیس قرار کمیسونی مرکب از مأموران ایرانی و عثمانی و روس و انگلیس در

ارزانه‌الروم تشکیل دهند و نسبت به دعاوی دولتین و ادعای پنج کرور خسارتی را که دولت ایران از بابت غارت محمره مطالبه می‌نمود، مذاکره و تسویه نمایند. دولت ایران برای هیئت نمایندگی خود در کمیسیون ارزانه‌الروم، سفیر ایران در دربار عثمانی را  را سید جعفرخان (مهندس باشی) مشیرالدوله نام داشت و در این تاریخ در تهران اقامت گزیده بود، معین نمود. مشیرالدوله از تهران عازم تبریز گردید ولی چون به آن شهر رسید به بستر بیماری افتاد و بیماری او طولانی شد. چون دولت ایران به حل اختلاف علاقه شدید و عجله بسیار داشت لذا میرزا تقی‌خان فراهانی (امیرکبیر) را که در آن تاریخ در آذربایجان و وزیر نظام بود، بجای مشیرالدوله بسمت ریاست هیئت نمایندگان ایران انتخاب و اعزام کرد و از طرف دولت عثمانی نیز انور افندی تعیین گردید.

در سال ۱۲۵۹ هجری قمری مأموران دول چهارگانه که مرکب بودند از نمایندگان ایران و عثمانی مذکور و نمایندگان دولت انگلیس کلنل ویلیامس و مژورفرانت و روبرت کرزن و نماینده دولت روس کلنل دنیس در ارزانه‌الروم اجتماع نمودند و مذاکرات این کمیسیون در هجده جلسه و متجاوز از سه سال طول کشید و اگرچه موافقتی در تعیین حدود میان مأموران ایران و عثمانی حاصل نشد ولی عهدنامه جدیدی منعقد شد.

بدین ترتیب بعد از مذاکرات طولانی در تاریخ شانزدهم جمادی الثانی سال ۱۲۶۲ هجری قمری دو متن عهدنامه ارزانه‌الروم مشتمل بر نه ماده بین محمدشاه قاجار و سلطان عبدالحمید توسط میرزا تقی‌خان امیر نظام و انور افندی منعقد گردید. به موجب فقره نهم این عهدنامه:

«فقره نهم - جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه خصوص معاهده‌ای که در سنه ۱۲۳۸ ه ق در ارزانه‌الروم منعقد شده که بخصوصه با این معاهده حاضره الغاء و تغییر نشده، مثل اینکه کلمه به کلمه در این صفحه مندرج شده باشد، کافه حکام و قوت آن ابقاء شده است و فیما بین دو دولت علیه قرار داده شده است که بعد از مبادله این معاهده در ظرف دوماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضاء شده تصدیق نامه‌های آن مبادله خواهد شد و کان ذلک فی یوم - السادس عشر من شهر جمادی الثانیه سنه ۱۲۶۳»

مقرر گردیده بود که حداکثر بعد از دوماه از تاریخ امضاء بایستی تصدیق نامه‌ها مبادله گردد. به علت ابهام و گنگی بعضی از مواد آن که ظاهراً نمایندگان عثمانی به عمد آنها را در متن معاهده به آن شکل داخل کرده و به همین علت هم قبل از مبادله تصدیق نامه‌ها از پیش خود، چهار فقره سؤال ترتیب داده و از سفرای انگلیس و روس جوابهایی به نفع خود حاصل نموده بودند و ادعا داشتند که آن توضیحات و تغییرات هم ضمیمه معاهده می‌باشد. کار مبادله تصدیق نامه‌ها به تعویق افتاد تا آنکه میرزا محمدعلی خان شیرازی^۱ سفیر فوق‌العاده ایران از

پاریس ندانسته و یا بزور و یا بعد بدون اجازه دولت ایران به صحت آن توضیحات که همه به نفع دولت عثمانی و قبول آنها باعث زحمت کلی ایران در آینده بود، امضاء داد و تصدیق نامه‌ها بدین ترتیب در اول سال ۱۲۶۴ هجری قمری اندکی قبل از فوت محمدشاه قاجار و برکنار شدن حاجی میرزا آقاسی از صدارت، در استانبول مبادله گردید و قرار شد بموجب فقره سوم معاهده، مهندسین و مأمورین دو دولت برای خطوط سرحدی از دو پایتخت حرکت کنند. هنوز مهندسان و مأموران به این قصد حرکت نکرده بودند که محمدشاه در تاریخ شب سه‌شنبه ششم شوال ۱۲۶۴ فوت کرد.

در موضوع تعیین سرحد دولّین ایران و عثمانی که مهمترین مسائل مورد بحث کمیسیون ارزنة الروم بود، مسئله محمره بیش از دیگر مسائل توجه نمایندگان چهار دولت را به خود معطوف داشته بود و منافع و نظریات مختلفی در موضوع محمره ارائه می‌گردید و حتی حل آن به لندن و پترزبورگ ارجاع گردید.

پس از مبادله معاهده ارزنة الروم و به موجب فصل سوم آن مقرر بود که از طرف دولّین ایران و عثمانی مأمورینی به سرحد روانه شده، در بساب تعیین خط مرزی دو کشور مذاکره کنند. از طرف دولّین روس و انگلیس نیز مأمورین واسطه معین شوند که به اختلاف دو کشور رسیدگی نموده به عنوان حکم اختلافات را فیصله دهند و ولی به علت فوت محمدشاه به تعویق افتاد. بعد از فوت محمدشاه و جلوس ناصرالدینشاه، موضوع تشکیل کمیسیون سرحدی مطرح و قرار شد که چهار دولت نمایندگان خود را تعیین و روانه بغداد نمایند، تا در آنجا جلسه را تشکیل دهند و مقدمات کار را فراهم نموده از آنجا راهی مرز شوند.

از جانب دولت ایران میرزا سیدجعفرخان مشیرالدوله معروف به مهندس باشی که سابقاً سفیر ایران در دربار عثمانی بود به نمایندگی در کمیسیون تحدید حدود انتخاب گردید. مشیرالدوله مردی بصیر و آشنا به امور مملکت بود. از طرف دولت عثمانی درویش پاشا به ریاست هیئت نمایندگی آن کشور با عجله روانه سرحد ایران شد تا به معیت میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله به تعیین خطوط سرحدی مشغول شوند.

از طرف دولت انگلیس ریاست هیئت نمایندگی به عهده کلنل ویلیامس و معاون او کاپیتان گلاسکت واگذار شد. ریاست هیئت نمایندگی دولت روسیه به عهده کلنل چریکف که بعدها ژنرال شده محول گردید.

مذاکرات میرزا جعفرخان مشیرالدوله و درویش پاشا و نمایندگان روس و انگلیس و عملیات مأموران و مهندسان در برداشتن نقشه و تعیین خطوط سرحدی غربی ایران از اوایل سال ۱۲۶۵ تا اواسط سال ۱۲۷۱ بطول انجامید.

در ربیع‌الاول سال ۱۲۶۵ میرزا جعفرخان عسازم بغداد گردید و قبل از ورود سایر نمایندگان به آنجا رسید. کمیسیون سرحدی تشکیل نشده بود که تحرکات سیاسی شروع گردید.

رویه خصوصت‌آمیز عثمانی در ایام آشفتگی اوضاع ایران به منظور دست و پاگیری دولت ایران اتخاذ شده بود و صورت عمل می‌گرفت، امیرکبیر صدراعظم ایران برضد رفتار متجاوزانه درویش پاشا اعتراض کرد. کلنل فرانت‌کاردار سفارت انگلیس از درویش پاشا حمایت نمود. امیرکبیر پس از اشغال قطور نیز اعتراضات پی‌درپی کرده و به سفرای روس و انگلیس رسماً اعلام داشت که اقدام دولت عثمانی نقض عهدنامه است و تا مادامی که دولت عثمانی قراول را از قطور بر ندارد و علامتی که درویش پاشا ساخته است خراب نکند و ترضیه نشود، عالیجاه میرزا جعفرخان به خدمتی که مأمور است اقدام نخواهد کرد.

چون امیرکبیر انعقاد کمیسیون تحدید حدود را موکول به استرداد قطور و خراب کردن علامت مزبور و ترضیه از جانب دولت عثمانی می‌نماید، انعقاد کمیسیون در سرحد قریب به نه ماه به تعویق می‌افتد تا اینکه آخر الامر کمیسیون مرزی تشکیل شد و نمایندگان چهار دولت از بغداد به سوی محمره که مبدء خط سرحدی بود، عزیمت کردند.

اولین جلسه کمیسیون روز دوشنبه چهاردهم ربیع‌الاول ۱۲۶۶ منعقد گردید و چنین مقرر شد که يك روز مأمور عثمانی و روز دیگر مأمور ایرانی نظریات، استدلالات و مطالب خود را اظهار کرده و مأموران واسطه مطالب و نظریات طرفین، را مورد مذاقه قرار دهند.

در شانزدهم ذیقعد ۱۲۶۷ دستوری از طرف امیرکبیر صدراعظم ایران به میرزا جعفرخان می‌رسد که به اتفاق مأموران دول ثلثه به زهاب رفته، امر تعیین حدود آنجا را به انجام رسانیده، کیفیت را به اولیای دولت معروض داشته، بدون انتظار جواب به اتفاق مأموران روانه بسمت حویزه گشته به گردش آن حدود و تحقیقات لازم آن حوالی و حدود پشت کوه و قراء حد آنجا پردازد.

مشیرالدوله پس از تحقیقات لازمه روز پنجم ربیع‌الاول سال ۱۲۶۸ در خارج قصبه زهاب که اردوگاه مأموران چهار دولت بود، مجلس مذاکره تشکیل داد و مأموران ایران و عثمانی نظریات و ادعاهای خود را ایراد نمودند. سپس مأموران واسطه داخل مذاکره شدند و چون اختلافاتی در بین ایشان بود به تحقیقات سرحدی پرداختند.

روز بیست و ششم ربیع‌الاول سال ۱۲۶۸ رأی حکمیت خود را در خارج قصبه مندلیج که مجلس مکالمه تشکیل شده بود بیان نمودند.^۱

نمایندگان چهار دولت با منشیهای خود هر کدام جداگانه شرح مأموریت خود را نگاشته‌اند. نماینده ایران میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله در این مدت غرب ایران را از مصب شط العرب تا کوه آراغات قدم به قدم طی کرده و شرح این مأموریت و کلیه مسائل و سوابق

(۱) برای اطلاع از حکمیت کلنل چریکف و کلنل ویلیامس نمایندگان روس و انگلیس در باب زهاب به رساله تحقیقات سرحدیه به کوشن محمد مشیری مراجعه شود. (چاپ بنیاد فرهنگ ایران).

مربوط به این سرحد را با دقت و توجه خاصی در گزارش خود که به نام «رساله تحقیقات سرحدیه» نامیده، مدون کرده است.

درویش پاشا نماینده دولت عثمانی کتابی در این خصوص به نام «خاطرات درویش پاشا» نوشته که در سال ۱۲۸۶ بطور خصوصی در استانبول به چاپ رسیده که بعد به دست سفارتخانه‌های روس و انگلیس افتاد نماینده دولت انگلیس کلنل ویلیامس که در محاصره قارص خیلی معروف شد و به این مناسبت اسم او را ویلیام دو قارص گذاشته‌اند یادداشتهایی در این باب تهیه کرده است که متأسفانه تمامی آن لدی‌الورود به لندن در رودخانه تایمز غرق شده است^۱ ولی لوفتوس که از طرف لرد پالمستون پیش نماینده انگلیس سمت منشی‌گری داشت در باب سرحدات ایران و عثمانی دو جلد کتاب به نام «در باب اوضاع مفرقه الارض مناطق سرحد ایران و عثمانی» و «مسافرت و تحقیقات در کلد و شوش» نوشته که در سال ۱۸۵۴ و ۱۸۵۷ در لندن به چاپ رسیده است.^۲

نماینده دولت روسیه کلنل چریکف که مدت چهار سال یعنی از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲ کمیسر و رئیس کمسیون حدود ایران و عثمانی بوده است همراه با مسیو غمارف و سه نفر نقشه بردار بودند که نقشه اصلی ایران غربی از روی نقشه‌های آنان تهیه شده است، راپورتی به دست متبوع خود پیشنهاد کرده به نام یادداشتهای روزانه مأمور واسطه روسیه در کمسیون تحدید حدود ایران و عثمانی که بعد از فوتش در سال ۱۸۶۰، نایب او مسیو غمارف آنرا جمع‌آوری کرده و در سال ۱۸۷۵ در پترزبورگ به طبع رسانیده است و در سال ۱۳۰۵ هجری قمری به وسیله آبنکار مسیحی تحت عنوان «سیاحت نامۀ مسیو چریکف» از روس به فارسی برگردانده شده است و متن همین کتابی است که اینک در دسترس شماست.

اساس تصحیح متن این کتاب بر نسخه منحصراً بفردی است که جزو مجموعه اسناد وزارت امور خارجه بوده و در آرشیو اداره اسناد آن مضبوط است. از روی این نسخه سالهای قبل بوسیله کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران میکروفیلمی تهیه شده و از روی نسخه عکسی آن کتاب حاضر تصحیح و چاپ گردیده است.

نکته دیگری که یادآوری آن ضروریست اشکالاتی بوده که در موقع تصحیح کتاب بوجود آمده است و آن نبودن منابع و مآخذ کافی و مستند در زمینه جغرافیایی و مردم‌شناسی ایران است. البته سعی و اهتمام شده که حتی المقدور در حواشی کتاب توضیحات لازم داده شود و به رفع اشکال و ابهام اقدام گردد ولی اگر چنانچه در این مورد توفیق حاصل نشده است بعلی است که توضیح داده‌ام.

۱) رجوع شود به یادداشتهای قزینی به کوشش ایرج افشار، جلد سوم صفحه ۵۲.

۲) رجوع شود به کتاب «امیرکبیر و ایران» تألیف دکتر فریدون آدمیت. فصل مربوط به روابط ایران و عثمانی.

در زمینه تلفظ و املاء صحیح و کامل جاها و اعلام اشخاص و قلاع و وجود قبایل و طوایف و ایلات که بسیاری از آنها در زمان مؤلف وجود داشته و در موقع رفع اختلاف و تحدید حدود سرحدی نامی از آنها برده شده، متأسفانه اکنون اکثر آنها وجود ندارند و اگر امروز چیزی از آنها باقی مانده بسیار مهجور و مجهول است بنابراین تلفظ واقعی و املاء صحیح آن مشخص و روشن نیست.

به جرأت می توان گفت که کتاب حاضر یکی از اسناد بسیار مهم دوره قاجاریه است که میتواند منبع و مأخذ ذیقیمتی در زمینه جغرافیائی و مردم شناسی باشد و مورد استفاده پژوهندگان قرار گیرد. تاریخ تحریر و کاتب آن معلوم نیست و ممکنست محرر شخص مترجم باشد. کتاب در سال ۱۳۵۵ قمری به ناصرالدین شاه اهدا شده است.

در خاتمه بر خود واجب می دانم از محقق دانشمند گرامی آقای دکتر حسین محبوبی اردکانی و نیز فاضل گرامی آقای محمد مشیری که با وسعت نظر و وسعه صدر و بزرگواری خود، مرا با بضاعت مزجاتم در این کار مهم یاری و معاضدت فرموده اند، تشکر و سپاسگزاری نمایم.

علی اصغر عمران

دیباچه

بسمه تبارك و تعالى

این کتاب شرح سیاحت مسیو چریکف سرهنگت روسی است در ممالك محروسه ایران که به زبان روسی تألیف کرده و خانه زاد دولت ابدآیت علیه، آپکار مسیحی، از روسی به فارسی ترجمه نموده، تقدیم آستان سپهرنشان اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران السلطان بن السلطان بن ناصرالدین شاه قاجار، خلدالله ملکه و سلطانه، می نماید. فی سنه هزار و سیصد پنج هجری.

مقدمه از قول مصنف

عهدنامه‌ای مبنی بر صلح آخری فی‌مابین دولتین ایران و عثمانی در سنه هزار و هشتصد و چهل و هفت مسیحی، مطابق هزار و دویست و شصت و چهار هجری به‌توسط دولتین روس و انگلیس در شهر ارز روم^۱ انعقاد یافت.

در باب این عهدنامه، چهار سال بود که در شهر ارز روم مذاکره می‌شد تا منعقد گردید. و در این انعقاد عهدنامه، گماشتگان دول واسطه بودند.

از جانب دولت روس رائی‌نیری سرهنگ، و از جانب دولت انگلیس ویلیامس^۲ یاور توپخانه بود. به‌جهت انجام فصل سیم عهدنامه مزبور، از جانب چهار دولت، اداره مخصوص تعیین شد که حدود مملکت دو سلطنت معظمه اسلام را تعیین نمایند. اجزای مأمورین چهار دولت، اشخاص مفصله ذیل بودند:

از جانب دولت عثمانی درویش‌پاشا که در اوایل سال هزار و هشتصد، در سنت پترزبورغ^۳، از جانب دولت عثمانی وزیرمختار بود. و این درویش‌پاشا، در آن وقت جوان تربیت شده‌ای بود، و در کمال فصاحت زبان انگلیسی و فرانسه را

(۱) اصل: ارض‌روم.

2) Williams

(۳) لنین‌گراد کنونی.

تکلم می نمود.

از جانب دولت ایران مشیرالدوله میرزا جعفرخان مهندس^۴، که پیر مرد بود ولی در مدرسه شهر وولج^۵، علم توپخانه درس خوانده و به زبان انگلیسی تکلم می نمود. و او در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و یک مسیحی در شهر مشهد به منصب متولی باشی گری وفات یافت.

از جانب دولت روس مصنف این کتاب چریکف سرهنگ، تعیین شده بود. و از جانب دولت انگلیس ویلیامس یاور، که در سنه هزار و هشتصد پنجاه و پنج مسیحی، شهر قارص^۶ را از دشمن محافظت می نمود. حالا ویلیامس مزبور منصب

(۴) میرزا سید جعفرخان (مهندس باشی) مشیرالدوله اصلاً اهل فراهان و پس میرزا محمدتقی وزیر که در تبریز زیر دست میرزا بزرگ فراهانی، قائم مقام اول، کار می کرده است. در سال ۱۲۳۰ هـ ق عباس میرزا نایب السلطنه و وزیر مدبر او، میرزا عیسی قائم مقام اول، تصمیم گرفتند که یک عده شاگرد برای کسب معلومات جدید به اروپا روانه نمایند. میرزا جعفرخان برای کسب علوم ریاضی و مهندسی به اتفاق چهار نفر به اروپا رفت. در غرض شوال ۱۲۳۴ هـ ق برحسب امر عباس میرزا به ایران بازگشته به تعلیم فنون ریاضی و مهندسی و علم توپخانه مشغول شد و به واسطه حسن خدمت، از طرف شاه به لقب خانی و مهندس باشی ملقب و پس از چندی به لقب مشیرالدوله سرافراز گردید. در سال ۱۲۵۲ هـ ق از طرف محمدشاه به عنوان سفارت، مأمور دربار عثمانی شد و هشت سال، یعنی تا سال ۱۲۵۹ هـ ق، سفیر ایران در استانبول بود. در سال ۱۲۵۷ هـ ق به علت کشتار شیعیان در کربلا از طرف عثمانی ها، در سال ۱۲۵۹ از دربار باب عالی احضار شد؛ و در ۱۲۶۰ هـ ق برای حل اختلافات با دولت عثمانی در انجمنی که با حضور مأمورین انگلستان و روسیه تشکیل می شد، به طرف تبریز حرکت کرد ولی در تبریز مریض و بستری شد و به جای وی میرزا تقی خان امیرکبیر برای حل اختلافات عازم ارزنة الروم گردید. پس از جلوس ناصرالدین شاه، در سال ۱۲۶۴ هـ ق به سمت کارپرداز مهم خارجه یا ناظر مهم دول خارجه (کارگزار) منصوب و به اقامت در تبریز مأمور گردید.

بعد چون به موجب ماده سوم معاهده ارزنة الروم بایستی کمیسیونی برای تجدید حدود تعیین خطوط سرحدی بین دولتین ایران و عثمانی با حضور نمایندگان دولتین روس و انگلیس تشکیل یابد، از طرف میرزا تقی خان به سمت بغداد حرکت کرد. این کمیسیون هم به اصرار دولت عثمانی در خالی نکردن بلوک قطور در آذربایجان، در حدود شش سال طول کشید و نتیجه ای حاصل نگردید. مشیرالدوله در سال ۱۲۷۱ هـ ق به ایران مراجعت نمود. ناصرالدین شاه، پس از مدتی، در ۱۲۷۶ هـ ق او را علاوه بر ریاست مجلس شورای وزرا به عضویت شورای دولتی منصوب کرد. تا اینکه در ۱۲۷۷ هـ ق با حفظ سمت از طرف دولت ایران به عنوان سفیر فوق العاده مأمور لندن گردید و پس از یک سال، در اوایل ۱۲۷۸ هـ ق به تهران برگشت و در آخر همین سال با حفظ سمت ریاست شورای دولتی به تولیت آستان قدس رضوی منصوب گشت و پس از مدت دوماه در سال ۱۲۷۹ هـ ق درگذشت و در همانجا مدفون گردید.

از تالیفات آن مرحوم رساله تحقیقات سرحدیه و خلاصه الحساب است که در سال ۱۲۶۳ هـ ق در تهران به طبع رسید (رجوع شود به شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲-۱۳-۱۴ تألیف آقایی مهدی بامداد، ج ۱، صفحات ۲۴۱-۲۴۴)

(۵) در اصل (مشهر)؛ Woolwich مدرسه ای است در انگلستان که مشیرالدوله میرزا جعفرخان در آنجا درس خوانده است.

(۶) یکی از شهرهای کشور ترکیه و در شمال شرقی آن واقع است.

سرتیپی اول دارد و حاکم جبل طارق^۷ می باشد.

در جزو مأمورین ادارات مزبور اشخاص مفصله ذیل مأموریت داشتند:

در جزو اداره عثمانی، خورشیدافندی منشی، که حالا منصب سرتیپی اول دارد و صاحب منصبان مهندس طاهریک یاور اول، و اسدافندی یاور، و یونسافندی سلطان، و حکیم ماکرید یونانی، و دواساز اونوئه بودند.

در جزو اجزای ایرانی، میرزا محبعلی خان منشی، و میرزا احمد مهندس که پیرمرد هفتاد ساله بود ولی در اواخر به جای او علی خان قاجار منصوب گردید و حکیم میرزا صادق خان^۸.

در جزو اداره انگلیس منشی و مترجم وود و این شخص در سفارت انگلیس مقیم اسلامبول صاحب همان منصب بود و در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و پنج عیسوی در لرستان وفات یافت، و تایب منشی چرچیل که بعد از وفات وود در جای او منصوب گردید و در وقت جنگ قارص آجودان ویلیامس پاشا شد و بعد به سمت قنصلگری به شهر بلگراد و بعد به مارك^۹ به همان سمت مأمور گردید، و گلاسک^{۱۰} پنجم که در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و سه مسیحی وفات نمود، و لوفتوس معلم نباتات، و آیدی گری خزانه دار که بعد از جانب دولت فرانسه در طرابوزان^{۱۱} به سمت قنصولی تعیین شد، و گازالینی که معاون وود بود، و چند نفر صاحب منصب بحرّی.

در جزو اداره روس منشی و مترجم گامازوف، و پروسکورپاکف، و سیکورف، و اوکرائویچ؛ و حکیم دو اداره مزبور اروپا، اولکین بود. محل انعقاد این چهار اداره را، در شهر بغداد یا در شهر مول^{۱۲} قرار داده بودند.

(۷) از تنگه های آبی (بغاز) مهم جهان است، به عرض چهارده کیلومتر، بین اروپا و افریقا واقع شده و اقیانوس اطلس را به دریای مدیترانه متصل می کند.
(۸) حکیم میرزا صادق خان طیب از تحصیل کردگان لندن و در دوره محمدشاه است که به علت زبان دانی بعداً مترجم سفرا و عضو هیاتهای سفارت ایران در خارج بود.
(۹) مراکش.

10) Glascott

(۱۱) از شهرهای ترکیه.
(۱۲) مول MUL در قسمت جنوبی ایالت ناکپور کشور هند واقع شده است. (رجوع شود به The Time's ATLAS of the World، ص ۱۶۵، نقشه شماره ۲۹).

سیاحتنامهٔ مسافرت چریکف به بندر بوشهر و شیراز

درغرهٔ ماه آوریل سنهٔ هزار و هشتصد و پنجاه، کشتی جنگی موسوم به کلیایو، که متعلق به کمپانی^۱ هندوستان مغربی است، با همراهی کمودرپرتر و دونفر لیوتنان^۲ و چند نفر صاحب منصبان غیر معتبر، که در همان کشتی خدمت می نمودند، و دو نفر ناخدای کشتی، با چهارده توپ تازه اختراع شده، از جزیرهٔ خارک بیرون آمدیم، در وقتی که آب رودخانهٔ کارون زیاد بود. همینکه نزدیک دهنهٔ شط العرب شدیم، آب رودخانهٔ مزبور نشست کرد و کشتی ما به گل فرو رفت. لابد شدیم که در آنجا توقف نماییم تا آب رودخانه باز به درجهٔ اوم برسد. بعد از مدتی آب رودخانهٔ مزبور به همان درجهٔ اول رسید، و ما لنگر کشیده عازم بوشهر شدیم.

باد کم و نسیم ضعیفی می وزید. کشتی هم مسافتات راه را به ملایمت طی می نمود. آب رودخانه اگر کمتر از سیزده فوت ونیم می شد، کشتی به گل می نشست و از جای خود حرکت نمی نمود. از آنجایی که شط العرب به دریا می ریزد و چهل میل دورتر از خاک عثمانی برای کشتی ها لنگرگاه قرار داده شده است و هر دو سمت آن لنگرگاه، زمین است.

از بصره الی شط العرب، که رودخانه به دریا می ریزد، پنجاه میل ملاحظه کرده اند ولی عمق دریا نود میل ملاحظه شده است. از لنگرگاه برای عبور نمودن کشتی ها دو راه دارد، یکی از یمین و دیگری از یسار که آب از آنجا از شش الی دوازده فوت می باشد. در ابتدای رودخانه شط العرب گل نرمی است و برای کشتی ها ضرری ندارد ولی هر قدر که به دریا نزدیک می شود زیر آب سنگلاخ است و ممکن است که کشتی ها به سنگ خورده بشکند. کشتی ها که شش فوت به آب فرومی رود، از لنگرگاه بهمنشیر^۳ بی خطر عبور می نماید. لنگرگاه بهمنشیر از طرف دریا سدی از ریگ دارد. در بعضی جاها، بیست و چهار فوت عمق ملاحظه شده.

در نقطه ای که رودخانه جراحی^۴ (حرمس) به دریا می ریزد، کناره آن پست و بلندی زیاد دارد و عمق آن نقطه مزبور، بیست و چهار فوت دیده شده، ولی سنگلاخ و خوفناک است به طوری که ناخدایان بومی نیز، از آنجا، در وقت عبور، در کمال خوف می گذرند. ناخدایان مزبور به هندوستان و بحر احمر می روند، و موجب آنها ماهی سیصد منات^۵ است که عبارت از یکصد تومان بوده باشد. ولی در بصره موجب آنها روزی بیست منات است. ساکنین کنار دریای بوشهر و بحر احمر، به جهت غواصی مهارت تامی دارند.

در هنگام حمل نمودن سنگ مرمر به کشتی آتشی، موسوم به «ماهی»، عملیات پراخود^۶ نمی تکریس نیز، به عملیات کشتی «ماهی» امداد می کردند. صاحب منصبی که معین شده بود، از برای جا و مکان معین لشکر در وقت جنگ، در حالت مستی نسبت به کماندن پراخود^۷، بسیار بی حرمتی کرد. بدین واسطه او را به کشتی کلیایف طلبیده مقصر قلمداد کردند و او را به بمبئی فرستادند، تا در آنجا مدت دو سال حبس بشود و بعد از انقضاء مدت مزبوره، از خدمت دیوان باید استعفا نماید. باد موسم، که از نصفه ماه مه، از سمت جنوب مغربی، متصل می وزد، آن باد،

(۳) در اصل متن بهمنشیر نوشته شده؛ نام رودی است که از خاور خرمشهر، از رودخانه کارون جدا شده و از جنوب خاوری خرمشهر و شمال خاوری آبادان به خود بهمنشیر می ریزد، و در واقع آبادان به وسیله این رود و شط العرب، تشکیل جزیره را می دهد. (ج. فرهنگ جغرافیایی ایران)

(۴) نام یکی از رودخانه های شهرستان خرمشهر و نام یکی از دهستان های بخش شادگان شهرستان خرمشهر است. (ج. فرهنگ جغرافیایی ایران)

(۵) پول رایج روسیه تزاری تا قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷.

(۶) پراخود به زبان روسی به معنی کشتی است.

(۷) در اصل: کماندر افسر روسی کشتی.

در نصفه ماه اکتبر، از سمت شمال مشرقی می‌وزد. به واسطه تغییر هوا، تقریباً يك ماه دریا متلاطم است و سفرکردن از دریا، کمال خوف و واهمه را دارد، و در این اثنا، مراوده بصره و بوشهر و بمبئی بسیار اشکال دارد و در این موسم، کشتی حاضر نیست و به جایی روانه نمی‌دارند، زیرا که خرج آن زیاده از دخل خواهد بود. چهار ساعت از ظهر گذشته، طوفان بسیار عظیمی واقع شده و يك ساعت و نیم طول کشیده پرده‌های دیرك كوچك را پایین آوردیم و لنگر انداخته ایستادیم. دریا پرمغشوش نبود، ولی موج آن زیاده از حد بود، زیرا که در زیر آب، سنگهای بزرگ یافت می‌گردید.

در این اثنا، دو کشتی از سفاین عرب، به طرف بصره می‌رفت. چون از طوفان دریا زیاد صدمه خورده بودند، نگهداشتن کشتی از برای آنها در کمال سختی و اشکال بود. لهذا، از ناخدایان کشتی ما، به مسافت بعیده، خواهش نمودند که آنها را از آن بحر عمیق مستخلص دارند. ناخدایان در امر کشتی چنان ماهر بودند که در وقت طوفان بحر، به هر جای از دریا می‌رسیدند، به محض اینکه کف آبی از این مکان بر لب خود می‌رسانیدند، استنباط می‌کردند که در کدام نقطه از دریا واقع هستند. حتی اینکه در شب هم همین هوشیاری را دارند. این امتحان را با چشم خود، بعینها مشاهده کردیم.

کماندرپرتر، در يك سفر از مسقط به بمبئی پنج روزه آمد. از نصف شب باد از پشت سر می‌وزید و اذیت کلی می‌کرد. در میان عملیات کشتی دوسه نفر بودند که اگر عملجات کار سنگین و پر زحمتی داشتند، یکی از این سه نفر ساز می‌زد و عملجات مشغول کار می‌شدند. صبح، چهار میل مانده بود که به بوشهر برسیم. لنگر کشتی را انداخته در کمال صدمه و زحمت به کنار آمدیم.

حکومت بندر بوشهر میراثی است. حاکمی که

بندر بوشهر

علی‌النقد در آنجا حکومت دارد موسوم به شیخ نصیر

است. شهر بوشهر^۸ در گرمسیر واقع است. اهالی سردسیر دشمنی کلی با طایفه گرمسیری دارند و همیشه در جنگ و جدال هستند. در بوشهر، چاههای آب دور از شهر واقع شده است، به طوری که شش الی هشت ساعت طول می‌کشد که از

برای رئیس کمپانی هندوستان مغربی، آب گوارا برای خوردن حاضر سازند. شاهزاده حاکم شیراز، حکومت بندربوشهر را به دیگری واگذار کرده، بدین واسطه شیخ مزبور اغتشاش کلی برپا نموده بود، در هنگام اغتشاش، لشکر ایران حول و حوش شیخ را احاطه کرده، آخر الامر، او را گرفته مفلولا به تهران فرستادند. ولی در آخر، کمافی السابق مشارالیه را به مرکز قدیم مراجعت داده حاکم نمودند. شهر بوشهر در اطراف خود، حصن محکمی دارد که متوطنین شهر را از صدمه خصم محافظت می نماید. روی دیوارهای وسیع قراول خانه، به جهت حفظ و حراست اهل شهر بنا شده بود. ما در خانه هتل، که رئیس کمپانی هندوستان مغربی بود، منزل کردیم. با حاکم بوشهر، یعنی شیخ نصیر، و با ارامنه آنجا و با یک نفر از اهل عثمانی، رستم بیک نام، آشنا شدیم. باعث آمدن رستم بیک به بوشهر و محرمه^۹ چه بود، درست واضح نشد. ولی من چنان تصور می نمودم که این شخص، محض این به اینجا آمده است که یا دولت بسیار به دست بیاورد، و یا اینکه برای اسم و رسم مشهور گردد. حکیم ماک الیستر، میرزای سفارت روس، مازو را معالجه می کرد، زیرا که مشارالیه در بوشهر به واسطه حرارت هوا ناخوش شده بود. کشتیهای کمپانی هندوستان مغربی، که در بندر بوشهر توقف می نمایند، به موجب ذیل است:

اول: کلیایف، دوم: افراط، سوم: کشتی ماهی.

این کشتی ها سه میل از بوشهر دورتر ایستاده اند، زیرا که سد ریگ مانع از پیش آمدن کشتی های مزبور است. کماندر پرتز رئیس منازل بنادر خلیج فارس است. غرض^{۱۰} این کشتی ها آن است که سالی دو یا سه دفعه کل بنادر را گردیده اتفاقاتی که در میان طوایف عرب واقع می شود، واریسی نمایند، و اگر در میان طوایف کدورتی سر زده و یا اینکه دشمنی از طرفین ظاهر بشود، مصلح بشوند و به اشخاص خوب و کافی به فراخور حال آنها به عنوان انعام چیزی بدهند. یک کشتی دیگر نیز به جزیره بحرین سالی یک دفعه روانه می شود که در وقت به دست آوردن مروارید بی حسابی و تعدی از آن طایفه ساکنه به ظهور نرسد. چون هر

(۹) خرمنشهر حالیه، مرکز شهرستان خرمنشهر، یکی از بنادر مهم ایران و نام قدیمی آن بندر محرمه بوده است. (ج، فرهنگ جغرافیایی ایران)

(۱۰) در اصل: قرض

سال، در وقت به دست آوردن مروارید، در نزدیکی آن جزیره دویست الی سیصد کشتی عرب با غواص‌های آنجا اجتماع کرده مشغول تحصیل مروارید می‌شوند. الآن در آنجا کشتی موسوم به افراط ایستاده است که سارقین سه‌کشتی دریایی را تعاقب کرده به دست پیاورند. وکیل کمپانی هندوستان مغربی خودش سالی یک مرتبه کل بنادر فارس را گردش می‌کند و با شیخ‌های آنجا دوستی را به حد کمال می‌رساند و برای آنها هدیه از قبیل دوربین و ساعت و تفنگ و غیره همراه می‌برد. رئیس منازل بنادر ر. هشت نفر از کاپیتانهای کشتی کمپانی تعیین می‌کنند و این رئیس تا مدت سه سال باید به کمپانی خدمت نماید. بعد از انقضای مدت مزبوره رئیس دیگر معین خواهد شد. موجب رئیس سه هزار فونت ۱۱ استرلینگ است. صاحب منصبان کشتی کمپانی نمی‌توانند به جهت خدمت در کشتی دولتی رفته خدمت نمایند مگر موقتاً؛ چنانچه نادرا کشتی برود باید کشتی‌هایی که در روی دریای هندوستان مغربی است، برود.

در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و چهار، چنان خیالی داشتند که کشتی‌های کمپانی هندوستان مغربی را با کشتی‌های دولتی انگلیس ملحق نماید، و همچنین خیالی داشتند که گمیهای ۱۲ بادی که در فارس بودند، بعد از اسقاط شدن، عوض آنها کشتی‌های آتشی بسازند. طناب‌های کشتی موسوم به «ماهی»، همه از پوست خرما پیچیده و توپ‌های آن کشتی از اختراعات قدیمه و جدیده بوده‌اند.

هوای صحرای گرمسیر در آفتاب به درجهٔ چهل و سه الی چهل و چهار می‌رسد. در آنجا چاه‌های آب و نزدیکی آنها تپه‌ها دیده می‌شود.

علی هانکری ۱۵ بیلاق وکیل کمپانی هندوستان

مغربی است. جای بسیار غمگین و مکانی بی‌گل و گیاه بود، و ما در آنجا منزل کردیم

از بندر بوشهر الی شیراز
از راه برازجان ۱۲ و
دالکی و کتل و گازرون ۱۴

(۱۱) منظور بوند انگلیسی است.

(۱۲) قایق‌های بادی.

(۱۳) ده مرکز دهستان دالکی، بخش برازجان، شهرستان بوشهر، است. (ج) فرهنگ جغرافیایی ایران؛ جغرافیای ایران، ج ۲، مسعود کیهان

(۱۴) در اصل: گازران.

(۱۵) ظاهراً مقصود علیگره Aligarh است که در قسمت جنوبی شرقی دهلی واقع شده است. (رجوع شود به دایرةالمعارف بریتانیکا، ج ۳۰)

و اقامت گزیدیم. تپه‌خاک در آنجا زیاد بود. در دوازدهم ماه آوریل مسافت چهار ساعتی طی کردیم. بوشهر و کشتی‌های خلیج را، که در لنگرگاه ایستاده بودند، چنان مه احاطه داشت که ابدأ شهر و کسی دیده نمی‌شد. قلعه و دهی، که به واسطه اهل سردسیر مخروبه و منهدم البنا شده بود، در بین راه ملاحظه شد...

برازجان

و چهار ساعت از ظهر گذشته به برازجان رسیدیم. در برازجان با خان‌حاکم و همراهان او به صحبت‌های متفرقه مشغول شدیم.

دالکی

روز دیگر مسافت چهار ساعت طی کرده به دالکی رسیدیم. در دالکی چشمه نفت و گوگرد ملاحظه شد. جنگل از درخت خرما وسعتی را احاطه داشت. گرمای هوا در سایه می‌وپنج درجه بود. در بین راه جمعی از کاروان با عیال و اطفال دیدیم که به سمت کربلا می‌رفتند. چاپاری را دیدیم که از برای میرزا جعفرخان، سرحددار بوشهر، به سرعت کاغذ می‌برد. ناهار را در زیر سایه درختی خوردیم. شب را در مکان توقف، به واسطه پشه الی غیرالنمهای بد گذشت.

ابتدای کتل

از دالکی که بیرون آمدیم، کتل اول که در جلو ما ظاهر شد، کتلی بود موسوم به مالو، در زیر کتل سنگهای چنماق خیلی درشت ریخته بود. دو پل خرابه و چند نفر قراول دیدیم. از کتل مالو گذشته به کتل خشتی رسیده از آنجا به کنار تخته آمدیم و در آنجا منزل کرده خان را ملاقات کردیم. از کنار تخته گذشته، چهار ساعت از روی تپه‌ها عبور کردیم. از تپه‌ها خارج شده بعد از طی دو فرسخ به راهدارخانه رسیدیم. از راهدارخانه گذشته يك فرسخ راه کرده به ده دریس رسیدیم. دریس دهی است منزلگاه عابرین، خیلی جای خوب و منزل خرمی است. در آنجا آثار زلزله ملاحظه شد. سنگهای روی قبور را به شکل شیر تراشیده نصب کرده بودند، ولی خیلی بد ترکیب و بدهیکل. از دریس به شاهپور رفته تماشای صورت‌های برجسته، که در روی کوه به واسطه نقاش قابل نقش شده بود، دیدیم، چشمه دخترآب بسیارگوارایی

دارد. روی کوه، صورت‌های برجسته حجاری شده بود. مغاره‌ای در بالای کوه پیداست. راه فرازی دارد، به طوری که در کمال خوف باید بدانجا رفت. از قراری که می‌گویند صورت شاپور را در آن مغاره به هیکل تمام نقش کشیده و حجاری نموده‌اند. ولی به واسطه کثرت زمان، آن هیکل شکسته و افتاده است. از چشمه تا لب مغاره، به واسطه سختی راه، يك ساعت طول کشیده بالا رفتیم. ولی در مراجعت چهل دقیقه طول کشید. در میان مغاره حوضی است بی‌آب ولی در آخر مغاره حوضی است که مدخل آب ندارد، لکن از سقف کوه، آب کمی چکه و ریزش می‌کند. در روی سنگ‌هایی که در دور دره کوه افتاده، هفت صورت برجسته حجاری شده است. بعضی از آنها سلاطین هستند که با قد تمام و با لباس‌هایی آسیری^{۱۶} می‌باشند، و باقی صورت‌ها از کمر به بالا صورت آدم است و از کمر به پایین هیکل شیر یا حیوان دیگر می‌باشد. پایین چشمه دختر، در کمرکوه، سه دستگاه صورت آدم حجاری شده، که بعضی از آن صورت‌ها نشسته مشغول عیش بودند، و برخی به ذبح گوسفند مشغول بودند.

کازرون

روز دیگر عزیمت کازرون نمودیم. کازرون شهری است بسیار باروح و ظریف و واقع در میان کوه، جلگه‌های سبزی دارد؛ ولی اکثر از خانه‌ها به واسطه زلزله روی به انهدام نهاده، خصوصاً زلزله‌ای که در سنه هزار و هشتصد و بیست و چهار عیسوی (مسیحی) به ظهور رسیده بود، کمال تزلزل و صدمه زیادی بدانجا راه یافته. در آنجا باغ خیلی قشنگی دیدیم که درخت‌های او پر از نارنج و لیمو بود، و از شدت گل و ریاحین برای انسان کمال مدهوشی دست می‌داد. در کازرون دو ساعت ماندیم... بعد عازم شدیم. در بین راه کاروانسرا و پل مغروبه و چند نفر ایلات چادر- نشین دیدیم. سه فرسخ از کاروانسرا، منزلگاهی می‌باشد. در اینجا صورت تیمور- میرزا^{۱۷}، که در چند سال قبل حکمران شیراز بود، روی سنگ خوب حجاری شده، و نقشه که کشیده دیدیم. شاهزاده روی تخت خوابیده و شیری در زیر پای او خوابیده

(۱۶) یعنی آسوری.

(۱۷) پسر فرمانفرما و نواده فتحعلیشاه است که بعداً با دو برادر خود به انگلستان برده شد و در اواخر عمر دوباره به ایران آمد. (رجوع شود به شرح حال او در سفرنامه رضاقلی میرزا، نوه فتحعلیشاه، چاپ دانشگاه، شماره ۱۱۵۷، سال ۱۳۴۶)

است. پیشخدمت، قوش شکاری را با غلیان به شاهزاده می‌دهد. در اطراف شاهزاده چند نفر سرباز با تفنگ‌های خود صف کشیده ایستاده‌اند. ولی این حجاری با آب‌طلا نقاشی شده به من گفتند که شاهزاده در وقتی که به این شیر غالب آمده بود و او را مقتول ساخته، امر نمود که به همان قسم تصویر بکشند و یادگار بماند. کتل‌دختر جایی است سربالا، راه این کتل را تیمور میرزا و مادر معزی‌الیه تعمیر کرده است. از سمت دره، که محل پرتگاه بود، دیوارهای خشتی کشیده‌اند؛ ولی با وجود این، عبور نمودن از این راه سخت و صعب است.

از اینجا گذشته به کتل‌پیرزن رسیدیم. کتل‌پیرزن تا کاروانسرا راه فرازی دارد، و کاروانسرا در سر کوه، در جای خوبی واقع شده. راه این کتل از کتل‌دختر سهل‌تر نیست بلکه پرزحمت‌تر است. وقتی که از کتل‌پیرزن پایین آمدیم، سه تپه از سنگ‌های ریزه مختلف ملاحظه شد. از قرار می‌شود، مسافرین وقتی که از این کتل به سلامتی مستخلص می‌شوند، این سنگ‌ها را متدرجاً هر آدمی یکی گذاشته‌اند، و این سنگ‌ها را قبر پیرزن می‌نامند. از پهلوی این سنگ‌ها در شب مهتاب از چشمه عبور کردیم، و به کتل‌ها خدا حافظ گفتیم و از پهلوی غار دو-برادران گذشته به فاصله چهار ساعت به کاروانسرا رسیدیم.

در زندران ۱۸ گله گوسفند ایلات و قافله زیادی دیدیم و بک ساعت ونیم از آنجا عبور نموده، نزدیکی چشمه منزل کردیم.

روز دیگر هم شش ساعت مسافرت طول کشید. وقت ظهر وارد شیراز شدیم.

دارالعلم شیراز

بعد از ورود به شیراز، ما در خانه نواب محمد

علی‌میرزا منزل کردیم. به واسطه تصرف شهر

مشهد و گرفتن سالار، مردم شیراز در کمال ذوق و شوق مشغول خوشگذرانی بودند، و بازارها و جمیع دکانین بسته بود، مردم جمع شده و سازی زدند، و تماشای بازی اطفال را می‌نمودند. حاکم شیراز در روی تخت مخصوص، که در وسط اتاق درست کرده بودند، نشست و مرا در آن اتاق نمود، و ما در آن اتاق چای و غلیان و شیرینی و بستنی صرف نموده از حاکم تشکر کرده معاودت نمودیم. حکومت شیراز

(۱۸) در فرهنگ جغرافیایی ایران (ج ۷) زندان ضبط شده و ده کوچکی است از دهستان انگالی، بخش برازجان، شهرستان بوشهر.

در آن عصر با قوام‌الملک^{۱۹}، که از جانب شاهزادهٔ معزول نیابت داشت، بود. وزارت شیراز با نصیر‌الملک^{۲۰} بود. از قرارى که وزیر اظهار داشت، جمعیت شیراز به شصت هزار نفر می‌رسد. درهٔ شیراز طوری واقع شده که ممکن است، ده هزار سرباز در آنجا جدال نمایند. و در باغات شیراز همه دیوارکشیده، عمارات علی‌حده و آب فراوانی دارد. کریمخان زند تا وقتی که مالک ایران نشده بود، در شیراز حکومت داشت، و در آنجا چندین بناهای محکم و معتبری بنا کرده، از جمله، حمام وکیل و کلاه فرنگی و عمارت و باغ و بازار و کاروانسرای وکیل در آنجا موجود است. تخت قاجار عمارت بسیار عالی و قشنگی است. بانی او محمدخان قاجار بوده است، و بعدها حسین‌خان^{۲۱} قاجار آن عمارت را تعمیر و منقش نموده است. همهٔ این بناها در بلندی واقع و تا شهر نیم فرسخ مسافت دارد.

باغ نو

علاوه بر این باغها، باغ دیگری احداث کرده موسوم به باغ نو، بعدها این باغ را حسن‌علی میرزای^{۲۲} فرمانفرما، پسر فتحعلیشاه طاب‌ثراه، وسعت داده به جلوهٔ مخصوص درآورده است. در کلاه‌فرنگی این باغ صورت فتحعلیشاه و عباس‌میرزا و ظل‌السلطان^{۲۳} منقش شده است.

۱۹) میرزا علی محمدخان قوام‌الملک، پسر چهارم حاج میرزا علی اکبرخان قوام‌الملک و نوۀ حاج ابراهیم‌خان اعتمادالدوله صدراعظم آغا محمدخان و فتحعلیشاه، است که در سال ۱۲۴۵ هـ ق متولد و در سال ۱۲۸۲ هـ ق، پس از درگذشت پدرش حاج میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک در همین سال، ملقب به قوام‌الملک گردید و در سال ۱۳۰۱ هـ ق، در ۵۶ سالگی، در شیراز درگذشت. (شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲-۱۳-۱۴، تألیف مهدی نامدار، ج ۲ ص ۴۸۳).

۲۰) پسر سوم حاجی میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک و نوادۀ حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله، صدراعظم محمدشاه و فتحعلیشاه، است. متولد ۱۲۳۷ هـ ق است. در تمام اوقات به ایالت و حکمرانی نواحی فارس، مأموریت داشته است.

۲۱) حسین‌خان قاجاری یوخاری‌باش دولو برادر محمدولی‌خان قاجار است (صفحه ۳۸۹ شرح حال رجال ایران مهدی نامدار).

۲۲) منظور شجاع‌السلطنه پسر فتحعلیشاه است.

۲۳) علی‌خان، ملقب به ظل‌السلطان (این شاهزاده به سه نام علی‌خان، علیشاه، علی‌میرزا مشهور بود)، پسر دهم فتحعلیشاه قاجار و برادر اعیانی عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، در سال ۱۲۱۰ هـ ق متولد شد و در سال ۱۲۳۲ هـ ق ملقب به ظل‌السلطان گردید. ظل‌السلطان عموی محمدشاه است و کسی است که در تهران به ادعای سلطنت برخاست. علیشاه ظل‌السلطان در سال ۱۲۷۱ هـ ق. در کربلا، در سن ۶۲ سالگی درگذشت. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به «شرح حال رجال ایران» در قرن ۱۲-۱۳-۱۴ تألیف مهدی نامدار، ج ۲)

چهل تن

باغی است موسوم به چهل تن که در آنجا به عبارت مشهور چهل نفر از دراویش مدفونند. صورت نقیب و مرشد آن چهل نفر، که شیخ صنعان است، در کلاه فرنگی آن باغ بر روی دیوار نقش گردیده، پیش او يك دختر ارمنی با نیم تنه قرمز و پیش سری مروارید و طوق گردن مروارید ایستاده است.

هفت تن

هفت تن، باغی است، درختی دارد خیلی قطور که چنانچه بیست و دو نفر دست یکدیگر را گرفته در اطراف آن درخت حلقه زنند، به انتهای قطر آن درخت خواهد رسید. در کلاه فرنگی آن باغ، صور زیاد نقش شده، از جمله صورت های سعدی و حافظ و صورت موسای پیامبر، که گله چرانی پدرزنش را می کند، و صورت حضرت ابراهیم، که پسرش را به قربانی آورده، و صورت شیخ صنعان، که با مریدان خود نماز می گزارد ۲۴. زمین این کلاه فرنگی از مرمر سبز و زرد مفروش است.

سعدیه

سعدیه باغی است که از هر طرف دیواری کشیده و سعدی که یکی از شعرا و مصنفین مخصوصه ایران است و تولد او در شیراز شده، در همان باغ مدفون است. سنگت روی قبر او از سنگ سماق است. کنده کاری و منبت شده است. قبر سعدی و باغی که آن مرحوم مدفون است، خیلی مخروبه است. در باغ فقط درخت سنجد و انار دارد. از روی کتاب سعدی ۲۵ تفال می زنند و هر شعری که از آن کتاب مطابق نیت خوانده شود، مردم آن را مناسب حال خود می دانند. مثل اینکه در ایام قدیم از روی کتاب مصنف ویریکلی ۲۶، اهالی رومیه الکبری، فال می گرفتند و به آن کتاب خیلی معتقد بودند. نهر آنجا آب بسیار خوب و گوارایی دارد.

حافظیه

حافظیه باغی است که محل دفن حافظ است. قبر او در کمال خوبی مانده، از روی کتاب او نیز تفال

(۲۴) در اصل: گذراد.

(۲۵) چنین است در اصل، به جای دیوان حافظ که بدان فال گیرند.

(۲۶) منظور ویرژیل، شاعر نامدار رومی است.

می‌زنند. در اطراف قبر حافظ قبور زیادی است. چون اشخاص متوفی میلشان براین بوده که در جوار حافظ دفن شوند، به این ملاحظه دفن کرده‌اند. سنگ قبر حافظ از مرمر زرد است و صنعت خیلی خوبی به‌کار برده‌اند. نزدیکی مغروبه آن باغ، باغ دلگشا واقع است.

مقبره مادر سلیمان، مه‌فرسخی شهر شیراز، در سمت مشرق واقع است.

رکن‌آباد رکن‌آباد رودخانه کوچکی است که ربع فرسخی از شهر مسافت دارد، و حافظ از این رودخانه تعریف زیادی کرده است.

مصلی مصلی جایی است که در عید قربان شتر نحر می‌کنند، و در آن روز مردم در کمال عیش در آنجا به‌سر می‌برند و گوشت قربانی را در آنجا به‌مردم تقسیم می‌نمایند. مصلی گنبد خیلی خوبی داشته ولی از زلزله خراب شده بود.

دروازه قرآن از شیراز به چهل مناره، یا اینکه تخت جمشید، راه تنگی دارد و یک دروازه هم هست. در سر دروازه بالاخانه‌ای ساخته شده و در آن بالاخانه قرآنی است که نادرشاه نویسانده است. هنگامی که ما در شیراز بودیم ملخ زیادی در آنجا وفور داشت.

بند امیر ۲۷ از دروازه الله اکبر که بیرون آمدیم، قرب سه ربع فرسخ به سمت دست راست، بند معظم بسیار خوبی دیدیم که بندامیرش می‌گفتند. زرقان ۲۸ دهی است که سی و پنج ورست ۲۹، که عبارت از پنج فرسخ باشد، دورتر از شیراز واقع است و در راه تخت جمشید واقع

(۲۷) قصبه مرکز دهستان کربال، بخش زرقان شهرستان شیراز. (ج. فرهنگ جغرافیایی ایران)
(۲۸) قصبه مرکز بخش زرقان، شهرستان شیراز، و در ۳۵ کیلومتری شمال خاوری شیراز، کنار شوسه شیراز به اصفهان واقع است. (ج. فرهنگ جغرافیایی ایران)
(۲۹) واحد طول روسی است.

شده، از آنجا در مدت پنج ساعت مسافت به تخت جمشید رسیدیم.

تخت جمشید شرح تخت جمشید از قرار ذیل است: مخروطه‌های تخت جمشید از سه فرسخی دیده می‌شود، و تشخیص دادن ممکن نیست. چرا که ستون‌ها در تخت کوه واقع است و تار می‌نماید. بعضی از آن ستون‌ها برپا و برخی شکسته و افتاده در روی زمین غلطیده است، و مانند شانه‌ای می‌ماند که دندان‌هایش شکسته و ریخته باشد.

استخر استخر دو فرسخی تخت جمشید واقع است. يك قطعه سنگ بلند، که علی‌حده ایستاده است، مانند برج بسیار بزرگی است، و سر او شیری دارد، و از وضع مخروطه‌ها چنان معلوم می‌شود که به‌طور واقع يك وقتی اینجا شهر عظیمی بوده است.

در نزدیکی استخر ده فتح‌آباد ۳۰ واقع شده. در سمت سنگ بلند صورت رستم را کشیده‌اند. از وسط این سنگ و تخت جمشید دره تنگ دیگر داشته است که به پاسارگاد ۲۱ می‌رسد، یعنی آنجایی که قبر مادر سلیمان می‌باشد. در نزدیکی اینجا آب دو رودخانه متصل می‌شود، و از قراری که سیاح مره ۳۲ می‌نویسد، این رودخانه یکی ارس است و دیگری کر. ولی اهالی بومی این دو رودخانه را کر و آب سیوند می‌گویند.

استخر در سنه هزار و پانصد و نود هنوز باقی بوده و مره سیاح، در زمان سیاحت خود، در مخروطه خانه شیخ علی‌خان منزل کرده بود. ما سیصد قدم دورتر از آسیاب مخروطه، نزدیکی نهر آب چادر زدیم. مخروطه دور و حوالی، منظر عجایی داشت. اینجا کوه‌ها دورتر از خرابه واقع است. ایوان‌های این مخروطه بزرگتر و وسیع‌تر از میدان عمارت امپراطور روس در پترزبورغ ۳۳ است. ولی عمارات

۳۰) دهی است از دهستان مرو دشت، بخش زرقان، شهرستان شیراز، و در ۲۶ کیلومتری شمال زرقان واقع است.

۳۱) در اصل: پاسارگات.

۳۲) در اصل: مره - در فهرست اعلام عکسی اصل متن روسی کتاب، ص ۵۳۰، که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است و زیرنویس فارسی دارد «مره» Mepe به روسی ضبط شده است.

۳۳) لنینگراد.

سلطانی که باقی مانده است، سقف ندارد. رنگ ستون‌ها زرد، و رنگ سنگ‌های ایوان سماقی است. بلندی سنگ‌ها که در آنجا به‌کار برده بودند، از پنج الی هشت ساجن^{۳۴} بود که عبارت از پانزده ذرع الی بیست و چهار ذرع روسی بوده باشد. اطراف آن سنگ‌ها، سنگ‌های حجاری شده نصب شده بود و معلوم بود که نصب سنگ‌های اطراف علی‌حده بوده است. طول زمان، سنگ‌ها را از یکدیگر جدا کرده بود، و برای بالا رفتن به ایوان از دو طرف پله داشت. در وسط هر پله ایوانی بود. پله سمت راست در کمال خوبی مانده بود و عرض پله‌ها فقط نه قدم بود و بطوری ساخته بودند که سوار با اسب خود از پله به ایوان، در کمال سهولت می‌رفت. از پایین تا بالای ایوان یکصد و پنج پله می‌خورد. تعداد ستون‌هایی که سیاحان در تخت‌جمشید ملاحظه کرده‌اند از این قرار است:

در سنه ۱۶۲۱ سیاح موسوم به دولاول، بیست و پنج ستون ملاحظه کرده است. در سنه هزار و ششصد و بیست و هفت سیاح موسوم به هربرت نوزده ستون ملاحظه نموده است. در سنه هزار و ششصد و سی و هشت سیاح موسوم به اویه‌آری‌اوس نوزده ستون شمرده است. در سنه هزار و ششصد و نود و شش سیاح موسوم به کی‌امپ‌فر هفده ستون مشاهده کرده، و در سنه هزار و هفتصد و شصت و پنج نیع‌بوهر نیز هفده ستون دیده است. سیاح موسوم به فرانکلین تا به سیاحان موسوم به کرپرتر پانزده ستون ملاحظه کرده‌اند. یک سیاح موسوم به الکساندر در سنه هزار و هشتصد و بیست و شش، سیزده ستون ملاحظه کرده است. آن ستون‌هایی که مانند گله اسب بودند، در این خصوص سیاح هنر ذکر می‌نماید که همه آنها خراب بودند مگر یکی باقی مانده بود، و آن هم چیزی فهمیده نمی‌شد. و احتمال دارد در زمان خراب شدن سقف‌های عمارت، همه اینها ضایع شده باشد. یکی از این ستون‌ها طوری خم شده بود که به اندک حرکت زمین سرنگون خواهد شد. از شصت و چهار ستونی که در آنجا ریخته بود. فقط چهل و نه ستون شکسته و ریخته دیده شده، و خاک و کلوخ، آنها را مفقود نساخته است. این ستون‌ها را به اعانت سرب وصل و نصب کرده‌اند.

ایرانی‌های ساکنین آنجا ذکر می‌کردند که دزدها این ستون‌ها را به جهت سرب‌ی که در آنها بود، شکسته و سرب‌ها را سرقت کرده به فروش می‌رسانیدند. از قراری

که سیاح موسوم به هرن می‌نویسد: «وقتی که داخل این عمارت می‌شوند، ایوان این عمارت را روی چهار ستون قرار داده بودند، و جای آن ستون‌ها معلوم است. و وقتی که داخل تالار اندرون می‌شوید، ستون‌های تالار همه خورده شده و ریخته دیده می‌شود.» طول و عرض این تالار نود قدم است. روی پنجره‌های این تالار صورتهای برجسته انسانی حجاری شده که مشغول ذبح کردن بزها هستند. بعضی از این تصاویرات به واسطه طول زمان از هم پاشیده نشده، و برخی را هم سیاحان شکسته با نوشتجات خط میخی همراه برده‌اند. در آنجا خطوط عربی نیز در کمال سعی روی سنگ‌ها کنده شده و تاکنون هست. در اتاق‌ها آثار نهرها و فواره‌ها دیده می‌شود. اهل آنجا ازین اتاق‌ها یکی را حمام می‌گویند. سیاح موسوم به هرن می‌گوید: «اسکندر مقدونی یکی از اتاق‌های عمارت، که اتاق عیش و نوش بود، حکم کرد که بسوزانند.»

اما چاه‌ها و زیرزمین‌ها: زیر مخروبه‌ها، زیرزمین‌هایی هستند که به جهت دخول در آنها، راه متعدد دارد. در آنها چاه خشکی است که عمق او چهار ذرع می‌باشد، در سمت راست و چپ آن چاه، زیرزمین‌ها کنده شده است. من توی چاه رفتم. آن هادی که همراه داشتم، مرا از سمت راست برد. بیست قدم از راه، از روی زمین سراسیمه شده بود. بعد راه طوری تنگ شد که به اشکال و خوابیده، سراسیمه راه را طی کردم. چند قدم که پیش رفتم، طرف راست، راه دیگر در جلو آمد. سقف آن راه مطول رفته رفته صعود می‌نمود و به جایی رسید که ایستادم. ولی بعد از چند دقیقه مجدداً مجبور شدم که سر را خم کرده بروم. این راه را زیر ایوان‌های تخت‌جمشید از جوف سنگ کنده بودند. دیوارهای آن راه صاف، و سقفش نیز از پارچه سنگی بود. من در دست خود شمع و مشعلی داشتم، ولی راهنمای من خنجری بسته و به هر سرگذری که می‌رسید، صداهای عجیب و غریب می‌کرد که جانورها را بترساند، چون گاه گاهی جانوران در آنجا منزل می‌گیرند، ولی من در آنجا غیر از يك مار، جانور دیگر ندیدم. در زیر زمین بیست و پنج دقیقه ماندم، و از يك سوراخ دیگر، که روی او سنگ‌های كوچك گذارده بودند، بیرون آمدم. از قراری که سیاح شردنیه می‌گوید: «این زیرزمین‌ها باید خیلی وسیع باشد.» به قول ساکنین آنجا، از این راه ممکن است تا به کوه‌هایی رفت که در آنجا محل قبور بوده باشد. ولی این محض قول است، و از این راه تا به حال هیچ کس بدانجا نرفته است. اینجاها را که من گردش کردم و دیدم، به کلی خشک بود، و به هیچ وجه من‌الوجه

نمی‌توان گفت که این زیرزمین‌ها ممکن است که مغل آب بوده باشد. آثار نهرهای آب در مغرویه معلوم می‌شود. آن مسافت را که من در زیرزمین‌ها طی کرده بودم، یکصد و هفتاد قدم بود.

ذکر قبوری که در کوه‌ها
حفر شده بود
 نزدیک شدن به این قبور، در کمال سهولت ممکن است. ولی نمی‌توان یقین کرد که در قدیم هم همین طور بوده، یا آنکه به واسطه زلزله سنگ‌ها از کوه

ریخته، یا آنکه از طول زمان خاک ریخته راه را سهل کرده است. وقتی که می‌خواهیم داخل اتاق اول بشویم، می‌بینیم در سمت چپ زمین کنده شده است و تل ریگ، از قبیل سنگ‌ریزه و خاک، چنان معلوم می‌شود که مخصوصاً کنده و به سهولت داخل اتاق شده‌اند. از قراری که سیاح شنیدر ذکر می‌نماید، سیاح مره داخل آن شده، در آنجا سنگی مانند قبری دیده است. مره در این باب در سیاحت‌نامه خود، در جلد اول، در صفحه دویست و چهل و هفت و دویست و چهل و هشت مفصلاً می‌نویسد. راه این اتاق از سمتی باز شده است که در آنجا صورتی نگاشته شده بود. از وسط صورت سوراخ کرده داخل اتاق می‌شوند. و در سمت چپ آن در با خط انگلیسی در روی کوه کنده است: «که من فلانی‌ام» (اسمش معلوم نمی‌شد) پیدا کردم و باز کردم. سوراخی که عوض در باز کرده‌اند، چنان تنگ است که باید دراز کشیده و در کمال سختی عبور نمود. اندرون، اتاق کوچکی است مسقف، زمین او خاکی ریخته به‌طور گل کم‌نم، قطرات باران از کوه در آنجا می‌ریزد. ساکنین آنجا می‌گویند: «گاه‌گاهی آب صاف گوارایی در آنجا جمع می‌شود.»

این مکان را ساکنین مزبوره جای مقدس می‌دانند، و پارچه‌های کهنه در درخت‌های اناری که در آنجا واقع است، می‌آویزند و نذرهای می‌کنند که از ناخوشی‌های سخت شفا یابند.

سنگ‌های قبور، چه در این اتاق و چه در اتاق‌های دیگر، احتمال می‌رود، زیر خاک و گلی که از قطرات باران به عمل می‌آید، مفقود شده باشد. راه دخول اتاق دیگر، از سمت چپ است، و مساوی با زمین است. این اتاق بزرگتر از اتاق اول است. در او دو سنگ قبر است و هر دو به زمین فرو رفته‌اند. اهالی آنجا در این اتاق گندم می‌کوبند، و موقتاً در آنجا انبار می‌کنند.

ایوان تخت جمشید مربع و جزئی کجی دارد. اطراف او با چهار سمت دنیا مطابقت ندارد. در سمت شمالی او سنگ های بسیار بزرگی گذارده شده بود و معلوم می شد به جهت نصب کردن آنجا آورده بودند. در روی بعضی از آنها آثار ساختمان بود. از طرح ساختمان این عمارت معلوم می شود که طرح تخت جمشید به يك وضع نبوده است، بلکه طراحی او را مختلف نموده اند.

از ایوان تخت جمشید دهات زیاد نمایان است. از جمله: زندگی آباد ۲۵ و علی آباد و ایلیات و مصولی آباد و ایوب و صحنه و فتح آباد و فیروزه و ده بید و مادو و کناره و کوشک و دشمنان و ریجوی و نوائیده و شامیه و اشک می باشد.

تخت جمشید پایتخت بیلاقی سلاطین کیان بوده، که به واسطه عید نوروز، در فصل بهار بدانجا می آمدند.

عید نوروز که از سال نو جلالی می باشد، از جمشید مانده است، و ایرانیان نیز تا به حال سال نو را در همان روز مختصره جمشیدی عید می گیرند. و حال آنکه سال نو از قرار تقویم از غره محرم است، و ایرانیان این سال نو را عید نمی کنند. در عید نوروز، علی الرسم، سلاطین به سلام عام جالس می شدند، و برای مردم این عید بزرگ و محترم و معززی بوده و هست. در اینجا اسکندر مقدونیه نیز بعد از مراجعت خود از هندوستان، عیش تمامی کرد، و می گویند که او در حالت مستی بنا به خاطر طائیس، که معشوقه او بود، حکم کرد که یکی از عمارات سلطانی را آتش بزنند. ولی این گونه حرکت نباید صحت داشته باشد.

جنگه مرو دشت ۲۶ برای چنین عید ملی خیلی مستحسن است، چرا که در فصل بهار، گل و گیاه و از هر قبیل اشیاء مروح و فور دارد.

نقش رجب

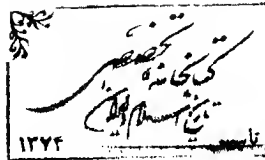
مسافت از تخت جمشید الی نقش رجب پنجاه دقیقه

است. نقش رجب مانند اتاقی است که از سه سمت

دیوار دارد، ولی بی سقف. وقتی که داخل این اتاق می شویم، در سمت چپ صورت شاهی با لباس ساسانی، سوار اسب، کننده و حجاری شده است؛ و در زیر او با خط

(۳۵) تمام دهات مزبور از دهستان بخش زرقان، شهرستان شیراز هستند.

(۳۶) در اصل: مردشت. نام یکی از دهستان های هشت گانه بخش زرقان شهرستان شیراز. (ج، فرهنگ جغرافیایی ایران)



یونانی و خط میخی ۳۷ نوشته است. روبروی درب اتاق، صورت دو پادشاه حجاری شده است که هر کدام از آنها تاجی از گل در دست گرفته و دست هایشان را نزدیک یکدیگر دراز کرده اند. از قراری که سیاح مره می نویسد: در پایین تخت جمشید و نقش رستم، آثار صورت های کوچک ریزه زیاد دیده می شود.

نقش رستم

پنج ورست ۲۸ از نقش رستم، در کوه چهار مغاره است، که آنها را مغاره مدفونه می نامند. احیاناً اگر کسی مایل بشود که برود آنها را ببیند، از اهالی همانجا اشخاصی هستند که به شکاف های کوه دست انداخته مثل گریه بالای کره می روند، و در درب مغاره ایستاده از آنجا طناب آویخته شخص را بالا می کشند.
ذکر صورت های ساسانیان که در پایه کوه حجاری شده:
اول - در سمت چپ، صورت دو پادشاه سواره و هر یک از آنها تاجی از گل در دست دارند.

دویم - صورت پادشاه پیاده، که در جلو او تخت گذارده اند.
سیم - دو پادشاه سواره.

چهارم - یک پادشاه سواره که در جلو صورت دیگر به دو زانو در سر نیم پا نشسته است.

پنجم و ششم - جنگ دو پادشاه سواره و پایین تر از آنها، چند صورت دیگر منقش است. صورت های برجسته تا در کمر زیر خاک مانده اند.

روبروی مغاره اول، طاقی است از مرمر مربع، و بام آن به طور تسطیح ارتفاع آن اتاق، سه ذرع و نیم می باشد. و اگر شخص بخواهد آنجا برود، باید با طناب برود. و سمت اتاق پنج قدم است و سقف آن مسطح است. اندرون اتاق از شدت دود سیاه شده است. از بیرون در و دیوار این اتاق مانند پنجره کنده شده، پنجره های فوقانی کوچک و پنجره تحتانی بزرگتر است.

سیاح هرن می نویسد که این اتاق یا باید به واسطه آتش سیاه شده باشد که محل سجده گاه زردشتیان بوده، یا اینکه منزل کشیکچی هایی بوده است که در آنجا

(۳۷) در اصل: میخ.

(۳۸) در اصل: ورس. واحد طول روسی است.

کشیک قبور می‌کشیدند. معینا اهالی آنجا نیز همین اعتقاد را دارند که محل سجدۀ زردشتیان بوده. وقتی که از نقش رستم عبور کردیم، در سمت شمال مغربی آن‌کوه، که جاده اصفهان است، در دوجا دیدیم که محل قربانی بود. غیر از این دوجا، در چندجا سوراخ‌های دیگر نیز حفر شده بود.

احتمال می‌رود که این سوراخ‌ها به‌جهت آن بوده که استخوان‌های اموات را در آنجا برای اکل جانوران می‌ریختند، چرا که قوانین و قواعد آیین دین زردشتی این قسم بود.

ذکر یزدگرد سیم - جلوس یزدگرد سیم در سنۀ ششصد و سی و دو و بعد از تولد حضرت عیسی بود. فرخ‌زاد سرکرده لشکر یزدگرد بود. در قادیسیه که پانزده فرسخی کوفه ۳۹ واقع است در سنۀ ششصد و سی و شش از اعراب شکست فاحش خورد. بعد از آن نعمان، سرکرده لشکر عمر در دماوند، سرکرده لشکر یزدگرد را، که موسوم به فیروزان بود، شکست فاحشی داد. بعد از آن در سنۀ ششصد و پنجاه، خود یزدگرد را آسیابانی کشته و جسد او را در استخر انداختند، که در نزد قبور اجداد خود مدفون گردد. سیاح هرن می‌نویسد که بناهای عمارت‌های سلطانی تخت‌جمشید را داراب بن گشتاسب کرد. بعد از او پسرش مشغول تعمیرات آنجا گردید، ولی او نیز به انجام نرسانید. از قراری که سیاح کتزی می‌گوید داراب این گشتاسب وصیت کرده بود، که او را درجایی دفن نمایند که احدی به آنجا مطلع نباشد.

پاسارگاد از تخت جمشید به جلگۀ پاسارگاد ۴۰ دو راه

دارد: راه اول از دهات سیدان ۴۱ و پارا و کمین ۴۲ می‌رود. راه بسد و تنگی دارد. راه دوم که از دهات سیوند ۴۳ و کمین می‌رود، دورتر از راه اول است، لکن خوب راهی است، و به‌خط مستقیم از

(۳۹) قادیسیه، محلی در سمت میلی شمال بغداد.

(۴۰) در اصل متن غالباً به صورت «پاسرکات» نوشته شده است.

(۴۱) در فرهنگ جغرافیایی ایران (ج ۷) با سنین ضبط شده (سیدان). ده بزرگی است از دهستان خضرک، بخش زرقان، شهرستان شیراز.

(۴۲) نام یکی از دهستان‌های هشت‌گانه بخش زرقان، شهرستان شیراز. (ج، فرهنگ جغرافیایی ایران)

(۴۳) ده بزرگی است از دهستان خضرک، بخش زرقان، شهرستان شیراز. (ج، فرهنگ جغرافیایی ایران)

تخت جمشید الی جلگه بازارگاد چهل فرسخ انگلیسی می باشد.
تفصیل پاسارگاد، که مخروبه ای است در فارس، از این قرار است:
مرغاب ۴۴ جلگه قدیم پاسارگاد است. از تخت جمشید به مرغاب به قرار چهار ساعت از جنب کوه های نقش رستم عبور می نمودیم. این راه رفته رفته سربالایی می رود. از قراری که ساکنین آنجا ذکر کردند، در مقابل نقش رستم، به مسافت یک ساعت راه، مغاره بزرگی است، و در اندرون و بیرون آن مغاره، صورت معلوم نیست، ولی در نزدیکی آن مغاره، سنگ مسطحی است که تخت مانند است. در همان کوه های نقش رستم در حاجی آباد ۴۵ مغاره ها هست، و در یکی از آن ها خط پهلوی نوشته شده است. کمین ده خیلی باصفاست. از اینجا تا به قبر مادر سلیمان دوساعته می رود.

قبر مادر سلیمان
در آنجا، در نزدیکی يك ده كوچك، چند ستونی از سنگ مرمر نصب گردیده، و ارتفاع آن ستون ها هريك از دو الی سه ذرع است. در وسط این ستون ها تختی است از سنگ و چهار پله دارد که به بالای آن می رود، و در روی تخت يك تابوتی است دردار، که از سنگ صاف حجاری شده است. معلوم نیست که ساکنین آنجا به چه جهت آن سنگ را قبر مادر سلیمان می نامند.

این تابوت طوری حجاری شده است که می توان به جوف آن داخل شد. از بیرون و درون چیزی براو نوشته نشده است، و همچنین معلوم نیست که بعضی اشخاص به چه مناسبت آن را قبر بهمن شاه ۴۶ می نامند. این قبر باید خیلی قدیم باشد، و احتمال کلی می رود که اسکندر مقدونیه او را دیده باشد، زیرا که مراجعت از هندوستان از سمت مرغاب آمده، و روی قبر بهمن شاه خم شده، مدتی در بحر تفکر غوطه ور شده بوده است.

تخت سلیمان
قدری دورتر از همان قبر و همان جلگه، ایوان سنگی بزرگی دیده می شود؛ ولی نصف آن ایوان در

(۴۴) دهی است از دهستان مشهد مرغاب بخش زرگان، شهرستان شیراز. (ج، فرهنگ جغرافیایی ایران)
(۴۵) دهی است از دهستان مرودشت، بخش زرگان، شهرستان شیراز. (ج، فرهنگ جغرافیایی ایران)
(۴۶) بهمن شاه بنابر تاریخ داستانی ایران از پادشاهان کیانی است.

زمین فرو رفته. ساکنین آنجا این سنگ را تخت سلیمان می نامند، ولی به چه مناسبت معلوم نیست. و احتمال دارد که این سنگ از بناهای عمارت سلطانی بوده است. در روی دو ستون دو صورت بالدار بسیار قشنگ و بزرگ منقش است، و چنان گمان می برند که این آثار معبد گبرهاست. روی ستون ها به خط میخی نوشته شده بود. بعد از صرف ناهار در روی پله های قبر بهمن شاه ساعتی نشسته بعد عزیمت محمره نمودیم.

از پاسارگاد الی محمره، که از راه شیراز مراجعت شده

مراجعت از پاسارگاد، از راه دیگر رفتیم.

از پاسارگاد الی کمین سه فرسخ است. و این مسافت را در دوساعت ونیم طی کردیم. در آنجا تا به تنگه کمین از جلگه می‌رود. از تنگه يك ساعت سربالا رفته و يك ساعت سرازیر آمده، تا به دره کمین رسیدیم. راه‌ها سنگلاخ است، و از آنجاها حرکت دادن توپخانه و قورخانه ممکن نیست. در آن کوه‌ها شکار زیادی است. در غره ماه مه، از کمین، از راه تنگ پیچ در پیچ عبور نمودیم. در سمت دست راست این راه تنگ، از میان دره و سرکوه‌ها راه دیگری دارد که به طرف قبر مادر سلیمان می‌رود. در اینجا تپه‌ای واقع است، و روی آن تپه سیاح مره آثار عمارت مغروبه دیده است که آن را عمارت بهرام‌گور می‌نامیدند. قدری که از راه کج کردیم، در روی کوه‌ها نیز خرابه‌های چند دیدیم. و اهالی آنجا می‌گفتند که اینجا عمارت بهرام‌گور بوده است، و این دره را دشت بهرام‌گور می‌نامیدند.

تفصیل باغات و دهات سیوند، اینجا معروف است. طایفه لر از کوه‌ها غالباً سرازیر می‌شوند، از برای غارت اموال مردم. در نزدیکی حاجی‌آباد کوهی است که بعینه مانند سر شیر دیده می‌شود.

تفصیل سیدان از این قرار است: این راه که حالا از آن عبور می‌شود، تقریباً پنج فرسخ از راه اول زیادتر است. در فتح‌آباد منزل کردیم. به فاصله يك ساعت مسافت دورتر از منزل، چند مغاره هست که در آنها خطوط پهلوی نوشته شده است. از اینجا راه دوتا می‌شود: یکی به سمت راست، و دیگری به سمت چپ. از طرف راه راست به اصفهان می‌رود. از طرف چپ از جلگه مرو دشت^۱ به زرقان می‌رود. از فتح‌آباد، به مسافت پنج فرسخ، پل متوسطی دیدیم. در دم‌پل، عرض رودخانه سی ساژن^۲ است که عبارت از نود ذرع باشد. آب آن رودخانه از زیر سه چشمه می‌گذرد. دو چشمه از آنها بزرگ و چشمه دیگر کوچک و طاق‌نمای آجری داشت. در پهلوی پل دو چشمه کوچک دارد که نصف آن چشمه از سنگ و نصف دیگر از آجر ساخته شده بود. پل بسیار محکم است، و اطرافش برای حفظ و حراست مال و مردم دیواری کشیده شده است.

ده بندامیر در دوفرسخی اینجا واقع است. از این پل تا زرقان در مدت يك ساعت و چهل و پنج دقیقه گذشتیم. زرقان هزار و دویست خانوار جمعیت دارد. از اینجا تا بباغ جهان‌نما پنج ساعته رسیدیم. در نزدیکی فتح‌آباد سمت دست راست جاده اصفهان می‌باشد. از همه این راه‌ها ممکن است که عراده و توپخانه درکمال سهولت بگذرد. اگر پست و بلندی راه را درست کنند، آب و چشمه‌های بسیار دارد. از دروازه الله اکبر که بیرون می‌آییم به راه تنگ و سرازیری تا به شیراز می‌رود.

مراجعت از شیراز

از شیراز تا کازرون راه تا يك فرسخ تنگ است. بعد از آن طوری وسعت پیدا می‌کند که ممکن است چندین هزار لشکر جنگ نمایند، و توپخانه زیاد عبور نماید؛ ولی در يك نقطه جاده بواسطه شدت زلزله پارچه‌های سنگ ریخته است. دورتر از این محل و نزدیکی رودخانه، جایی است موسوم به خانه زینان. از شیراز الی خانه زینان هشت فرسخ است. از خانه زینان تا دشت ارژن^۳ سه فرسخ می‌باشد. و از دشت ارژن به آن طرف، سینه سفید نامیده می‌شود. زیرا که رنگ کوه در آنجا سفید است. اینجا معروف است

(۱) در اصل: مرواشت.

(۲) «ساژن» یا «ساجن»، واحد طول روسی.

(۳) ده مرکز دهستان دشت ارژن، بخش کوهمره نودان، شهرستان کازرون است. (ج، فرهنگ جغرافیایی ایران)

که بختیاری‌ها، از طایفه ممسنی، همواره به اینجا برای دزدی می‌آمده‌اند. الحال آنها در تحت اختیار ایلخانی می‌باشند. سابق براین از طایفه بختیاری پانصد چادرنشین در اینجا مسکن داشتند. نزدیکی دشت ارژن چشمه «آهن» می‌باشد. و دورتر از آنجا مکانی است که ممکن است پنجاه هزار چادر زده شود. در وسط آن میدان، از آب چشمه‌های دشت مزبور، مرغزار مانند، سبزه و آب جمع شده. بعد از آن به طرف بالا می‌رود. و قبر پیرزن در آنجا می‌باشد. از همه اینجاها عبور کردن ممکن است، ولی حرکت دادن توپخانه محال و ممنوع است. مگر در روی دست گرفته عبور دهند. این راه از میان جنگل می‌رود.

نهم ماه در کاروانسرای میان کتل منزل کردیم، و يك ساعت طول کشید تا از سر کتل به دشت برم رسیدیم. در چهار فرسخی اینجا، راه از جاده بهبهان جدا می‌گردد، و درخت‌های این جلگه مثل درخت‌های مازو می‌باشد. از میان کتل تا نودان شش فرسخ، و از نودان الی فلیان^۴ نه فرسخ می‌باشد. در انتهای دشت برم، دو آب‌انبار واقع است، و برای اقامت‌گاه اردو جای باشکوهی است. بعد از آنکه بلندی طی شد، به طرف پایین می‌رود. از پایین تا به کاروانسرا درکوه‌ها صورت‌های حجاری شده می‌باشد. از هر جای این راه حرکت دادن توپ و توپخانه ممکن است. مسافت از وسط کتل الی کاروانسرا پنج ساعت و پانزده دقیقه است. پل و آب فراوان و محل نیکو دارد. ازین نقطه الی کازرون راه خوبی دارد و در دو ساعت و پانزده دقیقه طی مسافت می‌شود. در موسم باران بمبئی، یعنی در ماه‌های ژوئن، آن^۵ راه‌های کوه‌ها که مابین کازرون و شیراز است، همه می‌گیرد. در فصل زمستان فتح‌علیشاه مغفور به‌شوشر و بهبهان و همدان رفته بود. در آن سفر با او، دوهزار نفر بودند. در هنگام عبور نمودن از آب فلیان، مال زیادی تلف شده بود.

حرکت از کازرون

دهم ماه مه از کازرون حرکت کرده، به فاصله يك ساعت به دهات دریس^۶ رسیدیم. يك ورست مانده به پل، نزدیکی يك درختی، پارچه‌های سنگ دیدیم، که همه نوشته شده بود. و این

(۴) یکی از دهستان‌های سه‌گانه بخش کوهمره‌نودان، شهرستان کازرون می‌باشد. (ج، فرهنگ جغرافیایی ایران)

(۵) در اصل: او.

(۶) دهی است از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان کازرون. (ج، فرهنگ جغرافیایی ایران)

سنگ‌ها را از سنگ‌های پل شکسته بودند. بعد از دو ساعت به راهدارخانه رسیدیم. در روی بلندی، درجای سبزه‌زار، قلعه عباس‌قلی‌خان، حاکم‌کازرون، دیده می‌شد. عبور نمودن از راه سنگلاخ تنگ‌ترکان اشکال زیاد دارد. اگرچه بعضی جاها راه‌ها را درست کرده‌اند. با وجود این، حرکت دادن توپ و توپخانه ممکن نیست، بلکه حمل و نقل آن باید یا در دست یا به واسطه قاطر بشود.

مسافت از کازرون الی کمارج^۷ در پنج ساعت و چهل دقیقه طی می‌شود. در جلگه‌ها جو را درو می‌کردند. وگله وگاو وگوسفند در علفزار چرا می‌نمودند. نزدیکی کازرون دریاچه عمیقی است ماهیهای فراوان دارد.

کنار تخته^۸ از کمارج الی کنار تخته چهار ساعت راه است. از کنار تخته الی راهدارخانه يك ساعت و ده دقیقه راه

است. از روی چشمه‌ای که از کوه سرازیر می‌شود، پلی دارد. وقتی شدت باران قسمی می‌شود که آب پل را گرفته و راه را مسدود می‌نماید. در زیر پل سنگی است که مانع از سهولت آب است. ممکن است که این سنگ را قطعه قطعه کرده، جلو آب را بازکنند. ولی از بی‌مبالاتی حکومت هیچ‌کس در فکر و خیال این نیست. و حال آنکه مخارج آن، بیش از پنج تومان نخواهد شد. کاروان همین‌که به آن پل می‌رسد، چون عبورکردن از آن امکان ندارد، لهذا او نیز از راه مستقیم خارج شده، از پشت‌کوه می‌رود. و در نزدیکی رودخانه شاپور^۹، باز به جاده عامه می‌افتد. بعد از گذشتن از راهدارخانه از بعضی جاها عبورکردن خیلی مشکل است، و از آن راه‌ها حمل و نقل توپخانه ممکن نیست. آب رودخانه شاپور شور است ولی به جهت خوردن و به سایر مصارف رسانیدن چندان عیبی ندارد. در کوه‌های اینجا سنگ‌های گچی زیاد است، و این سنگ‌ها به واسطه طول زمان مبدل به سنگ مرمر خیلی اعلا می‌گردد. از اینجا راه کچ شده و روی به خشت^{۱۰} می‌رود، به محل حکومت آن خانی که کمارج با سی‌پارچه ده در دست اوست.

(۷) ده مرکز دهستان کمارج، بخش خشت، شهرستان کازرون، و در ۲۱ کیلومتری خاور کنار تخته واقع است. (ج، فرهنگ جغرافیایی ایران)

(۸) قصبه مرکز بخش خشت، شهرستان کازرون، و کنار شوسه شیراز به بوشهر واقع شده است. (ج، فرهنگ جغرافیایی ایران)

(۹) نام یکی از دهستان‌های چهارگانه بخش مرکزی شهرستان کازرون می‌باشد و رودخانه شاپور از وسط این دهستان می‌گذرد. (ج، فرهنگ جغرافیایی ایران)

(۱۰) نام دهستان حومه بخش شهرستان کازرون می‌باشد، و در جنوب خاوری بخش، بین کتلای ←

خان خشت سالی سه هزار و پانصد تومان مالیات به دولت می‌دهد. و در هردهی بنا به ملاحظه قوه هرکسی، مالیات را توجیه کرده، تقسیم می‌نمایند.

کمارج که هزار نفر مرد دارد، از آنها فقط دویست نفر تیرانداز شمرده می‌شود. از آنجایی که راه کج می‌شود، یک ساعته به‌خشت می‌رسد. از خشت به‌بوشهر دو راه دارد. راه اول از دهنه است. و دویمی از راه دیگر که باز به‌جاده بوشهر متصل می‌گردد. از کازرون به‌کمارج، از روی کوه‌ها راهی به‌جهت پیاده‌رو هست. اهل کمارج در مهمان‌نوازی معروفند. از کنار تخته یک ساعته به‌کوه می‌رسد، و از آنجا راه کتل ملواست. رودخانه و دو پل مغروبه دارد، طوری که سه دفعه از میان آب باید گذشت. آب آن رودخانه تا زانو می‌رسد، بسیار تند و شور است. وقتی که آب رودخانه مزبور زیاد می‌شود، کاروان ناچار است که در آن مکان توقف نماید. دهنه تنگه‌ای که در نزدیکی رودخانه واقع است، به‌جهت لرها از طایفه کوه‌کلو، جای مخوف و غارت‌گاهی است. از این کتل حرکت دادن توپخانه ممکن نیست.

از کنار تخته الی دالکی، پنج ساعت مسافت است. از دالکی الی برازجان چهار ساعت و پانزده دقیقه می‌رود. زمین تا به عیس‌وند^{۱۱}، ریگزار است و گل چسبنده دارد. از اینجا تا به‌چاه‌گدک راه چهار ساعت و بیست دقیقه، و از چاه‌گدک، پنج ساعت و پانزده دقیقه طول می‌کشد. هنگامی که باد شمالی پرزور می‌شود، آب خلیج فارس از کناره بیرون می‌زند، و راه سه ساعت را در مابین چاه‌گدک و بوشهر مملو می‌کند. از این راهی که می‌آمدیم، نقطه [ای] بلند، پیرزن ندیدیم. از قراری که امینل رئیس‌کمپانی هندوستان مغربی تقریر می‌نمود، آب و هوای این صفحات به‌جهت اهل اروپا مضر است. در شیراز و دشت ارژن تب [و] لرزی بود.

کین‌طور اسم کشتی تجارتي است. ناخدای کشتی تجارتي، موسوم به هرنیک، قسمتی^{۱۲} از بارکشتی خود را از قبیل نیل و ابریشم و مال خرازی هندوستان گرفته بود، و ارزش آنها به‌هشتاد هزار روپیه می‌رسید، در بوشهر خالی نمود. عملجات

→ معروف ملو از شمال و رودک از جنوب واقع است. رودخانه شاپور از وسط، و رودخانه لالکی از جنوب آن جاری است. اراضی خشت از رودخانه شاپور مشروب می‌شود. خشت دارای ۲۴ قریه است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۷، جغرافیای ایران، مسعود کیهان، ص ۲۲۹)
(۱۱) در اصل: عیس‌بند. ده مرکز دهستان عیسوند، بخش برازجان، شهرستان بوشهر می‌باشد. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۷)
(۱۲) در اصل: قسمت.

کشتی مزبور شصت نفر بودند. از آن جمله چند نفر هندو بود. ناخدای کشتی می گفت که در کارکردن سه نفر اهل هندو به يك نفر اهل اروپا نمی رسد. این کشتی از کلکته الی بندربوشهر پنجاه و پنج روز آمده بود. فقط يك روز در لنگرگاه مسقط لنگ کرده ماهی ساردین و حلوا و آردجو بارگیری نموده بود. قیمت يك قوطی نیل در کلکته چهارصد و پنجاه روپیه است. از بابت کرایه، هر نیک در کلکته سی هزار روپیه مساعده گرفته بود، و بعد از مراجعت از بصره، ده هزار روپیه، که از بابت کرایه باقی مانده بود، گرفت.

در این سفر این کشتی، نمک بار خواهد شد، نصف از بصره و نصف دیگر از مسقط. نمک مسقط را از آب دریا به دست می آورند، و از نمک بصره خیلی بهتر می شود.

هر نیک جوانی خوش اخلاق و محبوب القلوب بود و همچنین زن او بسیار وجیه و صاحب دونفر طفل بود. بعد از يك سال شوهرش به ناخوشی تب وفات کرد. بعد از دوسال دیگر نیز زوجه او به همان مرض مهلك وفات یافت.

باد موسمی که از طرف شمال مشرق می وزید، بسیار شدید است. برای هندوستان خیلی خوب است، هوای آنجا را ملایم می سازد. باد جنوب و غربی در دهم ماه ژوئن در بمبئی می وزید. همان وقت در شط العرب باد شمالی شدیدی دارد، ولی در آنجا کشتی ها، به يك وضعی خودداری می نمایند، که به آنها صدمه ای وارد نمی آید.

در بیست و یکم ماه مه، که باد شمالی شدت داشت، هر قدری که توانایی داشتیم و سعی کردیم، ممکن نشد که داخل رودخانه شط العرب بشویم. بالاخره به يك نوعی داخل شدیم. و دوازده میل انگلیسی به محمره داشتیم، که گمی آتشی، موسوم به نیتگ ریس، برای نجات دادن ما رسید.

محمره

وقتی که به محمره رسیدیم، آفتاب نزدیک غروب بود، و از هوا مانند ابر، پشه های بسیار بزرگ در روی ما می ریخت، و هیچ آسودگی نداشتیم. بعد از غروب، سرشام نشستیم. گرما به سی درجه رسیده بود. ولی در همه این چهار چادر، برای هیچ کس ممکن نبود که لقمه نانی بخورد. اولاً به جهت خستگی و گرمای روز، که صدمه زیادی به ما وارد آمده بود، چه از دریا و چه از گرما. دوم از دست پشه ها؛ و اگر هم کسی از ما جرأت می کرد

که لقمه‌ای به دهن ببرد، لابد از همان راه داخله دوباره لقمه را بیرون آورده دور می‌انداخت. علاوه بر این اگر دهن باز می‌شد، فوراً پراز پشه و پرنده‌های دیگر می‌گردید. در میان چادرها خوابیدن ممکن نبود. ولی يك تخت پشه‌بندی پیدا کرده خوابیدیم.

هوای محمره سالم است. ولی هوای بصره، که بیش از پنجاه ورست، که عبارت از هفت فرسخ بوده باشد، از محمره فاصله ندارد، بد است؛ و مردمان آنجا همیشه به ناخوشی تب گرفتارند، و اکثر مردم به واسطه این مرض تلف می‌شوند. در محمره این ناخوشی بسیار کم دیده می‌شود. در محمره جمعیتی که برای حفظ سرحدات مأمور هستند، با نوکرهای شخصی خود و سایر اجزاء، همه جهت، هشت هزار نفر می‌شوند.

از محمره الی منگره^۱

منگره بیلاقی است در لرستان، از راه اهواز و شوشتر و دزفوم، در بیست و پنجم ماه مه، شبانه از محمره رو به سمت کوهستان لرستان روانه شدیم. راهنماهای ما متصل به ستاره‌ها نگاه کرده راه می‌رفتند. ولی راه مستقیم را گذارده مرا از راه دیگر بردند؛ و ما اصل راه را گم کردیم و ناچار بودیم که در میان صحرا تا طلوع صبح اقامت کنیم. شب سردی بود. بیست و ششم ماه مه رسیدیم به همان^۲ (جایی است در نزدیکی بصره). در آنجا بادگرم و گرد و غبار زیادی بود، شبانه عزیمت نمودیم. اینجا باز راه را گم کردیم و مجبور شدیم تا طلوع صبح در بیابان بمانیم. در بیست و هفتم ماه مه به سابا^۳ رسیدیم. اینجا زیارتگاه است. و در لب رودخانه کارون پیشه نخلی دارد.

بیست و هشتم ماه مه به قریه اسماعیلیه^۴ (یاسمانیه) رسیدیم. روز را راه

(۱) در اصل: مانکره.

(۲) در اصل متن «همانیه» نوشته شده ولی در دایرةالمعارف بریتانیکا، ج ۲۴، صفحات ۶۲، ۶۳، همان Hamman و همان Haman ضبط شده و در نزدیکی نجف واقع شده است.

(۳) در اصل متن «سابا» نوشته شده ولی در کتاب دایرةالمعارف بریتانیکا، ج ۲۴، ص ۶۳، سابا Saba ضبط شده و در کنار کارون قسمت شمال فلاحیه واقع است.

(۴) دهی است از دهستان بادی، بخش مرکزی شهرستان اهواز، و در سیزده کیلومتری باختر راه اهواز به آبادان، کنار رودخانه کارون واقع شده است. (فرهنگ جغرافیایی ایران)

می‌رفتیم. در آن ده، در سایه گرما به چهل و یک درجه رسیده بود.

اهواز

غره ماه ژوئن به اهواز، که شهری است در عربستان،^۵ نزدیکی رودخانه کارون، رسیدیم. این رودخانه پنج سد طبیعی از سنگ دارد — کناره رودخانه را برای رفتن میان آب، مانند حوض کنده بودند، و از قراری که معلوم می‌شد، از قدیم مانده بود. در کنار این رودخانه آثار بنا و آبادی زیاد معلوم می‌شود، زیرا که سابقاً در این شهر جمعیت زیادی بود، ولی حالا سکنه معدودی دارد، و همه آنها اعراب هستند. اینجا نقطه‌ای است که از عربستان به خوزستان می‌رود.

دوم ماه ژوئن وارد اویس شدیم. اویس ده بزرگی است. شیخ فارس که شیخ معتبر بزرگ طایفه چمب است، به دیدن ما آمد.

سوم ژوئن به بند میر رسیدیم. این ده چشمه نفت سیاه و بندی دارد. در حول و هوش آن، نزدیکی رودخانه کارون، شیر و آهوی زیاد پیدا می‌شود. و در میان رودخانه کارون ماهی قزل‌آلا زیاد دارد.

ورود به شوشتر

شرح ورود به شوشتر از این قرار است: چهارم ماه ژوئن شبانه وارد شوشتر شدیم. در وسط شهر، در روی زمین شخم‌زار منزل کردیم. شوشتر شهر بزرگی است. بندهای یک فرسخی شهر شوشتر واقع شده است. گرگردهنه شوشتر است و ساکنین آنجا از طایفه لر می‌باشند و از قراری که می‌گفتند اصل آنها هراتی است، ولی به زبان فارسی حرف می‌زدند.

عسکر مکرم شهر بزرگی است، و در هفت فرسخی شهر شوشتر واقع شده است، و بانی او مکرّم ابن الفوذ بوده است. در شوشتر یک مناره گرد و بلندی است، ولی وقت داخل شدن میان شهر، از سمت بندکیل دومناره دیگر مانند برج نمایان است. پل سنگی و بند را بر حسب امر شاپور، امپراطور روم، موسوم به والیران،^۶

(۵) مقصود قسمت عرب‌نشین خوزستان است.

(۶) دهی است از دهستان میان‌آب، بخش مرکزی شهرستان شوشتر، و در چهل‌وهشت کیلومتری جنوب شوشتر واقع است. (فرهنگ جغرافیایی ایران)

(۷) مقصود والریانوس است.

که به ایران اسیر آورده بود، ساخته. این پل تا حال مانده است.

در میان شهر، در لب رودخانه کارون برای حاضر نمودن نیل، حوض چندی قرار داده اند، و این نیل متاع عمده تجارتی اهل شوشتر می باشد. آسیابها به واسطه آب در میان خود رودخانه واقع شده است.

ساکنین حوالی شوشتر آهو و روباه را به واسطه قوش شکار می کنند. کبک مصری و شغال و کفتار در آنجا زیاد پیدا می شود.

آزادخان جایی است که در سمت شمال شرقی شوشتر واقع شده است. دیز قلعه جعفرقلی خان است، که از شوشتر تا دهنه لرستان شانزده فرسخ مسافت دارد. مالک این قلعه رئیس بختیاری، از سلسله بختیاری، طایفه هفتلنگ^۸ بود، و بعد از محمدتقی، که ایرانیها او را گرفته بودند، او ریاست می کرد.

دیزشاهی جایی است که تعلق به طایفه هفتلنگ دورگ دارد. این محل اقامت کربلائی علی خان می باشد که بعد از محمدتقی خان و اولاد او رشیدترین همه رؤسای بختیاری بود. شاه آباد مخروطیهایی است در راه جندی شاپور.

در شانزدهم ماه ژوئن وارد کتوان شدم. کتوان جای بزرگی است و در نزدیکی او جلگه کونک واقع است. در سایه، گرمی هوای آنجا به سی و نه درجه ونیم می رسید. در کوهها برف دیده می شد.

هفدهم ماه ژوئن وارد دزفول شدیم. دزفول شهری است خیلی بزرگ. ایرانیها آن را از محالات و

دزفول

نقاط خوزستان و شوشتر و دزفول می نامند. اسم دزفول از رودخانه دز و پل به این شهر داده شده است. پل دزفول مانند پل شوشتر بیست و دو چشمه دارد، و این پل را نیز امپراطور^۹ بدبخت رم درست کرده است. طول او چهارصد و سی قدم است. بنیان این پل نیز به مانند بنیان پل شوشتر است. ساکنین این دو شهر زیرزمینها و سردابهها حفر کرده اند که از حرارت هوا خودشان را محفوظ بدارند. در اینجا نیز عمده شغل مردم داد و ستد مال التجاره نیل است. در سمت راست رودخانه دز، محمدعلی میرزا، در وقت حکومت خود، ایوانی ساخته بود. وقتی که ما در دزفول

(۸) یکی از طوایف بزرگ بختیاری است.

(۹) مقصود والریانوس، امپراطور روم، است که به وسیله شاپور اول به اسارت درآمده است.

بودیم، حکومت عربستان ۱۰ و لرستان و خوزستان با سلیمان خان سهام الدوله ۱۱ بود، و سلیمان خان مزبور از خویشان معتمد الدوله منوچهر خان ۱۲ بود.

شهر و بند، نزدیکی دزفول در کنار رودخانه دز، زیارتگاه بسیار خوب و مکان خیلی محترمی است و شخص مدفون شهروند می باشد.

ساکنین شوشتر و دزفول در هر شهری عمامه به طور عموم به سر گذاشته اند. عمامه ساکنین شهر شوشتر کبود است. ولی عمامه اهل دزفول محرمات ۱۲ می باشد. اعراب آنجا به زبان فارسی تکلم می کنند. اهل شوشتر شرارت زیادی دارند. اغلب اوقات به اتفاق لرها به سرقت اموال مردم می روند. ولی اهالی دزفول فقیرند، و این گونه حرکات از آنها ناشی نمی شود. هوای آنجا خوب است.

در خوزستان خرما نیست. هردوی این شهر بسیار کثیف است. در کوچه ها سگ نیست که به واسطه، رفع کثافت نماید. در دزفول مناره بلندی نیست. دیوارهای دور شهر از گل است، مگر از زیر چند رگ سنگریزه چیده است. از طرف جنوب شرقی دیوار شهر خرابی زیادی دارد.

منگره ییلاقی است در لرستان - بیست و نهم ماه ژوئن از دزفول عازم شدیم. از وسط شهر الی پل بیست دقیقه طول کشید.

صالح آباد ۱۴ دهی است، و از دزفول تا آنجا در دو ساعت و چهل و پنج دقیقه رسیدیم.

قریه قیلاب ۱۵ - از صالح آباد الی قیلاب هفت ساعت و چهل و پنج دقیقه طول

(۱۵) مقصود قسمت عرب نشین خوزستان است.

(۱۱) سلیمان خان سهام الدوله ارمنی، برادر منوچهر خان معتمد الدوله ارمنی معروف به گرجی، (بعضی از مورخان او را برادر منوچهر خان ذکر کرده اند). در لشکرکشی ها و جنگهایی که معتمد الدوله در لرستان و خوزستان با یایان به دولت نمود. (در سال ۱۲۵۷ ه ق) سلیمان خان دست داشت و فرمانده توپخانه بود. سلیمان خان سهام الدوله پدر جهانگیر خان وزیر صنایع و نریمان خان قوام السلطنه وزیر مختار ایران در اطریش بوده است وی در سال ۱۲۶۹ ه ق درگذشت. (شرح حال رجال قرن ۱۲-۱۳-۱۴ تألیف مهدی بامداد ج ۲، ص ۱۱۵)

(۱۲) منوچهر خان معتمد الدوله (خواجه ایچ آقاسی) ارمنی، معروف به گرجی، از رجال مشهور دوره فتحعلیشاه و محمدشاه بوده است. نامبرده جزء اسرای بوده است که آغامحمدخان قاجار در سال ۱۲۵۹ ه ق او را از تفلیس به ایران آورد. منوچهر خان در سال ۱۲۶۳ ه ق در اصفهان وفات یافت و در قم مدفون گردید. (شرح حال قرن ۱۲-۱۳-۱۴ تألیف مهدی بامداد، ج ۴، ص ۱۶۱)

(۱۳) یعنی مشک.

(۱۴) صالح آباد نام سابق قصبه اندیمشک، بخش شهرستان دزفول بوده است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۸، ص ۲۸)

(۱۵) نام یکی از دهستان های بخش اندیمشک شهرستان دزفول، است و در باختر رودخانه دز و جنوب -

کشید. قیلاب دهی است [که] در دهنه تنگه واقع شده است. تا صالح آباد که صحرای لر مشهور است، آبی ندارد. در هوای گرم از اینجا عبور کردن خیلی مضر است، زیرا که همیشه باد گرم می وزد. در قیلاب نهر آب زیاد است، ولی زمینش باتلاق می باشد. بدین واسطه از بروود هوا متعفن است.

سفر ما در شب بود. در ساعت چهار صبح به کوه ها رسیدیم. از این راه حمل و نقل عراده و توپخانه ممکن نیست. در بعضی جاها که زیاد مخوف است، سنگ فرش شده، هر قدری که نزدیک قیلاب می شدیم، راه سخت تر می شد. در بعضی جاها کوه ها شکاف خورده، سنگهای ریخته، مانند یک محل مخروبه می ماند. از سربالایی منگروه، در سمت چپ، راهی است که به خرم آباد می رود. از قیلاب به آن طرف راه خیلی بد و مخوف است. سر دره در کوه ها واقع شده است و بسیار جای خوبی است، و آب خوبی دارد، و در آنجا عمارت مخروبه پیداست. در وسط کوه ها، درخت های کوچک و علف زیاد است. باغات انگور نیز دارد. از اینجا تا چشمه منگروه چهار فرسخ درست می باشد. لر ها در فصل تابستان در محال کوه های فرض بند و در کوه های چاوونی چادر می زنند. سربالایی این کوه خیلی صعب و مشکل است.

منگروه

خانه های منگروه در کوه ها، در میان باغات روی هم ساخته شده است و حوض های متعدد و آبهای سرد

دارد، و باد متصل می وزد. از دو ساعت به ظهر مانده، از سمت جنوب مغرب و از ساعت هفت بعد از ظهر، باد شمالی می وزد. برف آنجا از چهار الی ده روز بیشتر دوام نمی کند. دورتر از قریه قیلاب در صحرا برف نمی افتد. چشمه های نفت، در فصل پاییز قطع و خشک می شود. زمین منگروه سنگلاخ است، و در میان سنگ ها، درخت های کوچک فندق روئیده شده است. هر پارچه سنگی را که بلند کنی، در زیر آن عقرب پیدا می شود، و در همه آن صفحات مار زیادی دیده می شود. گرمی هوای آنجا در سایه از بیست و نه الی سی و نه درجه می رسد. در ایام عید، اهالی کوهستان تیراندازی می کنند، و در جنگل آتش می سوزانند. محالات طایفه به طایفه قسمت شده است.

→ شهرستان خرمشهر و دهستان منگروه و در شمال دهستان بنوار ناظر واقع گردیده است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۶)

از منگره الی خرم آباد

از منگره الی خرم آباد، از روی کوه‌های چاوونی و پیره‌مار و کله‌سفید و رودخانه آنان رود، و از بلندی کوه کرد و از دره طابن و کنکان و دادآباد و خرم آباد می‌رود. از منگره الی خرم آباد، جاده منشعب به دو راه است: اول از پهلوی نهر بالا رود می‌رود. ولی در کمال اشکال باید عبور کرد، و راه او نزدیکتر است از راه دیگر؛ و ما ازین راه رفتیم.

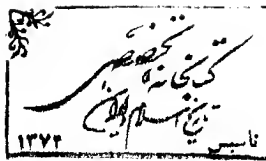
راه دومی که از کرکس و خانه نصیر می‌رود، دورتر، ولی راهش بهتر است. در بین این دو راه از روی کوه چاوونی یک راه بسیار بد و خوفناکی از برای پیاده‌رو می‌باشد. این راه از سر کوه چاوونی سرازیر می‌شود، و در دهانه رگت سرخ، با راه اصلی متصل می‌شود. بلندترین از نقاط کوه چاوونی که منجم انگلیسی موسوم به لیوتنان گلاسکت، چادر زده بود، از سطح زمین محمره هشت هزار فوت بود. از بیلاق منگره که چادر نشین‌ها توقف داشتند، الی آن نقطه‌ای که گلاسکت بود، چهار ساعته می‌رسید. از منگره دو ساعته به جاده دزفول رسیدیم، و نرسیده به سردره، در سمت چپ، نزدیکی چشمه که آبش گوارا بود، منزل کردیم. آب این چشمه در میان سنگ‌ها به زمین فرو می‌رود، خیلی پایین‌تر باز پیدا می‌شود، و باز ناپدید گشته و از زیر زمین می‌رود تا تنگه سردره، و از آنجا رفته رفته داخل

رودخانه قیلاب می‌شود. بیست‌وششم او^۱ راه سردره را گذاشته از یورووند (که جایی است در نزدیکی ییلاق منگره) از سمت چپ رفتیم. در طرف دست راست ما، درهٔ بزرگی واقع بود. و در سمت چپ کوه‌های اسفلال و بلندی کوه چاوونی واقع بود. در زیر چشمهٔ آب کاراب دره‌ای است، و در آنجا در زیر کوه‌ها ده دیروندی‌ها واقع بود، که ساکنین آنجا چهل خانوار بودند. پشت ده تنگهٔ زرده در بود. از اینجا در سر کوه گل‌زرد زمین مسطحی دیده می‌شد، و در آنجا قبر شاهزاده احمد می‌باشد، و زیارتگاه مشهور است. آن نقطه که ما بودیم، این مقبره دیده نمی‌شد. چند نفر از طایفهٔ پایی^۲ متولی این قبر مطهر می‌باشند. بیست‌وهفتم ماه اوت از تکال به چشمهٔ رگ‌سرخ در يك ساعت و چهل و پنج دقیقه رسیدیم. فی‌الواقع در این کوه‌ها رگ‌های سنگ‌قرمز و سنگ‌های زیاد دیده می‌شود. از اینجا راه پیاده‌روی جدا شده، و به کوه بی‌آب می‌رود که ییلاق دیرک‌وندی‌هاست. از روی کوه چاوونی و کوه بی‌آب به خط مستقیم ممکن است از منگره به اینجا آمد. از اینجا در سر کوه چاوونی چادر گلاست^۳ نمایان بود. در وسط این دو کوه برنج کاشته می‌شود. در سمت راست کوه بی‌آب، مناره‌ای است که از بیرون هیبت عجیبی داشت. ولی لرها می‌گویند در اندرون مناره چیزی نیست. این مسافت را که ما در چهار ساعت و نیم طی کردیم، راه بسیار بدی بود، و بارهایی که قطور باشد عبور آن خیلی مشکل است. پیپرت نزدیکی پل و درهٔ کم‌آبی است. گذشتن بارهای ما از این راه سیزده ساعت و نیم طول کشید، و حال‌آنکه ما نه ساعت از آنها زودتر وارد منزل شدیم. راه چنان بد بود که نعل‌های مال‌های بارکش ریخته بود. مسافت از پیپرت الی پیره‌مار، دو ساعت و پانزده دقیقه طول کشید. این امام‌زاده مانند سایر امام‌زاده‌ها گنبد سفیدی داشت، و از چهار اطراف دیوار پستی دارد. احتمال می‌رود که این شخص

(۱) مقصود ماه اوت است که تلفظ فرانسوی آن «او» است.

(۲) پایی در مشرق لرستان و بین بخشهای الوار گرمسیری و ویسیان و سگوند قرار گرفته است. وجه تسمیهٔ آن به این مناسبت است که بقعهٔ شاهزاده احمد در دشت لاله واقع شده و دشت لاله جز، دهستان‌های پایی محسوب می‌شود و چون اهالی لرستان به خدمتکاران امام‌زاده پایی می‌گویند، اهالی این بخشی نیز که در گذشته قظاهر به خدمتگزاری شاهزاده احمد می‌کردند به این نام معروف شده‌اند. (جغرافیای تاریخی لرستان تألیف علی‌محمد ساکی، ص ۱۹۷) و طایفهٔ پایی در سیزار و کوه‌های هشتادبیلو و قیراب و شمال دزفول سکنی دارند (جغرافیای متصل ایران تألیف مسعود کیهان، ج ۲، ص ۶۶)

(۳) در اصل: لاسکت و منظور ستوان گلاست است.



مدفون به مثل مارگیرهای ایران، مارها را معاش می‌داده و به خود راغب کرده بود. در میان اتاق جلو امامزاده چیزی نبود. در دیوار راه تنگ باریک کج و معوج داشت، و احتمال می‌رود که راه اصل قبر را از اینجا قرار داده بودند. ولی ما آنجا را ندیدیم. در حیاط کوچک امامزاده چند قبر دیگری بود، و از آیات قرآن در روی آنها نوشته بودند، و پایین‌تر از خط، صورت آدمی خیلی بدترکیب حجاری شده بود. در بالای در، بعضی از صور جانورها و حیوانات که سنگ شده بودند مانند لاکپشت و سنگهای دیگر که متلالی است موجود است. از جمله عین‌الهر ۴ و غیره گذارده بودند. و این اشیاء به قول خودشان هدیه‌ای است که زوار به جهت پیره‌مار آورده بودند. «می‌گویند هر مارزده [ای] را پیره‌مار نجات می‌دهد.» اهالی دور آن صفحات معتقدند که شمشیر این پیره‌مار نزد اولاد اوست، و اولاد او با آن شمشیر مارگزیده را از زهر نجات می‌دهند. و لره‌ای آنجا می‌گفتند که از اولاد مرحوم پیره‌مار در میان آنها هیچ‌کس نیست و از این شمشیر نیز هیچ‌آگاهی ندارند، و اشخاصی که از مار صدمه می‌بینند، با تحف و هدایا به اینجا می‌آیند، دعا و نماز می‌گزارند، که بلکه نجات بیابند. دره پیره‌مار جای خیلی مصفایی است. در پهلوی امامزاده، درخت‌های بلوط و چشمه آبی است. در همه این کوه‌ها آثار سنگ قرمز بود. از این سربالایی به کوه کله سفید می‌رود، ولی راهش از سربالایی کوه رگ سرخ صاف‌تر است. از بلندی کوه کله سفید چشم‌انداز خیلی خوبی دارد. در دور کوه‌های بی‌آب، چاوونی و کرکی و کوه کور، و در سمت راست کوه خرگوش نمایان می‌شود. از بالای کوه کله سفید راه سرازیری بسیار طولانی دارد و در پایین او، رودخانه اناررود جاری است. از پیپرت تا به این نقطه در سه ساعت و چهل دقیقه رسیدیم و شب را در آنجا منزل کردیم. رودخانه آب‌شور که از اینجا عبور می‌کرد، دو سال قبل از این مفقود بود. لرها می‌گفتند در این کوه‌ها چشمه آب‌شور بسیار است. در کنار رودخانه انار رود، درخت‌های زیاد کاشته شده است؛ و جنس این درخت‌ها از جنس آن درخت‌هایی بودند، که ما در بین راه بوشهر و تخت جمشید دیدیم. میوه‌های این درخت معطر است ولی نمی‌خورند. درخت‌های دیگر هم هست که میوه‌های آنها مانند عدس و

(۴) در اصل متن عین‌الحر نوشته شده است و صحیح آن عین‌الهر به معنی گوهری است قیمتی که به چشم گربه مانند. (فرهنگ نفیسی)
(۵) در اصل: گذارند.

معطر است؛ ولی وقتی که می‌خورند دهن را به هم می‌کشد. درخت‌های جوزدیگر نیز هست، که میوه‌های آنها مانند آلبالو، و هسته آنها جفت است، و مثل قهوه می‌ماند. زن‌ها از این میوه زیاد مصرف می‌کنند. درخت بلوط زیاد است و ساکنین آنجا از میوه این درخت نان بلوط می‌پزند. سنگ‌های دوره رودخانه، واقع در نزدیکی آب، رنگ گوناگون دارد، و چنان تصور می‌شود که در آن کوه‌ها معدن سرب و مس و نقره باشد. بیست و نهم ماه اوت لنگ کردیم. ۶. چند نفر از مکاری‌های ما به ییلاقات طایفه جودکی و چنگی به جهت علیق مال‌ها رفته بودند، و این ییلاقات پنج ساعت از منزل ما دورتر بود. در اینجا رودخانه اناررود با آب دیگر متصل می‌شود، و او را، رودخانه زال^۷ می‌گویند. آن نقطه که آب رودخانه اناررود با آب دیگر متصل می‌شود، خانه نصیر می‌نامند. رودخانه سفید را، که زولنسان در سیاحت‌نامه خود اشاره می‌کند، در اینجا به نظر ما نرسید. آن رودخانه از کوه کله سفید جاری بوده، احتمال دارد که قطع شده باشد.

سی‌ام ماه اوت راه اناررود را گذارده از کنار آب دیگر رفتیم، و در چهل دقیقه به دره رسیدیم. این دره تنگ و بسیار خرم بود، و از هر طرف که نظر می‌انداختیم، درخت‌های گلابی و گردو و خرزهره می‌دیدیم، و موچنگلی و عناب، و ازین قبیل بسیار داشت. از منزلگاه الی سر کوه کرد دو ساعت و نیم رسیدیم. در تنگه کوه، امام‌زاده‌ای بود. از سر این کوه، کوه‌های سمت جنوبی، حتی چادر گلاسکت، منجم انگلیسی، که در سر کوه بی‌آب زده بود، دیده می‌شد و چشم‌انداز بسیار با صفایی داشت. از پایین کوه و قلعه نصیرخان و کرکس به طرف قیلاب می‌رود. از منزل الی بالای کوه کرد متصل باید سر بالا رفت. جمیع این دره‌هایی که منزل کردیم، لرها آن را ییلاقات می‌نامند. در میان آن دره، گاهی باد گرم می‌وزد. از سر کوه الی دره تائین چهار ساعت و پانزده دقیقه طول کشید که به زمین مسطح رسیدیم. در این راه غیر از درخت‌های بلوط، درخت‌های گلابی و بادام‌کوهی و غیره زیاد دیده می‌شد. لرها تائین را ییلاق می‌نامند. رودخانه کوچکی از همانجا به اسم تائین جاری است و در نزدیکی کوه کاوریا به رودخانه کرخه متصل می‌شود.

(۶) یعنی توقف کردیم.

(۷) رودخانه زال از رشته‌های جنوبی لرستان است که وارد کرخه می‌شود. (جغرافیای تاریخی لرستان تألیف محمدعلی ساکی، ص ۲۳)

از قراری که ساکنین آنجا مذاکره می‌کردند، حاتم طائی، که رئیس اهل طلی و شخص باذل و متدین و مشهور معروف بود، این دره را خود عمارتی ساخته که نه پنجره داشته.

سی و یکم ماه اوت رفته رفته دره وسیع می‌شود، و در وسط دره تپه‌ای است که در روی آن تپه امامزاده‌ای مدفون است موسوم به رحمت‌الدین ابن اویس. در اندرون امامزاده چند مقبره‌ای است، که از گچ، پهلوی آنها در سطح زمین تخته سنگی واقع است، که به خط عربی نوشته‌اند. در بیرون باز چند قبر گچی به وضع دیگر ساخته‌اند. این کوه چشم‌انداز خوبی دارد و از این دره به قلعه نصیرخان می‌رود. در حین بیرون آمدن از قیلاب، در جلو این دره، جای مسطح و وسیع دارد، و در آنجا اردو می‌توان زد؛ و در میان دره چنان ارض وسیعی پیدا می‌شود که سه فوج سرباز با توپخانه ممکن است جنگ کنند. رودخانه تائین از این دره جاری است. از این دره راه را به سمت کوه‌ها کج کردیم، و بعد از دو ساعت به منزل کفکان رسیدیم. هنوز نرسیده به کفکان، در دره تنگی پارچه‌های نمک خیلی خوب و خیلی صاف دیدیم. از دره کفکان به همین اسم رودخانه کوچکی جاری است.

وقتی که از نقطه سه دری گذشتیم، در سمت چپ، کوه‌ها، مغازه‌های چندی دیده شد، که آنها را کله‌کفکان می‌گویند. از ابتدای بلندی کوه پنجاه ساجن، که عبارت از سیصد و پنجاه ذرع باشد، پایین کوه به نظر می‌آید. در ثلث بلندی کوه‌ها سوراخ‌های متعدد دیده می‌شود، و از پایین که ملاحظه می‌کنی، آن سوراخ‌ها مانند پنجره‌های بی‌چارچوب به نظر می‌آید.

ما با لرهایی که مرا همراهی می‌کردند، از راه تنگی بالای آن کوه رفتیم. ولی در راه پاهای ما لغزش می‌نمود. به واسطه این که آن راه ریگزار نرمی بود. به این سوراخ‌ها نزدیک شدیم. به امداد لرها و اعانت چوب به بالای کوه مزبور رسیدیم. و از طرف چپ، داخل سوراخ شدیم. در جلو، اتاقی است مسقف از سنگ، طول اتاق هشت قدم، و عرض آن شش قدم می‌باشد. در عقب این اتاق چند ذرع به طرف پایین جایی است زیرزمین‌مانند، که به طول همان اتاق حفر شده است. از اینجا داخل اتاق دومی شدیم که سوراخی مانند پنجره داشت، و رو به دره نگاه

(۸) هر ساجن مساوی سه ذرع است و لذا پنجاه ساجن باید یکصد و پنجاه ذرع باشد نه سیصد و پنجاه ذرع.

می‌کرد. از اتاق دوم داخل اتاق سیم می‌شود، که مانند برجی است، و جای توپ دارد. از میان اتاق وسطی به بلندی دو ذرع راهی است که به اتاق مرتبه دوم می‌رود، و از آن مرتبه داخل اتاق چهارم می‌شود. در سمت چپ، میدانی است مانند اتاق وسیع و پنجره‌های او نیز به طرف دره چشم‌انداز دارد، و از سمت راست داخل اتاق‌های مرتبه دوم می‌شود. در آنجا چهار اتاق است، بسیار خوب و با صفا می‌باشد، و همه حجاری شده، و در میان اتاق‌ها بخاری‌مانند جایی دارد که آتش می‌سوخته است، و اتاق‌ها از دود سیاه شده بود. از اینجا به مرتبه سیم می‌رود، و آنجا نیز چهار اتاق دارد، که به همه جهت در این مغاره دوازده درب اتاق است؛ و از قراری که لرها می‌گفتند، از میان اتاق‌ها به بالای کوه راهی ندارد، و حقیقتاً ما هم رسیدگی کردیم، حرف آنها صدق بود. از قرار مذاکره لرها، این مغاره از عهد رستم مانده است.

در قدیم از چشمه‌های کوه به اینجا می‌آمد، و احتمال می‌رود که اتاق زیرین آب‌انبار بوده باشد، لکن حالا بی‌آب و خشک شده است. ما از لرها که همراه بودند، سؤال کردیم، که «در این دور و حوالی باز مثل این جاها پیدا می‌شود؟» آنها در جواب گفتند، در این نزدیکی نیست، ولی در کوه‌های کاران، در نقطه بالایی کوه کوچکی که از نقاط همه کوه‌ها بلندتر است، جایی است که آب رودخانه دز از کوه جاری می‌شود. در آنجا از این قبیل مغاره‌ها یافت می‌شود. احتمال می‌رود، که این همان کوه باشد که در دزفول دیده می‌شد. رودخانه کارون را ایرانی‌ها کارون می‌گویند. لرها می‌گفتند، از کوه‌هایی که مابین خرم‌آباد و دزفول واقع است، در فصل زمستان، عبور کردن خیلی ممکن است، رودخانه‌ها یخ می‌کند ولی برف آنجا دوام ندارد. در این فصل، در این کوه‌ها خرس و ببر و گراز و گوسفند کوهی و پلنگ و گفتار و گرگ و از این قبیل جانورها خیلی فراوان است، و شکار مردم منحصر به حیوانات مزبوره می‌باشد.

بعد از مراجعت از مغاره، در چادرها تماشای رقاصی لرها را کردیم. ساز آنها منحصر به دو شاخ و يك طبل بود. رقاصی آنها به مثل رقص یونانی‌های قدیم جدید به نظر می‌رسید. چند نفر دست یکدیگر را گرفته دور هم می‌گردند. دو نفر از آنها دستمال در دست گرفته دایره می‌زنند. اول به طور ملایم می‌رقصند و کم‌کم رقص را شدت داده، آوازی هم در صحن می‌خوانند، در هنگام رقص به زمین می‌نشستند،

سر پا می ایستادند، و صدای عجیب و غریب می نمودند. روز به اتمام رسید و شب بر سر دشت برآمد، و هرکس به چادر خود رفته آسوده شدند؛ مگر آن رقاص‌ها که بعد از چهار ساعت رقص، در درب چادرهای ما به قراولی مشغول گردیدند. ما شب را به قیل و قال گذرانیدیم، زیرا که لرها خیال داشتند که به سرقت بیایند. ولی قراول‌های ما هشیار بودند، و در موقع جلوگیری آنها را به طور اکمل نمودند، و در جلو آتش نشست، به صوت ملایم از مقام‌های ملتی خود می خواندند. غره سپتامبر از راه کوه، به دره دادآباد رسیدیم. درین دره آب کمی جاری است. و جایی دیدیم که محل توقف دو فوج سرباز بود، که ممکن بود در آن محل جنگ کنند. قدری بالاتر این دره را، به واسطه چشمه آب شوری که در آنجا جاری است، شورآب می نامند. کوه‌هایی که از روی آنها الی خرم آباد ممکن است عبور و مرور نمود، آنها را پی پی می گویند. در سمت راست کوه طاف^۹ دیده می شود، و از آن چشمه جاری است. کوه‌هایی که در وسط کوه کرد و پی پی واقع شده است، آنها را هشتاد پهلوی می گویند. گردنه‌هایی که از کوه کرد الی کوه پی پی عبور کردیم، سربالایی یکی از آنها و سربالایی یکی دیگر، در کمال صدمه و زحمت بود. از سمت شمالی کوه پی پی جلگه خرم آباد با شهر خرم آباد نمایان است؛ و حال آنکه از آنجا الی خرم آباد، چهار فرسخ راه است. سرازیری از کله کوه پی پی تا پایین کوه، يك ساعت و نیم طول می کشد. در سمت چپ، از وسط دو کوه، دره باریکی است که به ییلاقات طایفه دیناروند می روند، و نصف این طایفه در نزدیکی خرم آباد سکنی گرفته اند.

جلگه خرم آباد به دو دره متصل است. یکی از طرف	جلگه خرم آباد
شمال مغرب رو به جنوب مشرق می رود، و موسوم	

به کوه گاه است. و دیگری از طرف جنوب رو به شمال می رود و دره خرم آباد نامیده می شود. در این دره شهر خرم آباد واقع است. در اینجا رودخانه ای جاری است که راه خود راکج کرده، به دره کوه گاه می رود. عرض دره خرم آباد تا نزدیکی شهر، يك

(۹) در اصل: طاف. کوه طاف کوهی است بلند که در خرم آباد به خوبی دیده می شود. فوک آن مخروطی و زیبا و دیدنی است. وجه تسمیه آن به طاف این است که آب یخها و برفهای ستیغ کوه از بلندی به پایین ریخته و آبشاری به وجود آورده که در زبان لری به آن طاف می گویند و در حقیقت طاف مراد آبشار فارسی و شرشره لری است. (جغرافیای تاریخی لرستان، تألیف محمدعلی ساکی، ص ۱۶)

فرسخ و نیم می باشد. بعد از آمدن از کوه به سرازیری دره سه ربع ساعت مسافت راه طی کرده بده مخروبه ای رسیدیم، و آنجا را منزل قرار دادیم. منازل ساکنین آن ده در زیر چهار اتاقی بود. به جهت آبیاری چند رشته جوی آب دیده شد، و در کنار جوی های مزبور چند درخت کاشته شده است. از سمت شمال الی دره کره گاه کوه ها يك شکوه دیگری دارند. در آن کوه ها جنگلی نیست، و همچنین در آن کوه هایی که خرم آباد را احاطه نموده، جنگل یافت نمی شود. ولی در دره خرم آباد، در جنب رودخانه، باغات خیلی نظیف و خرمی دارد، که جمیعاً مثمر است. در دره کره گاه نیز در بعضی جاها، درخت ها دیده می شود. از سمت چپ این دره، در بلندی کوه سفید علامتی هست که از سمت جنوب جاده ای دارد که محل عبور عابرین است. از سمت شمال کوه سفید جاده ای است که از خرم آباد به کرمانشاه می رود. از سمت جنوب این کوه نیز ممکن است که به کرمانشاه برود، لکن کمال زحمت و مصادمت را دارد. مسافت راه را از منزل گاه الی دهنه خرم آباد در پنجاه دقیقه طی کردیم. در وسط این دره تپه علی حده واقع است. از اینجا ابتدای باغات خرم آباد است، و جزئی آثاری از شهر قدیم دیده می شود. در آنجا مناره ای است از آجر که بیست و پنج ذرع ارتفاع دارد. در آن نقطه مکان وسیعی است که علامت شهر قدیم در آن ملاحظه می شود. و در نزدیکی آن مغاره نیز، سنگی است که ارتفاع آن پنج ذرع و قطر هرسمت او دو ذرع و نیم بود. به خط کوفی نوشته و حجاری کرده بودند. طرف سنگ که رو به جاده گذاشته شده، شش سطر نوشته شده، و چهار سطر دیگر نیز از طرف دیگر او به همان قسم نوشته شده بود. ولی از طول زمان، خطوط آن اغلب حک شده و به هیچ وجه خوانده نمی شود. ولی معلوم نیست که پایه این چقدر در زیر زمین پنهان و پوشیده است. رنگ این سنگ خاکی است. اغلب اوقات پارچه بزرگی از او شکسته و می ریزد، جوف او شبیه به سنگ چخماق است. از تابه قلعه و پل خرم آباد، در يك ساعت و نیم وارد شدیم.

جلوکوه — از قرار تقریرات داراب توشمال^{۱۰}، طایفه دیرکوند، قبیله و طایفه لرهایی که در جلوکوه ساکن هستند از قرار تفصیل ذیل می باشد:

(۱۰) توشمال به معنی ناظر و خوانسالار و رئیس طوایف لرها (فرهنگ نفیسی) ضمناً به رؤسای زندگی هم توشمال می گفتند.

اول بالاگریوه ۱۱ - دوم عامله - سوم صیله‌صیله ۱۲ - چهارم دلفان - پنجم خرم‌آباد.

قبیله بالاگریوه منقسم است به طوایف مفصله ذیل:

اول دیرکوند - دوم پیرانه‌وند - سوم باج‌آلاوند - چهارم ساکی - پنجم پای - ششم جودکی - هفتم رشنا - هشتم ماما صارم (طایفه ماما صارم عملجات ۱۲ هستند) - نهم مکان علی - دهم مقیمه.

معتبرترین طوایف مفصله فوق طایفه پرانه‌وند و طایفه باج‌آلاوند می‌باشند. قبیله عامله منقسم به طوایف مفصله ذیل است:

اول چگنی - دوم کوشکی - سوم فراش - چهارم زیوه‌دار - پنجم کمالوند - ششم زارونی - هفتم پرحیطاط - هشتم شیراوند - نهم آمره - دهم کرمپی - یازدهم قاطرچی - دوازدهم کردالماسی - سیزدهم حسن - چهاردهم کودری - پانزدهم سیکاوند.

همه طوایف لرها جزو ضعیف آنها، که قابل نوشتن نیست، شصت طایفه هستند. اسم و رسم طایفه چگنی از حیثیت ۱۴ سرقت از همه ایلات مزبوره مشهورتر می‌باشد.

قبیله صیله‌صیله نیز منقسم به طوایف ذیل است:

اول خنه‌وند - دوم ترکشوند - سوم کوله‌وند.

قبیله بالاگریوه و عامله با قبیله‌های صیله‌صیله و دلفان کمال دشمنی را دارند. زمانی که محمدعلی میرزا در لرستان حکومت داشت، توشمال‌های جلوکوهی را برای مصلحت و پیشرفت تدبیر حکومتی خود و محض سد راه اغتشاش آنها، نزد خود

(۱۱) در اصل: بالاگریوه: بالاگریوه، که به دهستان سلاوی اطلاق می‌شود، از دو کلمه «بالا» و «گریوه» تشکیل شده است. لغت «گریوه» معنی تبه و گردنه دارد و به کسانی اطلاق می‌شود که در بالای گردنه و تپه‌های لرستان جنوبی زندگی می‌کنند (از جغرافیای تاریخی لرستان تألیف محمدعلی ساکی، ص ۱۸۳)

(۱۲) در زیرنویس فارسی فهرست اعلام اصل متن، روی کتاب، که به صورت عکسی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است، سه سه ضبط شده.

(۱۳) منظور از عملجات طایفه عمده هستند که در عشایر فارسی زبان خوزستان و کره کیلویه غالباً به این نام‌بری خوریم و تیره‌ای شامل پنجاه تا دویست خانوار می‌باشد و از افراد و قبایل و تیره‌های مختلفند و در یک جا و تحت یک اسم جمع شده‌اند (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مجله یادگار، سال اول، شماره ۱۵ - جلد اول، خرداد ۱۳۲۴ صفحات ۲۵ و ۲۶)

(۱۴) به جای: از حیث.

دعوت کرده بود. زمان حضور لرها، شاهزاده در باب توشمال‌های قبیله بالاکریوه التفات مخفی ظاهر فرمودند، و در بالا دست اتاق، برای ایستادن آنها به دست خود اشاره کرده بود. چون این قبیله از سایر قبایل معتبرتر بودند، بدین واسطه مورد التفات شاهزاده واقع شدند. رؤسای سایر قبایل، که این گونه التفات از شاهزاده نسبت به رؤسای بالاکریوه دیدند، شوریده نمی‌خواستند داخل اتاق بشوند، تا اینکه شاهزاده امر فرمود درهای دو طرف اتاق را باز کرده، رؤسای طوایف اجماعاً داخل شدند. مکان ییلاق طایفه بالاکریوه از این قرار است:

تامین، کوه کرد، کابکون، غدیر، طاف^{۱۵}. جمانکال، هشتادپهلو، بی‌برگت تخت‌ساعد، کوس، اناررود.

مکان ییلاق قبیله جودکی از این قرار است:
آب‌سرد، عقربینه محلی دیگر، قلعه نصیر، چل‌گل، چمیشک^{۱۶}، لنکان، ریحان، غزال، سرمنگ.

مکان قبیله راشنو، منحصر به محلی است که موسوم به تئی می‌باشد.
مکان ییلاق قبیله پاپی از این قرار است:
سورام، کشور، لیالیاره، وپشم، چنارکل، کریت، ترمی‌او، لیری، آدی، ازنا، آبستان، کاسون، مامل، ذلیا.

مکان ییلاق قبیله پرانه‌وند و باج‌لاوند از این قرار است:
خروس که در سمت شمالی خرم‌آباد واقع است، و از بهترین ییلاقات لرستان محسوب است.

مکان قبیله صیله‌صیله‌الشتر، که بعد از خروس بهترین ییلاقی است از ییلاقات لرستان.

مکان قبیله دلفان منحصر به جایی است که هاوه می‌نامند.
مکان عملجات فقط محلی است موسوم به میشتان.
مکان قبیله عامله جایی است موسوم به ولم. این قبیله با طایفه چگنی و میشتان در مابین خروس و الشتر واقع شده و همجوار می‌باشند.
قشلاق گرمسیری طوایف مفصله - مکان قشلاق قبیله بالاکریوه از این

(۱۵) در اصل: طاو.
(۱۶) ضبط فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۶: چمشک.

قرار است:

میان کره، کرکی، اناریک، قیلاب، رزا.
مکان طایفه جودکی، تخت چین و مکان طایفه رشنو، پیره مار است.
طایفه ساکی در بلندی همه کوه های خرم آباد، در سمت چپ رودخانه قیلاب و طرف دست راست دیرکوند می باشند، و ییلاقات آنها از قرار تفصیل ذیل است:
صدمراه، جای در، پل کامیشان، کل کل وشو، چاله کل سرنگ.
مکان طایفه دلفان: طرخان ۱۷، رودبار، ازکور، کوه دشت؛ قشلاق قبیله مکان- علی و معتمد، ییلاق و قشلاق ندارد، به میل خود حرکت می نمایند و به هرجا می روند.
توشمال به اصطلاح لرها رئیس و کدخدا را می گویند که از هرحیثیت ۱۸، سمت مطاعیت به طایفه خود داشته باشد. و درجه و شأن این اصطلاح در حق هرکس به یک میزان است، و هیچ کدام محکوم یکدیگر نیستند. و جمیعاً ملقب به لقب خانی می باشند.
از قراری که دارابخان توشمال ذکر می نمود، لرهای پشت کوهی و پیش کوهی جمیعاً فیلی محسوب می شوند، ولسی جهانگیر ۱۹ پسر سلیمان که هم از طرف پدر خود نیابت داشت، می گفت که فیلی فقط لرهای پشت کوهی را می نامند. همین مطلب را شاهزاده اردشیر میرزا ۲۰، که عموی اعلیحضرت شاه ایران است، تصدیق می نمود.

(۱۷) در فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۶ و جغرافیای تاریخی لرستان طرهان ضبط شده است ولی در جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران، تألیف بهمن کریمی، طرخان ضبط گردیده است.
(۱۸) به جای هرحیث.

(۱۹) جهانگیرخان فرزند سلیمانخان سپاهالدوله ارمنی است و از رجال برجسته زمان ناصرالدین شاه بوده و ملقب به وزیر صنایع و امیر تومان نیز شده. جهانگیرخان در سال ۱۲۴۹ هـ ق متولد شد و در ۱۷ ماه محرم ۱۳۰۹ هـ ق، در سن شصت سالگی، درگذشت. (رجوع شود به شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲-۱۳-۱۴ تألیف مهدی بامداد، ج ۱)

(۲۰) اردشیرمیرزا پسر نهم عباس میرزا نایب السلطنه و برادر محمدشاه و عموی ناصرالدین شاه و از رجال دوره محمدشاه و ناصرالدین شاه است. در سال ۱۲۷۳ هـ ق ملقب به رکن الدوله شد. اردشیر- میرزا در اثر افراط در میگساری در سال ۱۲۸۲ هـ ق، در سن شصت و اندی به ناخوشی کبدی درگذشت. (رجوع شود به شرح حال رجال ایرانی در قرن ۱۲-۱۳-۱۴ تألیف مهدی بامداد ج ۱، ص ۱۰۷)

از خرم آباد الی بروجرد

از دره ده پیر الی خروس - خرم آباد کوهستان و محل حکومت سلیمان خان است، ولی اراضی حکومت عربستان و خوزستان جبال ندارد و صحرا فقط نامیده می شود. اردشیر میرزا فقط اسماً حاکم بود. لکن رسم حکومت و اختیارات کلیه، با سلیمان خان بود. ما در خرم آباد جانور کوچکی دیدیم که موسوم به سیاه گوش است. این جانور از جنس گرپه می باشد. رنگت پشم او، به رنگت بزگومی است. گوش های او دراز و سیاه است. منگوله از پشم و عضو او در گوشش آویخته است. دهن بزرگ و دم بی پشمی دارد. از قراری که ذکر کردند مثال او را پروانه قراردادند. چنانکه پروانه از تعشقی که به شمع دارد دور شمع طواف می کند، این جانور هم علی الاتصال به حفظ و حراست شیر مشغول است. وقتی که شکار یا غیر شکار را از دور به نظر می آورد، در کمال ملایمت به صوت خود، شیر را از خواب بیدار می سازد، و از بقیه شکار آن شیر، خود را سیر می کند. وقتی که این جانور پیدا شد، از پشت سر او شیر حاضر می گردد. بر شکاری که این جانور فایق می گردد، با پنجه، گردن او را گرفته به تاخن های خود، گردن شکار را سوراخ کرده خون او را می مکد. ما به چشم خود دیدیم که این جانور مرغی را به همین وضع کشت. و قبل ازین هم گوسفندی را بدین تفصیل کشته و خون آن گوسفند را مکیده بود. این جانور

بسیار قشنگ و نیکو است. خصوصاً چشم‌های او، که در کمال ظرافت دیده می‌شود. لکن باوجود این تفصیل حیوان خون‌خوار و درنده بی‌باکی است. حرکت و جنبش او مانند برق لامع می‌باشد. چنانچه در بزرگی بخواهند او را به دست بیاورند، از جمله ممتنع است. بلندی قد او بیشتر از ربع ارشین و درازی او نصف ارشین می‌باشد. این را که ما دیدیم، خیلی کوچک بود. لکن بزرگتر از این به قد و بالای شغال می‌ماند. از همه جانورها، بعلاوه شیر، که در کوه‌های لرستان می‌باشد، نیز در کوهستان خرم می‌باشد.

در نزدیکی خرم‌آباد در دو تنگه، در فصل تابستان یخ می‌باشد. و همه یخ خرم‌آباد را از آنجا می‌آورند. ده هزار لشکر از سمت جنوب در مقابل خرم‌آباد، در دهنه دره کره‌گاه، دوش به‌دوش جاده دزفول، درجای خوبی قرارگرفته اردو زدند. نصف از لشکر در سمت راست، نزدیک باغات و رودخانه، و نصف دیگر در سمت چپ، نزدیکی کوه‌ها اردو زدند. در وسط اردو کوهی است که در روی آن کوه، قلعه معتبری ساخته شده و مکان خیلی محکمی است. دیوارها و برج‌ها جمیعاً از آجر قدیم است. میان قلعه مخروطه است. غیر از دو عراده توپ، توپخانه مخصوصی در میان قلعه نیست. قسمتی از لشکر، قشونی هستند که در آن قلعه ساخلو می‌باشند. در آنجا حمام مخروطه‌ای است که بعد از فوت محمد شاه، طایفه چگنی خراب کرده‌اند. در اتاق‌های قلعه مزبوره صورت‌هایی است که به واسطه طول زمان منهدم گردیده. از محبسی که لرها حبس هستند. نه نفر از طایفه چگنی فرارکرده بودند. از جمله این نه نفر، دو نفر قاتل بودند. یکی در دعوا یازده نفر را مقتول نموده دیگری چهار نفر را به قتل رسانیده بود. از قراری که جهانگیر اظهار می‌کرد، کل قبیله دلفان و اکثری از قبیله عامله، علی‌اللی هستند.

در ششم ماه سپتامبر، يك ساعت به صبح مانده، از خرم‌آباد عازم شدیم. در نیم‌فرسخی شهر، اردشیر میرزا اردو زده توقف داشت. ما قرض خود دانستیم که شاهزاده را ملاقات کرده برویم. محل وسیعی را مضرب خیام شاهزاده قرار داده بودند و در دور او چادرهای سربازها نیز به‌طور بی‌نظمی زده شده و شاهزاده را در میان گرفته بودند. در نزدیکی چادر صاحب‌منتصب فوج، بیدق سرخی نصب بود.

در درب چادر شاهزاده، ده نفر موزیکانچی با موزیکان‌های خود مرا سلام دادند. باعث مسافرت شاهزاده را به این صفحات به موجب تفصیل ذیل برای ما نقل کردند. چاپاری که يك ماه قبل از تهران عزیمت منگره کرده بود و برای سرحددار آنجا از طرف دولت احکام و نوشتجات می‌برد، در منزل زین‌العابدین‌خان، رئیس‌قبیله پراانه‌وند، او را لخت کرده بودند. حسن‌خان، که برادرزاده زین‌العابدین‌خان بود و قبل از ریاست زین‌العابدین‌خان ریاست این طایفه متعلق به او بود، اسم خود را به کارهای دزدی در حول و حوش بروجرد و اطراف دیگر شهرت داده بود. خاصه بعد از فوت محمد شاه، در زمانی که سلیمان‌خان سهام‌الدوله با لشکر از تهران عازم دزفول بود، در دره خروس، در نزدیکی چادرهای قبیله حسین‌خان اردو زده بود. در این اثنا زین‌العابدین‌خان فرصت غنیمت شمرده حسین‌خان برادر خود را فریب داده مقید کرده، او را به دست سلیمان‌خان سپرده، سلیمان‌خان او را باجمعی به تهران فرستاده، در تهران نسق^۲ گردید. پسران حسین‌خان گریخته در کوه‌ها پنهان شده بودند، فرصتی به دست آورده شبانه ریختند به قصد اینکه زین‌العابدین‌خان، عموی خود، را به قتل رسانند. لکن چون از این مسئله مستحضر گردید، ناگزیر خان خود را از این ورطه هلاکت به سلامت دربرد؛ ولی مایملک او را غارت نمودند.

لرهایی که به سر زین‌العابدین ریخته، پانصد نفر بودند، و ریاست آنها را اسماعیل‌خان، برادرزاده زین‌العابدین، برعهده خود گرفته بود. در هنگام این هجوم—آوردن، چاپار دولتی را نیز، به واسطه اینکه در منزل زین‌العابدین‌خان بود، لخت و عور نمودند. به محض رسیدن این خبر به خرم‌آباد، امر شد که هفتصد نفر سرباز با دو عراده توپ، مأمور شده مقصرین را گرفته به سزای خود برسانند. این سفر طول کشید. چرا که شاهزاده و سرحددار در این باب هم‌خیال نبودند، بلکه علی‌رغم یکدیگر حرکت می‌کردند. بالاخره شاهزاده ناچار شد که با سیصد نفر سرباز و يك عراده توپ عازم گرفتن آنها بشود. جهانگیر، پسر سلیمان‌خان، هم نیز قرار شد با این کثرت لشکر و توپ با شاهزاده همراهی کرده موافق میل یکدیگر حرکت نمایند. ولی گفتگو در مابین شاهزاده و جهانگیرخان پیوسته جهانگیرخان در رفتن

(۲) سیاست کردن به بریدن گوش و بینی و یا قطع کردن دیگری از اعضای گناهکار را. (فرهنگ نفیسی)

خود پای نکول از زمین پرنداشت. در حین صحبت، اردشیر میرزا معنی خرم‌آباد و شوش و شوشتر را از برای من نقل نمود.

شوش که سوز هم می‌گویند به زبان یهودی قدیم، گل سفید را می‌نامند. و این صفحات در تورات یهود این‌طور نامیده شده، ولی به روایت دیگر این صفحه به‌طور دیگر هم معنی دارد.

در فرس قدیم، شوش به معنی خوب است. و این صفحات شهر را، چون در مکان خوبی بنا نموده‌اند، شوش می‌نامند. ولی شهر شوشتر را به آن جهت شوشتر می‌گویند، که بهتر از محل شوش واقع است. از قراری که می‌گویند شهر شوش در ساختن، ترکیب مرغ را دارد. و شوشتر هم نیز ترکیب شتر است.

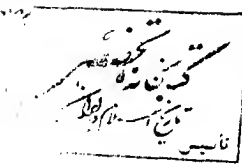
در باب خرم‌آباد ذکر می‌نمایند که این شهر را شخصی موسوم به خرم‌شاه بانی شده، در زمان خیلی بعیدی دریاچه‌ای بود، و وقتی که دریاچه مفقود گردید، در آن زمین دره خرمی نمودار شد.

از خرم‌آباد الی مکان چادر اسماعیل‌خان، ما در هفت ساعت و نیم رسیدیم. آنجا، در نزدیکی رودخانه و چشمه‌ها، لرها به‌طور تفرقه چادر خود را زده بودند. چون لرها از آمدن شاهزاده اطلاع داشتند، معیناً صاحب‌منصب ایرانی که در نزد ما معروف بود، او را فرستادم که لرها را از آمدن ما اطلاع داده و مستحضر گردانند، که همچو تصور نکنند که ما از قراولان و از ملازمان شاهزاده می‌باشیم.

یکصد قدم دورتر از چادر اسماعیل‌خان، که شجاعت‌او در فوق مذاکره گردید، چادر زدیم. خود خان در کوهها بود، لکن طایفه او مرا در چادر خودشان پذیرایی خوبی کردند. وقت ناهار لرها برای ما، به رسم خود، ناهار آوردند؛ و چیزی که بود از اطعمه و اشربه دوغ بود و پنیر.

اسماعیل‌خان، که خود را در کوه محصور کرده بود، مخصوصاً از برای دیدن ما با پسران خود از کوه آمده، ملاقات طرفین واقع گردید. در بین صحبت از وضع ایران شکایت کرده می‌گفت که سلیمان‌خان ظلم کرده است، و یکصد هزار تومان از طایفه ما مالیات گرفته است بعد از صحبت اسماعیل‌خان برای ما قراولی تعیین کرده، به کوه مراجعت کرد. زیرا که از سوار ایرانی خیلی می‌ترسید. می‌گفتند که اسماعیل‌خان آنچه اموال از عموی خود غارت کرده بود، می‌خواست بعینها پیشکش شاهزاده اردشیر میرزا نماید، که مورد الطاف شاهزاده معظم‌الیه واقع گردد.

در نزدیکی صبح صدهای گریه و زاری زن‌ها از چادرها استماع می‌گردید؛ و به ما گفتند سبب این گریه آن است که شخصی را که سلیمان‌خان اسیر آورده بود، آن شب فرار کرده از حبس اسماعیل‌خان گریخته بود. درین اثنا، اسماعیل‌خان لره‌های متفرقه را جمع کرده خود را به ریاست آنها معین داشته و در تعاقب شخص فراری می‌رفت. در دهنه دره، اسماعیل‌خان به ما خداحافظ کرد و گفت من در عقب این اسیری که گریخته است می‌روم. اسماعیل‌خان نیز قول رئیس قبیله دیرک‌وند را تصدیق نموده می‌گفت که قبیله پرانه‌وند و باج‌آلاوند، اگرچه از قبیله بالاکریوه نیستند، لکن به آنها نسبت دارند و در هر کاری هم‌عهد می‌باشند، و همه لره‌های آنجا، از قبیل پشت‌کوهی و پیش‌کوهی، فیلی خطاب می‌شوند. لکن این خطاب در ارسال و مرسول است که در لفظ می‌باشد. لره‌های پشت‌کوهی منقسم به دو قبیله ماکی، و دیگری کرد. قبیله ماکی در املاک احمدخان و حیدرخان ساکن هستند، و قبیله کرد در املاک علی‌خان ساکن می‌باشند. قبیله پرانه‌وند از نزدیکی منگوه و دزفول، از طرف شمال، به گرمسیر می‌روند. جهانگیر می‌گفت وقتی که لرها از نزدیکی خرم‌آباد به گرمسیر کوچ می‌کنند، هر قبیله از آنها از راه علیحده می‌روند. از جمله قبیله صاوند نرسیده به خرم‌آباد از طرف مشرق می‌رود. قبیله پرانه‌وند از میان شهر خرم‌آباد عبور می‌کند و گاهی هم اتفاقاً با اهل شهر نزاع می‌کنند. در وقت کوچ کردن، هیچ‌کس نمی‌تواند به واسطه منشوشی، از قبیله خود جدا شده، و تنها برود. همچنین مذکور می‌داشتند که درکوه‌های خرم‌آباد معادن بسیاری است. و آبی که از قلمه جاری می‌شود و به باغ حکومت می‌رود، در آن، جیوه بسیاری است، که بمنینها دیده می‌شود. معادن سرب و نقره نیز دیده می‌شود. معادن سرب آن‌قدر سرب تمیز و خوب دارد که لرها برای تفنگ‌های خود، بدون این‌که صاف نمایند، گلوله می‌سازند. از دره خروس راه سختی و گردنه سنگلاخی می‌باشد. از این گردنه توپ‌های سبک را در دست گرفته ممکن است عبور داده شود. لکن عراده را نمی‌توان عبور داد. سرازیر شدن از سر کوه در ابتدا خیلی مشکل است و سه ساعت طول دارد که از سر کوه به پایین برود. بلندی این کوه بلندترین نقاطی است که مابین خرم‌آباد و بروجرد واقع است. از کوه اول، متدرجاً به طرف بالا می‌رفتیم. و همچنین از کوه دوم متدرجاً سرازیر می‌شدیم. در روی این نقطه بلند، حتی وقت ظهر هم، سرد بود، چرا که باد شمال علی‌الاصال می‌وزید. ما به‌جایی رسیدیم که



از سمت چپ آن، در دره تنگی، راه دیگر با رودخانه کوچکی نمایان شد. در اینجا راه به طرف راست کج می‌شود. راه تنگی است که در کنار رودخانه واقع است، و از آن راه باید عبور کرد. اکثر اوقات از میان رودخانه در وقت کم‌آبی عبور می‌شود. آب رودخانه مزبور به مثل آبی است که در راه شیراز در مابین دالکی و کمارج دیده شد و سبزرنگ است. سنگ‌ها و کوه‌های این صفحات، گرفته از دره خرم‌آباد الی چندین مسافت، خاکستری رنگ می‌باشد. در بین راه سنگ‌های چندی به مثل سنگ تراشیده، که در نزدیکی خرم‌آباد دیده بودیم، اینجا نیز ملاحظه شد؛ و چنان به نظر می‌آمد که سنگهای مزبور به کوه ملصق بود. به قرار ربع ساعت، از راه بسیار تنگی عبور کردیم، و بالاخره به جایی رسیدیم که از رودخانه نیز عبور کردن ممکن نبود. زیرا که از بالای کوه، سنگهای بسیاری ریخته و راه را مسدود کرده بود؛ و ما ناچار شدیم که از راه بسیار تنگی برویم که دو اسب مقابل یکدیگر در کمال اشکال عبور می‌نمود. در انتهای این راه، خاک لرستان تمام می‌شود و ابتدای خاک بروجرد به نظر می‌رسد. از ابتدای این رودخانه، خاک حکومت بروجرد است؛ و در آن نقطه که کوه‌ها طی شده و داخل دره بروجرد می‌شود، آنجا را سیلاخور می‌نامند. این راه تنگی که در فوق ذکر شد، محل دزدهای لر است. دره سیلاخور یکی از بهترین راه‌هایی است که ما در راه دیده بودیم. چشمه‌های زیاد و آب فراوان از کوه‌ها سرازیر شده، دره را مشروب می‌سازد. در میان این دره، دهات و باغات فراوان واقع است، و دور شهر، همه باغات است؛ به طوری که شهر در میان باغ پنهان و پوشیده است. و در بالای کوهی که در دست راست شهر واقع است برف دیده می‌شود.

در ماه ژوئن، انگلیس‌ها که از اینجا عبور می‌نمودند، در همه کوه‌ها برف زیادی دیده بودند. ولی ما يك کوه را پر از برف دیدیم. از طرف لرستان، که داخل جلگه بروجرد می‌شود، در کنار رودخانه، چند رشته نهر برای مشروب نمودن باغات، حفر کرده، که آب از میان آن نهرها عبور می‌کند، و راه خیلی خوبی در جلو است. مسافت از منزل تا به شهر بروجرد هفت ساعت طول کشید.

از بروجرد به گلپایگان

از راه سارینچه و حصار و عمارات و دهات خرم‌آباد و خمین از بروجرد به گلپایگان می‌رود بروجرد جایی است وسیع و جلگه بسیار ممتاز خوبی است. چند چشمه بسیار گوارایی دارد، در وسط شهر بروجرد واقع است. جلال‌الدین میرزا، پسر هفت ساله خانلر میرزا که عموی شاه است، در آنجا حکومت داشت. وقتی که ما به دیدن امیرزاده رفتیم، میرزا زین‌العابدین‌خان، که لاله و وزیر امیرزاده بود، در نزد او نشسته و شاگرد خود را واداشت که شعری از اشعار حافظ به جهت ما از حفظ بگوید. خان مزبور در حاجی طرخان متولد شده و زبان روسی را خوب حرف می‌زند. مادر امیرزاده به توسط خواجه برای من چای فرستاد. بعد از گردش شهر، به سمت شمال مشرقی کوه نهانوند رفتیم، و از آنجا بالاتر شدیم. از بالای کوه به سرازیری آمدن سهل است، و توپخانه حرکت دادن ممکن است. در جلو شهر باغاتی نیست، و به شهر نزدیک شدن سهل خواهد بود، مگر از بالای کوه که به شهر نگاه

۱) خانلر میرزا احتشام‌الدوله پسر هفدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه است که به ترتیب حاکم یزد، کرمان و در اواخر سلطنت محمدشاه، حاکم همدان و مازندران و در سال ۱۲۶۴ هـ ق والی بروجرد و لرستان و کردستان گردید و در سال ۱۲۶۸ هـ ق ملقب به احتشام‌الدوله شد. وی در سال ۱۲۷۸ هـ ق، موقعی که حاکم اصفهان بود، درگذشت. (رجوع شود به شرح حال رجال ایرانی در قرن ۱۲-۱۳-۱۴، تألیف مهدی بامداد، ج ۱ صفحات ۴۷۳-۴۷۶)

می‌کند. در سمت جنوب شمالی آن باغی است که چهار دور او را دیوار کشیده‌اند، و در باغ کوشکی ساخته شده که شخص می‌تواند در آن کوشک محفوظ بماند. از بروجرد الی سارین‌چه، که منزل اول است، در سه ساعت و چهل و پنج دقیقه راه طی می‌شود. از درهٔ بروجرد که خارج می‌شود، راه به‌طور تدریج به سربالایی می‌رود، ولی سرازیری طولانی ندارد. زمین ریگزار و سنگلاخ از سنگ‌های ریزه است؛ لکن خاکش بهتر است، و به رنگ دارچین می‌ماند؛ و دره‌های کوچک با چشمه‌های زیادی دیده می‌شود. در این راه، دهات خوب و زراعت مطبوعی به‌نظر می‌رسد. در نزدیکیهای آب‌ها، درخت‌های فراوان کاشته‌اند. خصوصاً درخت قلمه زیاد است. خانه‌های دهات از سنگ و گل ساخته شده و خیلی تمیز می‌باشد. هوای اینجا خیلی خنک بود، چرا که باد شمال و مغرب متصل می‌وزید. زمین را به واسطهٔ گاو شخم می‌کنند. در بروجرد برف می‌ماند، ولی در درهٔ خرم‌آباد دوامی ندارد.

نرسیده به سارین‌چه چند راهی است که به گلپایگان می‌رود؛ و راهی را که ما می‌رفتیم، آن راه دوفرسخ به گلپایگان نزدیکتر بود، ولی از کوه‌ها باید عبور نمود. بالاخره این راه کوهی از دره گذشته به‌جادهٔ تهران می‌افتد. از سارین‌چه نیم‌ساعت راه طی کرده، به یک درهٔ خوبی رسیدیم. در روی کوه، محل مغروبه‌ای ملاحظه شد. سنگ‌های این کوه از یکدیگر جدا شده بود. مثل این‌که تخته از تخته دیگر جداشود، و درجوف آن تخته‌ها سنگ‌های مرمر به‌الوان مختلف پیدا بود. بالاخره به‌جلگهٔ بزرگ کزاز رسیدیم. در اینجا، در سر کوهی که علاوه بر کوه مذکوره واقع بود، خرابه‌ای به‌نظر رسید. می‌گفتند این مغروبه ده خوبی بود، ولی حالا جمیعاً خراب شده. نرسیده به حصار، در آخر تنگه، دهی است موسوم به‌توره، ولی ساکنین آنجا همه پراکنده و فراری شده بودند؛ زیرا که از سلطان‌آباد مأموری آمده، و از اهالی آن برای اسب‌های توپخانه، محل و آذوقهٔ شش‌ماهه می‌خواست.

از ده توره سه‌راه است: از راه دوش به‌دوشی، به تهران می‌رود؛ و از سمت دست راست به اصفهان می‌رود؛ و از راه دست‌چپ به همدان می‌رود. ساکنین اطراف حصار زیاد می‌باشند، ولی در خود حصار یکصد و پنجاه خانوار ساکن هستند. کل محال کزاز، که بسته به سلطان‌آباد است، سیصد پارچه دهات دارد. زراعت و گله‌داری و باغات اینجاها بسیار خوب است. در نزدیکی هردهی، خرمن‌های گندم و جو و کاه،

فراوان دیده می‌شد در دهنه تنگه، طول کوهی واقع است که بلندی او یکهزار و پانصد فوت می‌باشد. در ده، آب جریان تنندی دارد که آسیاب را می‌گرداند. اهل اینجا در باب هیزم و سوخت کمال احتیاج را دارند.

از توره الی عمارت چهار فرسخ است. این مسافت را در شش ساعت و پانزده دقیقه طی کردیم. راه این ده جملگی از دره می‌رود، و از حصار می‌گذرد. ده توره در جای خوبی واقع شده. باغات و بناهای منظمی دارد. این ده قسمت زیاد دره را احاطه کرده، و اگر از سمت تهران و اصفهان حمله بشود، ملجأ خیلی خوبی است. ولی عیب و نقص کار در آن است که از سمت راست راهی دارد. از ده حصار که می‌گذرد، در میان دره، دهات زیادی است، و زراعت خوبی دارد. وسط این دره، بلندی جزئی دارد. لکن سنگلاخ و ریگزار است. چنانکه در این نقطه نه سکونت ممکن است و نه زراعت. در اواخر این دره جاده‌ای است، که به طرف تهران می‌رود. از اینجا گذشته، دهات مزروعی دیده می‌شود. کوه‌هایی که در اطراف قلعه واقع است، از کوه‌های حصار کوتاهتر می‌باشد. و حسن و قشنگی آنها این است که مثل شانه، دندان‌های زیاد دارد؛ و جابه‌جا از وسط این کوه جایی دیده می‌شود، تا به شترکوه می‌رسد. اگر بطور اتفاق لره‌های بختیاری یاغی شوند. پناهگاه آنها، در این شترکوه است. بلندی شترکوه، که همیشه با برف پوشیده است، از نزدیکی ده عمارت دیده می‌شود.

در عمارت، حاجی‌علی نقی‌خان، رئیس بختیاری‌ها، به منزل ما آمد. مشارالیه رئیس طایفه هفت‌لنگ و مولدش شترکوه بود. زمانی که حاجی‌علی نقی‌خان براین طایفه مسلط بود و حکمرانی می‌کرد، برادر خود را به قتل رسانید. پسر مقتول مزبور، عم خود را با پنج پسران او قتل کرده به مفاد السن بالسن^۲ و الجروح، قصاص عمل کرد. ولی حاجی‌علی نقی‌خان در آن زمان طفل شیرخوار بود و مادرش او را برداشته فراراً از کشتن نجات داد. بعد از این اتفاق، که با پدر او و پنج برادر او روی داد، بیست و پنج سال مشارالیه در اطراف به‌طور پنهانی زندگی می‌کرد. و در عصر خانلر میرزا به ولایت خود رجعت کرد. و در نزدیکی ده عمارت دهاتی ابتیاع کرده، و مقیم آن ده است. و از ترس و خوفی که دارد، از زاویه بینوایی

خود خارج نمی‌شود.

رشته‌های رودخانه دز همه رشته‌های این کوه، که از شترکوه کشیده می‌شود، او را نابالیکون می‌نامند. از رشته این کوه، در نزدیکی بروجرد، رودخانه دنائی جاری است، و از کوه نهاوند، رودخانه نواریان جاری می‌شود. با این رودخانه‌ها آنکه متصل است، لاربور نامیده می‌شود. بعد این رودخانه از میان دو کوه عبور می‌نماید، و بالاتر از او راه عبوری است که محل خطر است، و اگر دونفر مسافر به یکدیگر برسند ممکن نیست که به سهولت از یکدیگر بگذرند. این راه در بعضی جاها از روی کوهها می‌رود و به مسافت دومنزل راه از همین قرار است. و پل نل نامیده می‌شود و از پهلوی او رودخانه خیلی سریعی جاری است. و بعد این رودخانه از میان پنج تنگه، کوه عبور می‌نماید؛ و در وقت عبور این رودخانه آبهای زیاد از کوهها به این رود متصل و داخل می‌شود؛ و وقتی که به جلگه می‌رسد، رودخانه حسابی است که دز نامیده می‌شود. و از قراری که ذکر کرده‌اند، این خرابه عمارت رستم بوده است. ساکنین آنجا در خصوص هوای شترکوه و چمن طیان چیزها گفته‌اند. رستم شعری هم گفته است، که معنی او این است: هوای شترکوه و چمن طیان از برای من بهتر است، از این که جمیع ملک دنیا را در تصرف داشته باشم. حاجی علی‌خان از کوهستان‌های لرستان و عجایب آنجاها قصه مفصلی ذکر کرد، از جمله در باب چشمه‌ای که در شترکوه می‌باشد. ولی افسوس که ما آن چشمه را ندیدیم. از قراری که خان مشارالیه ذکر می‌نمود، آب این چشمه قریب سه سنگ می‌باشد. این آب از سوراخ کوه بیرون می‌جهد، به واسطه قوتی که دارد. پانزده قدم راه به قوت جستن کرده و مستقیماً به سوراخ کوه دیگر که در مقابل آن آب واقع است می‌رود. چنانچه سوراخ مقابل که آب در او جهیدن می‌کند، گرفته شود. از چشمه مخصوصه کوه دیگر، به هیچ وجه آب جاری نخواهد شد. از این عجایب هم ایرانی‌های ساکن آنجا نیز ذکر و تصدیق می‌نمودند. کوه‌هایی که از شترکوه تسلسل دارد، تا هفت فرسخ امتداد دارد. ده عمارت، هلو و انگور بسیار خوبی دارد، در آن چشمه بسیار خوبی است، و آن چشمه چندان با قوت است که چند رشته نهرها از آن جاری است. پنجاه قدم بالاتر از این چشمه، دریاچه‌ای ازین آب ظاهر گردیده، و آب او در کمال صافی و زلالی می‌باشد، و ماهی زیاد دارد. دره‌ای که از دره توره ابتدا می‌شود، تا نزدیکی عمارت سرراست رسیده و در آن منتهی می‌شود. طول

این دره تقریباً هفت فرسخ است، ولی از ده عمارت که ملاحظه می‌شود، خیلی کمتر به نظر می‌آید. ده عمارت متعلق به کزاز و عمارت سلطان آباد است.

و از ده خرم آباد الی خمین پنج فرسخ ملاحظه شده است. این مسافت را ما در هفت ساعت و پانزده دقیقه طی کردیم. و دوساعت بعد از آن به رباط آمدیم. هنگامی که داخل ده شدیم، سر راه، سمت چپ، قبرستانی که سنگ‌های آن از آثار قدیمه است، ملاحظه نمودیم. طول یکی از آن سنگ‌ها دو ارشین و نیم بود و به خط کوفی نوشته شده بود. ولی فقط تاریخ آن را تشخیص دادیم که از سنه ششصد و هجده هجری بود که مطابق است با هزار و دویست و چهل عیسوی. از زمانی که طایفه سلسله سلجوقشاه سلطنت می‌کردند سنگ دیگر مانند تابوتی بود که روی او نوشته و منقش و حجاری شده بود. ولی از وضع او چنان معلوم می‌شد که آن سنگ از ایام قدیم نیست. طرح جدیدی داشت. در این قبرستان سنگ‌های دیگر نیز بود که مانند سنگ‌های قبرستان بود، ولی به نظر چنان می‌آمد که یک پارچه نبودند. در همان ده، در طرف دست راست، در درب خانه اولی، چند سنگ‌های بزرگ تراشیده و حجاری شده، مانند دو خوابگاه تخت، بر روی هم گذارده بودند. ولی وقتی که داخل آن خانه شدیم، سنگ‌هایی دیدیم که از سنگ‌های اول بهتر و مرغوبتر بوده و در کمال صفا نیز حجاری شده بود. دو سنگ به جهت تکیه‌گاه آن بود، که چهار ارشین طول و یک ارشین و نیم عرض داشت، و قطر آنها شش‌گره بود. خطوط روی او به خط کوفی نوشته و حجاری شده بود. در روی یکی از آن سنگ‌ها بدین مضمون نوشته شده بود (بسم‌الله الرحمن الرحیم فرمود که این بنا را برپا نماییم) باقی خطوط خوانده نشد.

سنگ‌هایی که برای نشیمن‌گاه آن تخت، حجاری شده بود، همچنین به خطوط خفی‌تر نوشته شده و حجاری شده بود. قدری دورتر، سنگ دیگری بود که صورت دوشیر در آن حجاری شده بود، لکن خیلی بدترکیب حجاری کرده بودند. این سنگ‌ها از جنس سنگ‌هایی است که ما در تخت جمشید دیده بودیم.

یک پیرمردی از ساکنین آنجا ذکر کرد که بنای این ده از سی سال قبل گذارده شده است. و این سنگ‌ها را از زیر خاک درآورده، از جایی که به هیچ وجه من‌الوجه آثار و علامات ساخت قدیم دیده نمی‌شد. از قراری که ذکر کردند، مردم قدیم ساکنین این ده، که اجداد مردمان حالیه آنجا حساب می‌شوند، از طایفه لزگی

بودند و آنها را امیر تیمور گورکانی کوچانیده بدین صفحه آورده است، و لهجه آنها مانند لهجه جفتائی است.

ساکنین ده عمارت و ده خرم آباد نیز به زبان ترکی حرف می زنند، لکن آنها شیعه می باشند. کوه های دره که تمام می شود جای مسطحی دارد، که محال کزاز از محال کمره مجزا می شود. در این جای مسطح نزدیک به جاده، ده لیلی آباد است، و ساکنین آنجا چهل خانوار از ارامنه می باشند. در نزدیکی این زمین مسطح، سه پارچه دهات دیگر نیز معلوم گردیده، و به نظر می آید. و ساکنین آن دهات نیز ارامنه می باشند. و در هر دهی پانزده خانوار ساکن می باشند. در این چهار پارچه دهات، هشتاد و پنج خانوار از ارامنه هستند، و اینها از نوه و نتیجه آن ارامنه ای هستند که شاه عباس از جلفای کنار رود ارس کوچانیده و به مکان های متعدده ایران آنها را ساکن نموده است. اسامی این سه ده مزبور از قرار تفصیل است: داودآباد، و کنه لر، و کرچی باشی.

در ده لیلی آباد، کلیسای کوچکی است که دونفر کشیش دارد که آنها در تحت حکم خلیفه اصفهان می باشند. کوه موسوم به آشناور، حدی است در محال سیلاخور و گلپایگان. دره قره کاریز از ده حصار الی محال کمره ممتد است. از لیلی آباد بدان طرف، در این زمین مسطح و کوه هایی که این زمین را احاطه کرده اند، دهات بسیاری می باشد. در آن قلعه ای است موسوم به محمدآباد، و آن قلعه با چند پارچه دهات دیگر واقع در آن جلگه، محال فریدون خان یاور خوانده می شود. در دور این دهات دیوارهای مرتفعی کشیده شده، و در زاویه بعضی از دیوارهای دهات برجی ساخته شده است، که اولاد خان مزبور در آنجا ساکن می باشند. همه اهل دهات مذکور از اولادان خان مزبور کمال رضایت را در باب سلوک و رفتار آنها دارند. به خصوص ارامنه، زیرا که آنها نسبت به اصول دین ارامنه کمال احترام را ظاهر می دارند. ولی احتمال می رود، از ترس سلیمان خان، حاکم لرستان، است، که این طور با ارامنه رفتار می نمایند. زیرا که او نیز ازمنی است. مالیات محال کمره یکمصد و بیست تومان است. عمده نقطه این محال خمین است، و حاکم معین منفردی دارد. دو سال قبل عبورکردن از اینجا ممکن نبود، خاصه از برای فرنگی ها؛ زیرا که لرها همه راه را تاخت و تاز کرده، به سرقت خود کمال مراقبت را داشتند، و این محال نیز از دست لرها همیشه معذب بوده اند. بعد از فوت محمدشاه، لرها، ولایت را

زیاده از حد مفشوش کرده بودند. در این ضمن سه هزار نفر سواره و پیاده را جمع‌آوری کرده مستعد قتال و جدال مردمان اهل کمره گردیدند. لکن خود فریدون‌خان ساکنین دهات را از آن جمله نیز احضار کرده، سیصد نفر سواره و پیاده جمع کرد، و آنها را در تنگه کوهی که محل عبور لرها بود، متوقف کرده، و آنها نیز انتظار ورود لرهای بی‌سروپا را داشتند. ولی لرها از تهیه و تدارکات فریدون‌خان که مطلع گردیدند، از ترس و بیم، سدخیال باطله آنها شده و روی به جمیله و همدان رفتند.

خمین از دور چشم انداز خیلی خوبی دارد. باغات در آنجا فراوان است. از دور کوه الوند، که پوشیده از برف است، و کوه انگشت‌لیس نیز دیده می‌شود. ساکنین آنجا پانصد خانوار می‌باشند، و اکثر درب خانه‌ها سنگی می‌باشد.

از گلپایگان به اصفهان

گلپایگان چهارفرسخی خمین واقع است. این مسافت را ما در پنج ساعت و نیم طی کردیم. این راه از پهلوی دره می‌رود، و از وسط کوه‌های الوند و انگشت‌لیس، از مکان مرتفعه آنها، عبور می‌نماید. راه به‌قرار سه‌ساعت سربالا می‌رود، و در اینجا حدود کمره و گلپایگان شمرده می‌شود. از فراز کوه‌ها که به‌سرازیر می‌آیند، به‌مسافت سه‌ربع ساعت، قلعه‌ای است که اطراف آن دیواری کشیده‌اند، و چند اصله درخت نیز دارد، و چشمه آب خوشی جاری است. از اینجا يك ساعت طول کشیده تا از رشته کوه الوند عبور کردیم. و از این نقطه دره گلپایگان شروع می‌شود. در پایین این دره، شهر گلپایگان واقع است؛ و در سمت راست، از بروجرد و سیلاخور راهی دارد؛ و در سمت چپ او، دهات زیادی است، و چنان به‌نظر می‌رسد که این دهات به‌شهر اتصال دارد. نزدیکی این شهر، رودخانه خالی از آب می‌باشد و پل سنگی دارد. لکن در فصل بهار آب این رودخانه زیاد می‌شود.

از کوه الوند، حرکت دادن توپخانه ممکن است، ولی عراده‌های بزرگ در کمال سختی و اشکال عبور می‌نماید. چنانچه به‌راحتی بخواهند عبور دهند، باید از ابتدا، قبل از حرکت توپخانه، محلی ساخته شود. داخل تنگه که می‌شوی، کوه‌های بی‌درخت به‌نظر می‌آید، غیر از يك قلعه که چند درختی دارد. این کوه‌ها همیشه

محل دزدها بوده است، مگر دو سال قبل دزدی و تاراج در این کوهها موقوف شده است. ساکنین گلپایگان از پنج هزار نفر الی شش هزار می باشند. وسعت شهر به واسطه باغات اطراف شهر، به نظر خیلی می آید. ساخت و بنای عجیب و غریب در گلپایگان نمی باشد، جز يك مناره ای که از قدیم مانده است، و چندین مساجد و يك مدرسه و يك بازار، که از ابنیه قدیم است. از قراری که ایرانی ها می گفتند، شهر گلپایگان شهر قدیم است. این شهر را طایفه عرب مسخر کرده بودند، و طایفه افشار آن شهر را معدوم و منهدم گردانیدند. به هر طرف این شهر که ملاحظه می شود، خرابه صرفی است. از نعل پاره در این شهر تفنگ های خوب و فولاد اعلا می سازند. حکومت بروچرد و گلپایگان و خونسار با شاهزاده خانلر میرزا است.

وقتی شهرت داشت که قاطر خوب در محالات کمره یافت می شود، و حالا این مسئله در تنزل است. اسب های بختیاری از جنس اسب های عرب و کوهستانات می باشد. مادیان عربی قیمت گزافی دارد. بختیاری ها می گویند، اسب عربی را اگر خوب نعل بندی کنند، به سهولت از کوه های اطراف به طوری عبور می نمایند مثل اینکه پرندۀ ای در پرواز باشد؛ و ما نیز این مسئله را به رای العین دیدیم.

بیست و یکم ماه سپتامبر، مسافت از گلپایگان الی خونسار، در پنج ساعت و پانزده دقیقه طی شد. نزدیکی شهر گلپایگان پلی ملاحظه شد که خیلی به نظر قدیم می آمد. و در همه سنگ های منصوبه نوشته و حجاری شده بود. از اینجا بعد از دو ساعت و پانزده دقیقه، به دهی رسیدیم که خیلی وسیع و قشنگ و بزرگ بود، و آن ده موسوم به وان شان^۱ بود. نرسیده به آن ده، از سمت چپ چاده، راهی است که به عربستان می رود. در این محال طایفه عرب ساکن می باشند و از نتیجه آن اعراب می باشند، که شاه عباس آنها را از خراسان کوچانیده بود. دهاتی که اعراب سکونت دارند، از قرار تفصیل ذیل است:

خون پیچ، تجاره^۲، رحمت آباد^۳، دروه نکن^۴، مهرآباد، شرجه.

(۱) این ده از بخش خونسار شهرستان گلپایگان، و در يك کیلومتری خاور راه شوسه خونسار به گلپایگان واقع است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۶)

(۲) در جلد ششم فرهنگ جغرافیایی ایران تجربه ضبط شده و تجربه دهی است از دهستان عربستان، شهرستان گلپایگان.

(۳) رحمت آباد دهی است از دهستان عربستان مرکزی، شهرستان گلپایگان. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۶)

(۴) دهی است از دهستان عربستان، شهرستان گلپایگان. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۶)

از سمت چپ، راه دیگر نیز می باشد که از پشت کوه به ده وانشان می رود. در این ده درخت چنار کلفتی است که به دیوارهای امامزاده ملصق شده است این ده چشمه های فراوان و آبهای گوارایی دارد، و به هر طرف که نظر می شود، سنگ های زیادی دیده می شود، و روی آنها نوشته ای دارد. روی جویها را با چند دانه از این سنگ ها پوشیده بودند. به فاصله دوساعت تا خوانسار، جمیعاً باغات است، و در میان باغات هر قسم درخت میوه یافت می شود، از جمله درخت سیب و گلابی و فندق و پسته و غیره. قلمه بید و درخت چنار نیز زیاد است. این باغات از هر میوه دارد. خاصه سیب های خوانساری شهرت دارد. سیب نپاوند نیز خوب است. به نظر چنان می آید، که شهر خوانسار در میان باغات پنهان است. از هرجا رودخانه و آب چشمه ها جاری است. ولی این آبها گوارا نیست، به واسطه اینکه جیوه دارد. لکن آبی که از راه اصفهان به خوانسار جاری است، خیلی سالم است. ساکنین خوانسار هزار خانوار می باشند. خوانسار قدیم خراب شده است. از قراری که می گفتند، خوانسار حالیه چهارصد سال است که بنشده است. همه راهها بسیار خوب است و به سهولت عراده های بزرگ را می توان حرکت داد. لشکر را از راه بالا به سمت خوانسار می توان وارد نمود. در اینجا در نیمه ماه نوامبر برف می افتد. اهل خوانسار، در فصل زمستان از سیب... درست می کنند. در خوانسار گز نیز جمع کرده با عسل مخلوط کرده شیرینی می سازند، و او را گزانگبین می گویند. این شیرینی به جهت درد سینه نافع است.

اهل خوانسار به حرکات لغو و بیقاعدگی شهرت دارند و ممکن است که آنها را دزد و دغل خواند. **ذکر شهر خوانسار**
در آنجا از نوکرهای دولتی فقط يك نفر را دیدیم که از جانب خانلر میرزا برای اخذ مالیات آمده بود. سابق براین، قبل از حکومت خانلر میرزا، اینجا هیچ قاعده و قانونی نبود، و ضابطه هم نداشتند. جمیعاً مردمان وحشی صفت بودند، و به میل خود حرکت می کردند، و مالیات دیوان را نمی دادند. و در باب رفتن کاروان و مسافرتین کلیتاً محل خطر بود، و بارها دیده شده بود که همه را تخت می کردند. ولی این گونه حرکات بی قاعده را به عهده بختیاری ها وارد می آورند، و حال آنکه خود آنها در سرقت اموال با بختیاری ها شرکت داشتند.

قراء و دیه‌های بین راه

قریه دم‌بین - دم‌بین در چهار فرسخی خوانسار واقع است. از قرارى که کدخدای آنجا مذکور نمود،

ساکنین قریه مزبوره جمیعاً مسلمان هستند. دهات این صفحات از قرار تفصیل است: اشکرده، کاران، صفدی‌کان، خمسه‌لی، اکچا، اقم‌چل، مهریستان، پرشت، آخوره‌بالا، آخوره‌پایین.

ساکنین این دو ده آخری، گرجی هستند، و در هنگام ضرورت ممکن است هزار تفنگچی از میان طایفه خودشان حاضر کنند. ده اولی محال فریدن، دم‌بین می‌باشد، و دهات آخری محل مزبور، ده تخماق‌لر و حیدری می‌باشند.

دهاتی که ارامنه ساکن هستند، از قرار تفصیل است:

آجکا، نادکان دزرنه، هزارجریب، داشکن (داشکن نصف سکنه آنجا مسلمانند)، سنگ‌باران، سوری‌چکان، نامکرده، کارقاء، ننه‌دیکن (نصف اهالی ننه‌دیکن مسلمانند)، ارامنه‌ای که در این دهات ساکن هستند، بیش از هزار خانوار می‌باشند. دهاتی که گرجی‌ها ساکنند از این قرار است:

آقوس، آخوره‌بالا، آخوره‌پایین، بوبین، دم‌کمر، آدکان و غیره.

از دم‌بین، از راه نوکان، به تخماق‌لو و پروجرد می‌رود. سه فرسخی دم‌بین دهی است، موسوم به‌کرد، و دومیدان اسب که از ده خارج می‌شوی، سنگی چهارگوش با خط‌کوفی منقش شده، افتاده است. تاریخ این سنگ از دویست سال قبل از این می‌باشد. این سنگ به‌جهت قبر اجداد کدخدای ده مزبور بوده است، که سه فرسخی دم‌بین قلعه ساخته بود، و آن قلعه الآن خالی از سکنه می‌باشد.

بیست و دوم ماه سپتامبر، از راهی که ما عازم بودیم، بسیار صاف و خالی از زحمت و بدون صدمه بود، در بین راه کاروانسرایى خرابه از مادرشاه واقع است؛ و در همه آن صفحات، کاروانسرای مزبور را بدین اسم می‌خوانند. طایفه بختیاری‌ها از کوه‌ها عبور کرده در این صفحات دزدی و غارت اموال مردم می‌نمایند. طایفه مزبور، در سابق، این دره را، که محل عبور عابریں بود، مسدود کرده بودند. مع‌هذا احدی نمی‌توانست از آنجا عبور کند. اگرچه حالا نیز همان ملعنت را دارند و همیشه مترصد به‌راهنی و قطع طرق می‌باشند، لکن حالا قدری نسبت به سابق مرض آنها تخفیف پیدا کرده است. دو روز قبل از اینکه ما به اینجا برسیم، لر‌ها کاروانی را که از اصفهان عزیمت کرده بودند، لغت کرده و شصت تومان پول نقد برده بودند.

ساختمان این کاروانسرا بسیار قشنگ است، و مسافت از این نقطه را تا به ده کرد، چهل و پنج دقیقه طی کردیم. در بین راه بزکوهی بسیار بود. ده کرد اگرچه بزرگ نیست، ولی محکم ساخته شده است؛ و از این ده چنان معلوم می‌شود که همجواران قریه مزبور دشمن عظیمی می‌باشند، محل فریدن در بلندی واقع است، و این بلندی از روی هوا نیز معلوم بود، چراکه در شب توقف ما در منزل دمبینه، که از محل فریدن محسوب است، معلوم بود که هوای آنجا دو درجه از درجه صفر پایین ایستاده بود؛ و اگرچه فصل پاییز بود، شیئی نبود؛ به واسطه اینکه مکان مزبور مرطوبی نبود، لکن هوای ده کرد دو درجه از خط صفر بالا نشان می‌داد.

از ده کرد، به مسافت پنج ساعت، امامزاده موسوم به محمودیه واقع است، که در آنجا فاطمه بنت امام موسی مدفون است. آن امامزاده درکمال لطافت و قشنگی به نظر می‌رسد. خصوص آن وقت جلوه مخصوصی دارد که اهل آبادی آنجا به زیارت آن امامزاده می‌روند. روزی که زوار مشرف می‌شدند، ما نیز آنجا بودیم. ما از يك در مربع داخل شدیم. امامزاده در بلندی واقع است، و روبروی او کوشکی ساخته است. دیوارهای دوسمت امامزاده مشرف به خرابی بود. در پهلوی یکی از این دیوارهای مغروبه، خانه‌های کوچکی ساخته‌اند. و قدری دورتر از اینجا ده مغروبه است. در حیاط امامزاده نهی دارد، و چند درخت قوی‌هیکل سایه انداخته، و آب دائماً از آن نهرها جاری است. به قرار یکصد نفر زن و مرد در نزدیکی امامزاده با بچه‌های خود نشسته بودند، و مؤذن اذان ظهر را می‌گفت. در آن وقت از ده تیران، گروهی زوار با بیرقهای قرمز آمدند، و از دور صداهای آنها شنیده می‌شد که می‌گفتند: «لااله الاالله». در کوشک آن امامزاده نشسته بودیم. کوشک را خیلی قشنگ ساخته بودند، لکن قریب به خرابی و انهدام می‌باشد. از قراری که ساکنین آنجا تقریر می‌کردند، این کوشک را شاه عباس ساخته است، و آن را قصر می‌نامند. از محمودیه به ده خاك و از راهی که در مقابل اوست روی به چهارمحال می‌رود. از ده دمبینه الی ده کرد، محال فریدن است. و از ده کرد الی نجف آباد محال کروند می‌باشد. ده تیران هشتصد خانوار سکنه دارد. کوچه‌های وسیع و دکاکین تمیزی دارد. میان ده، رودخانه‌ای است موسوم به عسکران که پل سنگی سه چشمه دارد، و این پل چنان بی‌عیب مانده است که ما در هیچ جای ایران پل به این بی‌عیبی ندیده بودیم. در آن ده میوه‌جات زیاد می‌باشد. از جمله انگور و انار و بادام و هلو و غیره. و

همچنین هندوانه و خربزه بسیار خوب است. درب خانه‌ها و باغات، غیر از چند درب، سنگی است. اولاً به جهت آنکه چوب در اینجا وفور ندارد. و ثانیاً گویا به این خیال که درب سنگی محکمتر از درب چوبی است، این تدبیر را به کار برده باشند که آنها محفوظ بمانند. بعضی از درها سه آرشین طول و یک آرشین و نیم عرض دارد. هوای تیران سردتر از هوای اصفهان و گرمتر از هوای فریدن می‌باشد.

محالات چهارمحال از این قرار است:

اول - لرمحالی است که ده بزرگ او چشمه ده کرد است که بازار محقری دارد و کاروانسرای نیز دارد.

دوم - محال کهیر که در آن ده عمده، ده کرد است.

سوم - میرو که در آن جاده عمده موسوم به رنش می‌باشد.

چهارم - میزج که در او ده عمده موسوم به اروجان است.

رودخانه زاینده‌رود از کوه زرده ابتدا می‌شود، یعنی از سه چشمه نفوذ می‌کند، و این آب در سه دریاچه مختصر عمیقی جمع می‌شود و از آنجا به دریاچه چهارمی ریخته، از دریاچه چهارم به رودخانه داخل می‌گردد، و رودخانه‌ای می‌شود.

چشمه‌های رودخانه کارون نیز از کوه مزبور جاری می‌شود. در وسط این دو رودخانه کوهی واقع است که مانع از اتصال این دو آب است. این کوه را می‌خواهند سوراخ کنند، که این دو آب به هم وصل شود. لکن رفتن آب به آن مکان، امکان نداشت. منوچهرخان معتمدالدوله، حاکم اصفهان، نیز این تمهید را به نظر آورد، لکن ثمری حاصل نشد. در مسافت دوساعت راه از چشمه‌های رودخانه زاینده‌رود، چهل چشمه است که آن آب نیز با رودخانه کارون متصل می‌گردد.

از ده تیران الی چشمه‌های زاینده‌رود هفت فرسخ می‌باشد. بختیاری‌ها از برای سرقت اموال کاروانی که از اصفهان به گلپایگان می‌رود، از کوه‌های منزل خود به جاده اصفهان می‌آیند. راه عبور هرطایفه از این قرار است:

طایفه هفت‌لنگ از محال فریدن، و طایفه چهارلنگ از طرف چهارمحال و کرونند. ولی به محالات همجواران خود اذیتی نمی‌توانند بنمایند، به واسطه اینکه ساکنین محالات مزبوره از سرقت طایفه مزبوره معانعت نکنند، تا خود آنها درکمال آسودگی مشغول انجام دادن خیال خود بوده باشند. وقت دزدی آنها در فصل پاییز است، که از ییلاقات خود مراجعت کرده به گرمسیر، که شوشتر و دزفول باشد،

می‌کوچند. بختیاریها عیال خودشان را در وقت حرکت دادن به بیلاقات و گرمسیرات، از بلندی کوه روانه می‌کنند و خودشان عازم دزدی و راهزنی می‌شوند. بعد از سرقت اموال مردم، به اهل و عیال خود ملحق می‌شوند. آنها در گلپایگان و خوانسار جاسوسی دارند، که وقت حرکت کاروان آنها را مطلع می‌کنند. همچنین اشخاص محترم دزفول، خاصه شوشتری‌ها، کمال تقویت را از بختیاری‌ها در باب سرقت اموال می‌نمایند. حتی اینکه با آنها متفق شده به واسطه یکدیگر راهزنی می‌نمایند. بختیاری‌ها همیشه همجواران خود را آسوده نمی‌گذارند، و به‌طور اتفاق نیز به آنها صدمه‌کلی می‌زنند. خصوصاً در وقت تغییر و تبدیل در امور دولتی ایران. در آن وقت بختیاری‌ها گروه‌گروه جمع شده به محالات اصفهان و غیره حرکت می‌نمایند و مشغول تاخت و تاراج می‌گردند. چنانچه در وقت محمدشاه بختیاری‌ها رو به فرسیدن حمله کرده و [از] ساکنین آن قریه هفت نفر مقتول کردند. حکومت سلیمان‌خان در جلوگیری طایفه بختیاری کمال سخت‌گیری را دارد و بختیاری‌ها از مشارالیه ترس و واهمه زیادی دارند.

سلیمان‌خان در طایفه خوانین بختیاری تخم عداوت را کاشته، به‌طوری‌که خوانین مزبور یکدیگر را گرفته به‌دست سلیمان‌خان می‌سپارند. بختیاری و لر‌ها از خان‌لر میرزا نیز ترس و واهمه دارند. الآن قریب یکسال است دزدی و غارت بزرگی که قابل باشد، اتفاق نیفتاده است؛ لکن چند فقره اتفاق در میان خوانسار و نجف‌آباد واقع شده است.

در فصل تابستان از محال کروندالی ده‌خاکستری، از دوستان الی سیمند نفر تفنگچی مشغول قراولی هستند؛ لکن زمستان، وقت قشلاق رفتن بختیاری‌ها، تفنگچی‌ها به محل خود معاونت می‌نمایند. از ده تیران الی نجف‌آباد چهار فرسخ راه باقی مانده است و از آنها می‌شود تصور کرد که این ملت آرامنه در زهد و پیرهیزگاری و تدین در آداب و قوانین دینی خود به‌منتها درجه تکمیل‌گردیده‌اند.

پل دو مرتبه‌ای موسوم به پل الله‌وردیخان، که مابین جلفا و اصفهان در روی زاینده‌رود بسته شده، بنای او

جلفای اصفهان

را یکی از آرامنه متوطنه در جلفا گذارده است.

در جلفا الآن سیزده کلیسا و دو درب هم‌کلیسای وانک برقرار است. در یکی

از کلیسای وانک، خلیفه - که از جانب خلیفه اعظم ارامنه از اجمیاعدزین اوچ^۵، کلیسای ارامنه، مأمور می‌شود - متوقف است. و در دیگری دختران تارک‌دنیایی می‌باشند. ارامنه کاتولیک کشیشی موسوم به اوانس در جلفا دارند. این شخص پیرمردی است عاقل و دانشمند و با همه اهل آنجا در کمال خوش‌رفتاری سلوک می‌نماید. بدین واسطه همه او را احترام کرده و عزت او را به‌منتها درجه نگاه می‌دارند.

کاتولیک‌ها یک کلیسا و کتابخانه دارند، که در آن کتابخانه از دو یست الی سیصد جلد کتاب می‌باشد. غیر از این، کتاب مذهبی خطی به خط ارامنه نوشته شده است. کتب خط ارامنه چاپی، و کتب ایتالیایی و لاتین و غیره زیاد می‌باشد، و کارت جغرافی ملک اروپا و آسیا نیز در کتابخانه مزبور یافت خواهد شد. از این کتابخانه کتب زیادی سابق براین به تاراج و یغما برده شده است. از قراری که کشیش اوانس تقریر می‌کرد، تعداد نفوس ارامنه جلفا یک‌هزاروپانصد نفر می‌باشند؛ و در همه عراق بیش از پنج‌هزار نفر ارامنه نخواهد بود. یهودی‌هایی که در اصفهان ساکن هستند، سیصد خانوارند. در جلگه اصفهان برف دوامی ندارد.

در نزدیکی جلفا جایی است موسوم به فتح‌آباد و آنجا محلی است که افغان‌های فاتح واقع شده و شاه سلطان‌حسین را اسیر کرده‌اند.

در سمت جنوبی اصفهان جایی است موسوم به شهرستان، و اینجا محل سکونت ارامنه بود. در آنجا مناره بسیار بلندی برپا کرده‌اند، و به واسطه خرابی آن مناره، که از کثرت طول زمان پله‌هایش خراب بود، ما توانستیم تا نصفه آن مناره برویم. بعد از شاه عباس، دولت ایران در کمال سختی با ارامنه رفتار می‌نمود. و از طرف دیگر هم الواط و اوپاش بنای شرارت و هرزگی را گذارده ارامنه را اذیت می‌نمودند. بالاخره کار به جایی رسید که ارامنه جلفا به ولایات دیگر متفرق گردیدند، خصوصاً به طرف هندوستان، و در شهرهای کلکته و بمبئی و سوماترا و جاوه و غیره ساکن گردیدند. و اکنون ارامنه شهرهای مزبور در کمال مکنت و تمول در امکان متوطنه خود، مانند نواب‌های معظم، زندگی و گذران می‌نمایند، و اطفال آنها به طور خیلی خوب تربیت شده‌اند.

(۵) مقصود اجمیاعدزین است که کلیسایی است دارای سه گنبد در ایروان.

عید قربان در میدان شاه

سوم ماه اکتبر در میدان شاه، عید گرفته بودند. یعنی عید قربان بود. اسکندر خان^۶ سپهدار، حاکم اصفهان، که یکی از حرم‌های محمدشاه را به مزاجت خود درآورده بود، در بالاخانه علی‌قاپی^۷ نشسته بود. ما نیز در اتاق جنب اتاق او نشسته بودیم. فراش‌ها از چپ و راست در جلو مردم به‌امر و نهی مشغول بودند، و به‌هرکس می‌رسیدند آنها را به‌ضرب چوب از میدان بیرون می‌کردند. ایشیک آقاسی‌باشی، که از خویشان سپهدار و جوان خیلی وجیه و معقولی بود، رخت سفید در بر کرده، در وسط اتاق در جلو حاکم ایستاده بود. نزدیکی مسجد صدر، در سمت راست، پانصد نفر سرباز ایستاده، و رخت قرمز نظامی و شلوارهای سفید با مغزی قرمز و باکلاه‌های پوستی، در دو طرف صف کشیده ایستاده بودند. در جلو آنها می و پنج نفر موزیکانچی مشغول زدن موزیکان بودند. رخت‌های سربازها چرک و تفنگ‌های چنماقی غیرآراسته به‌وضع قدیم داشتند. یکصد نفر از توپچی‌ها با لباس کبود در نزد ما ایستاده بودند. اول مطرب‌ها با لباس زنانه پیدا شده و بنای رقص را گذاردند. بعد لوطی‌ها با اسباب خود وارد شدند. و در تعاقب آنها کدخدایان و ریش‌سفیدان و محلات شهر با عملجات خود آمده در حضور ایستادند.

ذکر بناهای عجیب و غریب قدیم اصفهان

بازارها و کاروانسراها و مساجد و حمام‌ها و مدارس، و اکثر از این بناها، خرابه می‌باشند. ولی نقاشی‌هایی که در عمارت‌ها به‌کار برده شده، به‌دیوارها نوشته شده، و صورت‌هایی که نقاش ایرانی کشیده، آثاری به‌طور معلوم از آنها مشاهده می‌شود.

خیابان‌ها و باغات اصفهان را کسی توجه نمی‌نماید. آب‌ها از میان تنبوشه عبور نمی‌کند و جمیعاً از میان جوی‌ها جاری می‌باشد. فواره‌ها جستن نمی‌کنند. چنانچه در بعضی جاها جزیی جستن نماید، به‌واسطه زیادی آب است، مانند آدم بی‌حالت که قدرت حرکت نداشته باشد و جزیی متحرک باشد. با وجود این اوضاع، شخص ملتفت است از دیدن این بناهای حالیه که سبک و سلیقه و تفنن و تفرعن

۶) اسکندر خان، پسر یوسف خان سپهدار گرجی، بانی شهر اراک امروزی است.
۷) منظور عالی‌قاپو است.

اشخاص قدیم اصفهان چه بوده است. سابق براین معروف بود که اصفهان نصف جهان است، یعنی نظر به جلالت و عظمت اوضاع قدیمه او. لکن حالا این مسئله در حق اصفهان غلط مشهور است. چه، شکوه و جلالتی که در آن وقت ملحوظ بود، وسایط چندی داشت. ولی حالا هم عظمت و شکوه آن شهر را می‌توان حمل براین نمود که به واسطه باغات و میوه‌جات و وفور بعضی چیزها بوده باشد.

هزارجریب وقتی باغ یا صفایی بوده، لکن حالا مغروبه است. کوه صغه دو فرسخی شهر واقع است، و در سطح او عمارتی است. از این عمارت کل محال اصفهان دیده می‌شود. در وسط هزارجریب و جلفا، در دامنه کوه صغه، قبرستان آرامنه واقع است. سنگ‌های قبور بسیار بزرگ و به طرح خوب حجاری شده است. از کوه موسوم به دلان کوه، که نزدیکی ده کرد است، زردکوه، که چهل فرسخی اصفهان واقع است، دیده می‌شود. تخت رستم ده بزرگی بوده در یک فرسخی جلفا، لکن حالا مغروبه است. از قراری که طایفه یهود ذکر می‌کنند، قبر ساره، زن ابراهیم، در اصفهان می‌باشد. مناره جنبان دو مناره عجیب هستند که اگر یکی از آن مناره را حرکت دهند، دیگری، که سی آرشین از آن دورتر است حرکت می‌کند، و سر این بنای عجیب را ایرانی‌ها نمی‌توانند بنیان نمایند که چه چیز است. میدان شاه در نزدیکی او، مسجد شاه به طرح خیلی ممتاز و نقاشی‌های بسیار قشنگ می‌باشد. مسجد شیخ لطف‌الله، که در حقیقت به طور خوبی ساخته شده، در کمال پاکیزگی از کثرت مواظبت بدون اینکه جزیی صدمه به او وارد آمده باشد، باقی است. عالی‌قاپو دروازه بسیار بزرگ و ممتازی است. مدرسه شاه سلطان حسین در میان چهارباغ ساخته است. چهل ستون بهترین از عمارات سلطانی قدیم ایران می‌باشد؛ تا به حال بسیار خوب مانده است. و در وسط هشت بهشت واقع است و از بناهای سلاطین صفویه است. خلوت سرپوشیده عمارت کوچک است، لکن خیلی قشنگ می‌باشد، و در وسط، باغ بسیار خوبی واقع شده است. وبانی این عمارت شاهزاده سیف‌الدوله^۸، پسر فتحعلیشاه، بوده، که در آنجا به امر حکومت اشتغال داشت.

پل الوردی‌خان که بر روی رودخانه زاینده رود ساخته شده است، بطور عجایب می‌نماید. آب رودخانه زاینده رود در حدود ده فرسخی اصفهان به زمین فرو می‌رود.

(۸) سیف‌الدین سیوهشتمین پسر فتحعلیشاه است (سلطان محمد میرزا) حاکم دارالسلطنه اصفهان بود. (کتاب رضاقلی میرزا نوه فتحعلیشاه به کوشش اصغر فرمانفرمایی قاجار - چاپ دانشگاه تهران)

پل‌های خواجه^۹ و مارنون، که بر روی رودخانه [زاینده] رود بنا شده، خیلی مرغوب و خوب ساخته شده است. کاروانسرای میرزا تقی‌خان امیر، صدراعظم اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه، معروف است.

از اصفهان به همدان

از اصفهان به همدان از راه خمین و سلطان‌آباد و حصار می‌رود. دوم نوامبر از جلفا عازم شدیم. و از پل مارنون عبور نموده، از عباس‌آباد و لمبان، در سه ساعت و چهل و پنج دقیقه، به انوشیروان رسیدیم. از اینجا آتشگاه اصفهان، که روی تپه بلندی واقع است، کمی دیده می‌شد. در مسافت چهار فرسخی انوشیروان ده چالرسياه واقع است.

سوم نوامبر که وارد آنجا شدیم، هوا خیلی سرد بود، و ساکنین اینجا چهل خانوار می‌باشند. ده مزبور بسیار محکم و کاروانسرای خوبی دارد. در بین راه آب یافت نمی‌شود. از اینجا دو راه دارد. یکی به ده کیلان و دیگری به نجف‌آباد می‌رود. مسافت هر دو ده از ده چالرسياه چهار فرسخ می‌باشد، و از روی کوه‌ها باید عبور کرد. لره‌ای بختیاری از طرف کاروانسرای مادرشاه و ده محمودیه، چالرسياه را همیشه تاراج می‌کنند. دره چالرسياه که تمام می‌شود، داخل يك راه تنگی می‌شود که موسوم به هزار منی می‌باشد. اینجا دزدگاه است، و بختیاری‌ها از این راه به کاروانسرای مادر شاه می‌آیند و منتظر شکار می‌باشند. اینجا قراول‌خانه سنگی ساخته‌اند، و تفنگچی‌ها متصل در قراولی می‌باشند. نزدیکی ده کاروانسرای قشنگی است، لکن مغروبه است. در میان کاروانسرا سنگ‌های تراش، زیاد گذارده‌اند. و

چنان به نظر می‌آید که به جهت این کاروانسرا حجاری کرده‌اند.

ده حق - ده بزرگی است. از قرار تقریر کدخدای ده مزبور، هزار خانوار سکنه دارد. ولی همراهان ما و کدخدایان ده در مذکور می‌داشتند که ده مزبور فقط چهارصد خانوار دارد. به طور مثل می‌گویند که خرسی دختری را از این ده در دیده و پرده، و او را به مناره منزل داده، و از او اولادی از خرس متولد شده، و اهل این ده از تناسل و توالد خرس مشهورند. ساکنین ده مزبور این حکایت را دوست ندارند، و وقتی از کسی می‌شنوند مکدر می‌شوند. ده حق محکم است و اغلب درب خانه‌ها از چوب می‌باشد، و درب سنگی نیز دارد، لکن نه آنقدر که در تیران و نجف‌آباد ملاحظه شد. بعد از ملک اصفهان، در صحرای ده حق، زراعت خوبی به نظر رسید. ساکنین سایر دهات، غیر از نگاهداشتن مال، به کارهای دیگر، مثل زراعت و غیره مشغول نمی‌باشند به واسطه بادشمال و مغربی، سرمای ده مزبور به یک درجه و نیم رسیده بود، و آب چمن به قطر دو انگشت یخ بسته بود. در حین بیرون آمدن از ده، نزدیک مسجد سنگی را ملاحظه کردیم که طول و عرض آن سه آرشین بود، و نوشته‌ای هم در روی او حجاری شده بود. بزرگی سنگ مزبور راه کوچه را مسدود کرده بود. پنجم ماه نوامبر از ده حق الی ده در، در شش ساعت و چهل دقیقه رسیدیم. چهار فرسخی ده خاک، کاروانسرای مادر شاه واقع است. بنای کاروانسرای مزبور خیلی قشنگ به نظر آمد. دروازه کاروانسرا را با سنگ و آجر گرفته و یک سوراخ تنگی گذاشته بودند که به اشکال از آن سوراخ عبور می‌کردند. از قراری که معلوم شد، مخصوصاً این طور کرده بودند. زیرا که شبانه لرها در اینجا جمع شده و محل دزدی خود قرار داده و مردم را لخت می‌کردند.

وقتی در امور دولتی مسئله‌ای روی می‌دهد لرها در باب چپاول و اغتشاش کاری خود تا در دروازه تهران می‌آیند. در پهلوی این کاروانسرا، جویی و چاه عمیقی می‌باشد. در مسافت بیست و پنج دقیقه راه کاروانسرا، بند سنگی واقع است که در وسط دره سه راه شده و سوراخ تنگی دارد. این بند به واسطه آن است که به کاروانسرا آب برسد. در حین دخول ده، کاروانسرائی است. اطراف ده دیوار کشیده و یکصد خانوار سکنه دارد. از ده در الی ده قوقه، شش ساعت مسافت است. از ده در که عازم شدیم سه ساعت بعد، راه ما از رودخانه خشکی افتاد، که عرض آن بیست ساجن، که عبارت از شصت ذرع باشد، بود. رودخانه مزبور ریگهای ریزه

داشت؛ و بعد از يك ساعت، راه خود را به سمت چپ رودخانه کج کردیم. در این راه، اراضی املاك در کمال خوبی زراعت شده. دره قوقه متدرجاً سرازیر می‌شود، و بادره گلپایگان چنان مخلوط می‌شود مثل اینکه يك رودخانه داخل دریایی بشود. رودخانه‌ای که در فوق ذکر شد، در فصل تابستان آب ندارد. لکن وقتی که آب بهار جاری است، به قاعده، به قدر يك قد انسان آب دارد. يك فرسخ به ده قوقه مانده، کاروانسرایي است، و آب جاری در آنجا دیده می‌شود. مسافت از گلپایگان الی قوقه يك فرسخ می‌باشد. قوقه ده بزرگی است، لکن اکثر آنها مغروبه است، و این مغروبه آثار ظهور طایفه افاغنه است. در ده مزبور مسجد قشنگی است، و پشت‌بام او با حلبی مفروش است. وقتی که در این ده بودیم، از جانب اردشیرمیرزا مأموری آمده بود که صاحب منزل ما را برای قروضی که داشت گرفته حبس نماید ولی او فرار کرده به مسجد بست نشست. سرطویله شاه و مسجد و امام‌زاده و غیره و بیدق‌های وزرای مختار و قونسول‌های دول اروپا برای عموم اهالی بست می‌باشد. ده قوقه متعلق به میرزا زکی است، که مدتی در پاریس به علم معماری اشتغال داشت، و از جانب دولت، به مشارالیه مرحمت گردیده. از خمین به سلطان‌آباد دو راه دارد، یکی از سمت یسار، و دیگری از طرف یمین. راه یسار از این قرار است:

از خمین الی رباط پنج‌فرسخ است. از رباط الی عمارت پنج‌فرسخ می‌باشد. از عمارت الی سلطان‌آباد هشت فرسخ است، که جملتان از خمین الی سلطان‌آباد هجده فرسخ می‌باشد.

راه یمین از این قرار است:

از خمین الی درچه سه فرسخ است. از درچه الی هلی چهار فرسخ است. از هلی الی سلطان‌آباد چهار فرسخ است. جملتان از خمین الی سلطان‌آباد یازده فرسخ می‌باشد. از گلپایگان به همدان دو راه دارد، یکی از سمت یسار، دیگری از سمت یمین می‌باشد. راه سمت یسار از این قرار است:

از گلپایگان الی ده خرم‌آباد شش فرسخ است. از ده خرم‌آباد الی عمارت سه فرسخ از عمارت الی حصار چهار فرسخ، از حصار الی پری چهارفرسخ، از پری الی دولت‌آباد چهارفرسخ. جملتان از گلپایگان الی همدان سی و سه فرسخ می‌باشد. حدود محالات کمره از این قرار است:

از طرف مغرب کوه آشناور، از طرف شمال مغروبه مهالك و ده پائی از طرف

شمال مشرق کوهی که از ده فرسخی نمایان است، و از طرف جنوب کوه الوند می باشد. اطلاعاتی که ما از کدخدای ده درچه حاصل کردیم از قرار تفصیل ذیل است: دوسال قبل طایفه بختیاری درچه را خراب کرده اند. درسنه هزار و هشتصد و چهل و هفت عیسوی، وقتی که خیر فوت محمدشاه انتشار یافت، اهل ده درچه می دانستند که کوهستانی های آنجا به طرف ده مزبور تاخت خواهند آورد، و بدین واسطه به جهت حفظ و حراست خود مشغول تهیه و تدارکات لازمه بودند، از جمله تفنگ و باروت می خریدند، و دیوارهای اطراف ده را به طور مضبوط تعمیرات می نمودند. لکن بختیاری ها فرصت نداده روز دیگر در زیر دیوارهای مزبور بیش از یک هزار نفر حاضر و آماده، مکمل و مسلح بودند. ساکنین ده مزبور به چند خانه ای که دیوار داشت، پناه آورده خود را محفوظ نمودند.

از اهالی ده برای مقاتله و مجادله با یک هزار نفر بختیاری، فقط دوازده نفر تیرانداز پیدا شد. ولی این دوازده نفر با قلت جمعیت، به کثرت طایفه اشرا را بختیاری فایق آمده نگذاشتند که آنها وارد قریه مزبور بشوند؛ و در هنگام جنگ و جدال از اهل درچه مزبوره شش نفر کشته گردید. و از طایفه لر ها هم بیش از شش نفر مقتول شد. بعد از اینکه آتش این فتنه فرو نشست، بختیاری ها راه فرار را گرفته به منزل خود معاودت نمودند. چند وقت بعد، هفت هزار نفر لر برای غارت کردن این ده آمدند. چون اهالی ده مال این جنگ را می دانستند که به کجا خواهد کشید، قبل از وقت از ده خارج شده به قلعه آندومه، که در نیم فرسخی ده بود، رفتند، و از آنجا به طایفه لر ها فایق و غالب آمده به مکان اولی خود، که درچه باشد، معاودت نمودند. لکن بختیاری ها ده مزبور را خراب کرده، حتی المقدور آنچه از اموال درچه به دست آورده، به یغما بردند. در وقت این اجماع، لر ها بعد از فراغت از قریه درچه، دهات دیگر را در مد نظر گرفته بالا جماع قصد آنجا نموده به قدر قوه آنجا را نیز خراب کرده و اموالشان را بردند. بعد از اینکه اعلیحضرت ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت جلوس فرمود، و جمیع طرق و شوارع و راه های بعیده امن شد، کدخدای درچه برای اخذ اموال منهبوبه به تهران رفته که شاید راهی برای حصول مقصد و استرداد اموال اهالی قریه به دست بیاورد. لکن نوکرهای میرزا تقی خان امیر، از کدخدای مذکور برای اطلاع دادن به امیر یکصد تومان وجه می خواستند. کدخدا هم این مبلغ را نتوانست ادا نماید. لهذا زحمت او

بیهوده گشته، ممکن نشد که از برای سکنه ده درچه کاری از پیش ببرد. بعد از مدتی سلیمان‌خان، که هیچ‌وقت به طایفه لرها اعتنایی نداشت، پانصد تومان وجه نقد برای مدد معاش قریه از طایفه لرها وصول کرده به آنها تحویل داد.

نهم ماه نوامبر - ده درچه از ده کواره، شش ساعت مسافت دارد. از ده درچه به سلطان‌آباد دو راه است، یکی از سمت یمین، و دیگری از سمت یسار. راه طرف یمین از این قرار است:

از درچه الی میدانکه نیم فرسخ، و از میدانکه تا هلی يك فرسخ و از هلی الی سوارآباد يك فرسخ است. از سوارآباد الی سلطان‌آباد سه فرسخ است، ولی از کوه باید عبور نمود، و دهات این راهها معمور و آباد نمی‌باشد.

راه یسار از محال قره کهریز عبور می‌نماید و از محال کزاز می‌گذرد، و در بین راهها کوه ندارد. سکنه این محال ترك می‌باشند و زبان ترکی حرف می‌زنند. از درچه الی آن‌دزیا يك فرسخ است. از آن‌دزیا الی گل‌تپه يك فرسخ است. از گل‌تپه الی دین‌کبود يك فرسخ است. از دین‌کبود تا گلشن‌آباد يك فرسخ است. از گلشن‌آباد الی کواره نیم فرسخ است از سده الی سلطان‌آباد يك فرسخ است. چملتان از درچه الی سلطان‌آباد شش فرسخ و نیم می‌باشد. دره‌ای که این دهات در آن واقع است، نیم فرسخ مسافت دارد، و زراعت خوبی در آن دره می‌شود. در بین راه به رأی‌العین ما دیدیم که خرمن پاییز را مشغول برداشتن و حمل و نقل بودند. سرازیری که به سده می‌رود، راه بسیار بدی است، که حرکت دادن توپخانه از آن راه در کمال اشکال می‌باشد. و همچنین حرکت دادن قشون از آنجا محال و ممتنع است. در محال دشت کرد، دو ده، که مشرف به خرابی بود، نمودار شد. زیرا که سکنه آنجا را به سلطان‌آباد کوچانیده بودند.

دهم ماه نوامبر - از ده کادر الی سلطان‌آباد پنج فرسخ می‌باشد.

شهر سلطان‌آباد [را] در سی و چهار سال قبل پدر

سلطان‌آباد

اسکندرخان بنا نموده است. چنین شهر تمیز و

نظیفی که ملاحظه کردیم، در هیچ بلدی از بلاد گرفته، از شهرهای طرف اسلامبول و ایران، دیده نشده بود. کوچه‌های این شهر را به وضع پاکیزه و قشنگ از سنگ مفروش کرده‌اند، و در هر کوچه نهری از آب گوارا جاری است، و ساختمان شهر

مزبور از روی قواعد علمیه معماری ساخته شده است.

اطراف شهر را دیوار بلندی، که عبارت از پانزده آرشین بوده باشد، احاطه کرده است. در دیوارهای مزبور به فاصله هر پنجاه قدمی، برجی ساخته اند که خیلی خوش وضع می باشد. خندق دور شهر پانزده ذرع عمق دارد و بی آب است. عمارت دولتی این شهر را سلیمان خان^۱ امیر تومان برای حکومت خود منزل قرار داده است. زمانی که آقا محمدخان روی به تغلیس آمد، این پیرمرد نیز همراه او بود. و در مینه هزار و هشتصدونه، در وقت بستن عهدنامه، مشارالیه نیز حضور داشت. در میان شهر، مسجد بزرگ و يك مدرسه می باشد. آب انبارهای آن شهر، ده آرشین عمق دارد. و بازار چهارسوقمانندی نیز دارد. باغی است موسوم به باغ شاه، که در آن باغ عمارت کلاه فرنگی بنا شده است. ساکنین آن شهر قریب چهار هزار خانوار می باشند. دو فرسخ ونیم دورتر از شهر، دریاچه نمکی واقع است که طول او شش فرسخ و عرض او يك فرسخ ونیم است. در هوای خشک از روی دریاچه عبور نمودن ممکن است. لکن در فصل باران گذشتن از آنجا ممکن نیست.

در روی آب به قطر دو انگشت، نمک ایستاده است. محض تحصیل کردن و به دست آوردن نمک چاله ای حفر کرده و آن آبها را در آن چاله جمع می کنند و از آن آب، نمک می گیرند. گاهی از آن آبها نمک قرمز رنگ می گیرند، و بوی مخصوصی دارد، و بدین واسطه آن نمک را ریشه بنفشه می نامند. ولی این جنس نمک نادر است و کم به دست می آید. مثلاً در ده چاله، يك چاله از این نمک یافت می شود. برای نمک گمرگ نمی دهند، جز اینکه فقط وجه اجاره زمین را کارسازی می نمایند. در سلطان آباد نزدیکی مدرسه و مسجد چند آب انبار ملاحظه شد که هر يك از آنها ده آرشین عمق داشت، ولی بی پله بود، و در نقطه دیگر شهر، آب انباری را دیدیم، که تا پایین پنجاه پله می خورد. در حوالی سلطان آباد، در محال سربند، که نزدیک به بروجرد می باشد، و در ده سوشک آباد، که نزدیک به سلطان آباد می باشد، قالی های بسیار خوب می یافتند، که در مکان خود، هر تخته از پنج الی هیجده تومان

(۱) سلیمان خان افشار قاسملو، ملقب به صاحب اختیار و رئیس ایل افشار مقیم سواجیلاغ قزوین و نوه نصرالله خان افشار، معروف به زهرمارخان، بوده است (چون خیلی عبوس و اخمو بوده به زهرمارخان معروف گشته است). سلیمان خان شوهر قیصر خانم، دختر سی و یکم فتحعلیشاه است. در سال ۱۲۸۶ هـ ق ملقب به صاحب اختیار شد و در سال ۱۳۰۹ هـ ق در تهران درگذشت. (رجوع شود به شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲-۱۳-۱۴، تألیف مهدی بامداد، ج ۲ صفحات ۱۱۶-۱۱۸)

به فروش می‌رسد. لکن در فریدن ما قالی‌های كوچك دیدیم كه بمینه مثل شال لاهور بافته بودند و قیمت او دویست تومان بود. دره سلطان‌آباد بسیار جای خوب و وسیعی است. کوهها از سمت مشرق دوازده فرسخ از شهر دورتر واقع است، ولی از طرف مغرب نزدیک به شهر واقع شده است. و از سمت شمال شرقی شهر مزبور، دره آن تا به شهر ساوه امتداد دارد. سلطان‌آباد برای گرفتن جلو طایفه بختیاری، خیابان خوبی است، یعنی محلی است که باعث سد راه خیالات فاسد آنها می‌باشد. و آنجا برای طراحی راه از جهت پراکنگشتن لشکر از اطراف، کمال‌امکان را دارد. در شهر مزبور و اطراف آن هفت باطالیان لشکر می‌باشد. وقتی که مشغول ساختن این شهر بودند، فتح‌المشاه چندین دفعه برای تماشای آنجا به شهر مزبور وارد گردید، و یقین می‌دانست که بنای این شهر از برای ایران کمال معنویت را پیدا خواهد نمود. خاک دور حوالی سلطان‌آباد به واسطه نمک‌زار، که در حول و حوش او واقع است، تمیز نمی‌باشد. و از این بابت زراعت کم می‌شود. لهذا ساکنین آنجا عموماً مشغول جمع‌آوردن نمک می‌باشند، و خیلی هم ارزان و مناسب به فروش می‌رسد. جلگه سلطان‌آباد مانند صحرائ وسیع مسطح بی‌آب و علفی می‌باشد. دریاچه آنجا و اطراف او چنین می‌نماید که برفی افتاده و آنجا را سفید کرده باشد. لکن این سفیدی از بابت خاک آنجاست که نمک‌زار است، و به واسطه این دریاچه، سلطان‌آباد زمستان سختی دارد. و گاهی از اوقات يك آرشین برف می‌افتد. و در بعضی فصل زمستان برف مداومت ندارد.

سلطان‌آباد نقطه عمده محالات كزاز و فریدن، و چهارراه شمرده می‌شود. از سلطان‌آباد به ساوه و قم و تهران می‌آید، لکن در راه ساوه آبادی کمتر از راه قم می‌باشد. به بروجرد از راه حصار می‌رود. به اصفهان از راه حصار و درچه می‌رود، و به همدان از راه دولت‌آباد می‌رود. از سلطان‌آباد الی همدان دو راه دارد. اولی از سلطان‌آباد الی حصار پنج فرسخ است. از دولت‌آباد الی نانچ شش فرسخ است. از نانچ الی همدان هشت فرسخ است. جملتان از سلطان‌آباد الی همدان بیست و هفت فرسخ می‌باشد. راه دوم از سلطان‌آباد الی خونداب سه فرسخ می‌باشد. از خونداب الی کردخورد سه فرسخ است. از کردخورد الی یاربند چهار فرسخ می‌باشد. جملتان، از راه دوم، از سلطان‌آباد الی همدان سیزده فرسخ می‌باشد. احتمال می‌رود در اینجا يك منزل از قلم افتاده باشد.

منازل از اصفهان به همدان از قرار تفصیل ذیل است:

منازل از اصفهان به همدان

از اصفهان به قدمگاه پنج فرسخ است. از قدمگاه الی خسبی جان سه فرسخ است. از خسبی جان الی جاورس چهار فرسخ است. از جاورس الی خونداب سه فرسخ است. از خونداب الی کردخورد سه فرسخ است. از کردخورد الی باربند چهار فرسخ است. از باربند الی همدان سه فرسخ است. جملتان از اصفهان الی همدان بیست و پنج فرسخ می باشد. راه دوم از اصفهان به حصار پنج فرسخ است. از حصار به خسبی جان سه فرسخ است. از خسبی جان الی همدان هفده فرسخ است، که جملتان از اصفهان الی همدان بیست و پنج فرسخ می باشد.

از سلطان آباد الی ابراهیم آباد پنج فرسخ است. از ابراهیم آباد الی راهدارخانه هفت فرسخ است. از

از سلطان آباد الی تهران

راهدارخانه الی سامان پنج فرسخ است. از سامان الی شهر قم چهار فرسخ است. از قم الی کارونسرای پلدلاک چهار فرسخ است. از پلدلاک الی حوض سلطان سه فرسخ است. از حوض سلطان الی کناره گرد نه فرسخ است. از کناره گرد الی تهران پنج فرسخ است. جملتان از سلطان آباد الی تهران، از راه ابراهیم آباد، چهل و دو فرسخ است. راه دوم از سلطان آباد الی تهران - از سلطان آباد الی داودآباد پنج فرسخ است. از داودآباد الی آشتیان شش فرسخ است. از آشتیان الی آوه هفت فرسخ است. از آوه الی ساوه پنج فرسخ است. از ساوه الی رباط کریم پنج فرسخ است. از رباط کریم الی علی شاه عباس پنج فرسخ است. از علی شاه عباس الی تهران پنج فرسخ است. جملتان از سلطان آباد، از راه داودآباد، الی تهران چهل و یک فرسخ می باشد.

از سلطان آباد الی امیرآباد شش فرسخ است. از امیرآباد الی کهنک پنج فرسخ است. از کهنک الی

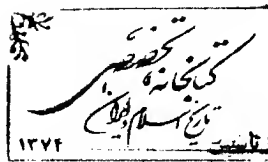
از سلطان آباد الی همدان

دهک پنج فرسخ است. از دهک الی نراء شش فرسخ است. از نراء الی قصاب رودآباد، راکه زن ها، ریسمان به واسطه او می ریستند، نقش و حجاری کرده بودند. سلطان آباد الی کاشان سی و سه فرسخ می باشد.

منازل ده توره الی همدان - از ده توره الی پری چهار فرسخ است. این ده دویست خانوار سکنه دارد. از پری الی زمین آباد پنج فرسخ است. از زمین آباد الی همدان پنج فرسخ است که جملتان از توره الی همدان چهارده فرسخ می باشد. دوازدهم ماه نوامبر از سلطان آباد عازم شدیم، و در شش ساعت و ده دقیقه به ده سوزن رسیدیم. از میان دره، سه ساعت و بیست دقیقه عبور نموده به ده سرچشمه رسیدیم. در آن ده، درخت چناری بود که بیست و دو قدم اطراف او به نظر رسید. یک شاخه او به بلندی سه آرشین بود. نزدیکی ده چشمه دریاچه می باشد. محال چراه سربالایی بسیاری دارد که از این گردنه عراده و توپخانه و اسباب های دیگر عبور دادن، ممکن نمی شود. جز این که با دست حمل و نقل نمایند. آن هم در صورتی است که راه کوه را مارپیچ مانند درست کنند. سیزدهم ماه نوامبر به شاه زنده کوه رسیدیم. این کوه در محاذی قریه جورسین واقع می باشد، درجایی که کیخسرو مفقود گردیده، و در این باب فردوسی در شاهنامه عنوان می نماید.

حکایت همراهان و سکنه خونداب - در نزدیکی راه حصار، مغاره ای است موسوم به شاه زندکوه، که در آن مغاره کیخسرو مفقود گشت. در آن مغاره نزدیکی عید نوروز، و به روایتی دیگر پنج سال یک دفعه، صداهای توپ می آید. ترس و واهمه نگذاشته است کسی از ساکنین آنجا داخل این مغاره گردد. و از قراری که گفتند سه نفر از ساکنین قریه مزبوره بدین مغاره رفته اند که تجسس نمایند و اطلاعی پیداکنند، لکن معاودت نکرده اند. یک نفر لر به ما می گفت که من در این مغاره بوده ام، و وضع آن مغاره این است:

از درب اول که داخل می شوی، دری است بسیار بزرگ. مانند درب کاروانسرا؛ و در اندرون او حوضی است خشک و بی آب؛ و در چهار کنج حوض شمعدان های آهنی گذاشته شده با فتیله های مشتعل. سکنه آنجا نیز می گفتند، در شبها روشنایی جزیی مانند شعله چراغ از آنجا دیده می شود. نزدیک به این کوه، امامزاده ای است که مخلوق زیادی به زیارت آن امامزاده می روند. وقتی که از اعیان دولت ایران به طور اتفاق از نزدیکی شاه کوه رد می شوند، از اسب پایین آمده، محض احترام امامزاده هفتاد قدم پیاده می روند. چون زمستان بود، و هوای سرد آنجا ممانعت داشت و برف زیاد دیده می شد، مع هذا ممکن نگردید که ما آن مغاره را ملاحظه و سیاحت کرده باشیم؛ و حال آنکه این مغاره از جورسین به فاصله سه ساعت مسافت



دارد. بدیهی است که این کوه، کوه آتش‌فشان بوده است، و گازی که در آنجا می‌باشد هر کس داخل آنجا بشود، البته آن گاز او را خواهد کشت. و صدایی که مانند صدای گلوله توپ شنیده می‌شود، از بابت آهکی است که در زیرزمین آن کوه مشغول سوختن است، و وقتی که قطره آبی از آن کوه به زمین چکه می‌کند، و روی آن آهک می‌چکد، این صدای عظیم از آن چکه آب شنیده می‌شود. این که می‌گفتند در موقع عید نوروز این صدا شنیده می‌شود، راست است. چرا که این حالت چکیدن آب در آن وقت گردش عید اتفاق می‌افتد. بالاخره آتشی را که می‌گفتند شعله او معلوم است، محض سوختن و اشتعال گازی است که از قوه آتش زیرزمین مشتعل می‌گردد.

در مقابل شاه‌زندکوه در قریه هیکن، قبرستانی است، با سنگ‌های منقش‌شده و برجسته و حجاری شده، که خطی هم در او نوشته و حجاری گردیده شده. در روی یکی از آنها خوانده شد (بی‌بی جان) نام، و پیش این نقش يك مقراض و چرخي را که زن‌ها، ریسمان به واسطه او می‌ریسند، نقش و حجاری کرده بودند.

از دره حصار و تنگه توره، رودخانه زاینده‌رود جریان دارد. دره بسیار خوب و جای بانظافتی است. فی‌الحقیقه دیدن دارد. از رودخانه جوی‌های چندی حفر گردیده، که به هر جوی رشته آبی منشعب شده به اطراف جاری می‌گردد. در حین بیرون آمدن از قریه مزبوره، در سمت شمال، روی کوه‌ها برف زیادی ملاحظه و دیده شد، و این برف در روی کوه معروف به الوند سمت مشرقی بود.

چهاردهم ماه نوامبر از خونداب به کرد خورد در چهار ساعت و چهل و پنج دقیقه طی مسافت کردیم. شب رعد و برق زیادی در آنجا حادث گردید. رودخانه در پنجاه و پنج ساجن، که عبارت از پانزده آرشین باشد، وسعت داشت. ولی رودخانه گود نیست و در روی او پل مخروطه‌ای می‌باشد که قریب به انهدام است.

خونداب قریه قشنگی است، و نقطه عمده محال چراه می‌باشد. از این‌جا راهی دارد به دولت‌آباد، یعنی از سمت جنوب مغرب. ساختمان او به وضع ساخت سلطان‌آباد می‌باشد.

کراز، که يك وقتی شهر بود، حالا دهی است، و یکصد خانوار سکنه دارد. قره‌تپه، تپه‌ای است، در سمت راست شهر کراز واقع گردیده است؛ و نزدیکی او ده مخروطه‌ای است، موسوم به ده‌آباد. که از اینجا قره‌سو روبرو مشرق جاری می‌شود.

تفصیل راه‌هایی که از همدان مجزا می‌گردد

از همدان به قریه زاغه سه فرسخ است. از قریه زاغه
الی قصبه سعدآباد سه فرسخ است. از قصبه سعدآباد
الی قصبه کنگور شش فرسخ است. از قصبه کنگور^۲
الی صحنه چهار فرسخ است. از صحنه الی قلعه حسن‌خان نیم فرسخ است. از قلعه
حسن‌خان الی کرکوند نیم فرسخ است. از کرکوند الی بیستون چهار فرسخ است.
از بیستون الی کرمانشاه شش فرسخ است. از کرمانشاه الی قصبه تویسرکان پنج
فرسخ است، و راه او جمیعاً کوهستان است. از تویسرکان الی زمان‌آباد چهار فرسخ
است. از زمان‌آباد تا اوریزه‌مان پنج فرسخ است. از اوریزه‌مان الی نهاوند دو
فرسخ است. این سه منزل آخری، که از زمان‌آباد الی نهاوند باشد، راه بسیار
خوبی دارد؛ و همچنین از این‌جا به تهران نیز راه خوبی دارد.

از نهاوند الی پی‌بیک‌آباد (بیوک) شش فرسخ است. از پی‌بیک‌آباد الی زرنه
(زرنه) چهار فرسخ است. از زرنه الی ناورند هفت فرسخ است. از ناورند الی
چمرین چهار فرسخ است. از چمرین الی کوشک سه فرسخ و نیم است. از کوشک الی
خان‌آباد سه فرسخ است، و ده خوبی است. از خان‌آباد الی رباط‌کریم شش فرسخ
است. از رباط‌کریم الی تهران پنج فرسخ است. از تهران الی ده‌مرند چهار فرسخ
است. از مرند الی آق‌کند چهار فرسخ است. از آق‌کند الی کناره شش فرسخ است.
از کناره الی تزیلی شش فرسخ است. تا کناره راه خوبی دارد. از اینجا تا تزیلی بسیار
بد است. از تزیلی الی پیغمبر پنج فرسخ است. از پیغمبر الی بولاماجی شش فرسخ
است. از بولاماجی الی ده‌زنگان شش فرسخ است. در پانزدهم ماه نوامبر از کردخورد
عازم باربند شدیم. مالک کردخورد اسماعیل‌خان است که از برای محل سکونت خود
در قلعه‌خانه‌ای ساخته است، و بدین واسطه قلعه اسماعیل‌خان نامیده می‌شود.
خوانین هم‌جواران او مشغول دزدی بودند، و در زمان سرقت خود چاپار سلیمان‌خان
را مقتول کرده و ده هزار تومان اسباب او را بردند. اسماعیل‌خان حامی این دزدها
بود. پیش از ورود ما اسماعیل‌خان را گرفته مغلولاً روانه تهران نمودند. از اجناس
ممتازة او پرده برداشتند، ولی گندم و غیره او را در اتاق خالی ریخته و درهای او
را مهر و موم کردند. عیال اسماعیل‌خان هنوز در خانه خود، در باغ ساکن بود. ولی

(۲) در اصل کنگور؛ در کتاب کردستان علی‌اصغر شمیم «کنگور» ضبط و توضیح داده شده است که
به علت سکونت دزدان و راهزنان آنجا را «قصر اللصوص» گفته‌اند.

اکثر از ساکنین آن قریه متفرق شده رفته بودند. ما شب را در يك اتاق خالی تازه ساز به سر بردیم. پهلوی اتاق طویله ای دارد، که طویله پنجاه شصت آخور دارد؛ و شیشه های درب اتاق به الوان مختلف می نمودند، و به نظر جلوه زیادی می کردند. این جا پست و بلندی دارد، و شب به واسطه برف، بعضی جاها و کوه ها پراز برف بود.

ورود به همدان

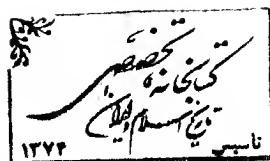
شانزدهم ماه نوامبر وارد همدان شدیم. برف زیادی که عبارت از دو ذرع بوده باشد، آمد. الوند را مه گرفته بود. و دوفرسخ ونیم دورتر از همدان، تپه کوه الوند دیده می شد که همه را برف احاطه کرده است. وقتی که به الوند، همدان ملاحظه می شود، عظمت او به نظر نمی آید و از دور، چشم تشخیص بلندی او را نمی دهد. ما در بالای کوه چند سنگ های تیز دیدیم که روبه شهر خم شده بود. خاصه کوهی را که ایرانی ها الوند می نامند، پارچه سنگی که از دماغه این کوه بالا رفته، از سی الی چهل ذرع مرتفع است. از پایین این کوه تا دماغه مزبوره در عرض چهار ساعت ممکن است که شخص برسد. لکن از انتهای دماغه به طرف بالای سنگی که ذکر شد و ارتفاع آن دماغه، مذاکره گردید، ممکن نیست کسی بتواند از آن جا به بالا برود، و خاصه در وقتی که باد می وزد، کوه های بیستون از آن نقطه دیده می شود. از شهر الی جنب کوه يك فرسخ است. اگر چه در نظر ساکنین همدان کوه الوند بسیار کوه عظیمی می نماید، لکن به چشم، تشخیص ارتفاع آن محال است، و بدون بارمطر^۳ نمی توان از قطر و عظمت او مشخص کرد.

شهر همدان در فوق تپه های خیلی مرتفع، در جنب کوه الوند، بنا شده است، و در انظار کمال روحانیت را دارد؛ و مسافتی که فیما بین کوه و شهر واقع است، به واسطه بلندی شهر، آن مسافت در نظر مفقود است، و به نظر چنان می آید که شهر به کوه الوند به هیچ وجه مسافتی ندارد، بلکه در جنب او واقع شده. چشمه های زیادی از کوه الوند جاری و داخل شهر می شود. ساختمان شهر همدان قدری شبیه است به ساخت شهر عثمانی. به این معنی که در میان شهر قبرستان و محل غیر معموره زیاد دارد. نزدیک آب ها، خانه های چوبی ساخته شده، که اغلب در آن جا منزل و سکنی

(۳) بارومتر، هواسنج (که ارتفاع کوه ها را نسبت به سطح دریا با آن می سنجند).

دارند، و در بعضی جاها، یعنی در کتیبه ایوان‌ها، سنگ‌های نوشته حجاری شده، به خط عربی ملاحظه می‌شود که از مدت مدیدی نصب شده. حمام‌های شهر، جملتان در زیرزمین واقع است؛ به این معنی که پشت بام آن‌ها با سطح زمین برابر است. عمارت حکومتی در میان قلعه مخصوصی که از شهر مسافت جزیی دارد، واقع است. و بنای این عمارت برای منزل حکومت عباس میرزا شده است. در کنار خیابان‌های قلعه، اشجار زیاد از قبیل چنار و سفیددار دارد؛ و در پهلوی آن‌ها چمن‌های خوبی دیده می‌شود. دور قلعه را از سنگ سوراخ‌های چندی برابر توپ قرار داده‌اند، و ارتفاع دیوار آن قلعه دوساجن‌ونیم می‌باشد که عبارت از هفت آرشین و نیم است.

در عمارت حکومتی، جای معینی برای توقف چند نفر سرباز ساخته‌اند؛ ولی در آنجا ما توپخانه ندیدیم. راه عبور از شهر به خارج از وسط يك محل مخروطی است که الآن قبرستان می‌باشد. این مخروط به باید از بقیه برج‌های قدیم یا عمارات قدیم مانده باشد، زیرا که قدمت آنها معلوم است. درست‌چپ، دوش به دوش خیابان سربازخانه، مخروطی دیده شد که عباس میرزا به جهت سالدات فراری روس ساخته بود. دروازه‌های شهر را محله چندی است که هر يك درب دروازه برای يك محله قسمت گردیده؛ در هنگام ضرورت که اتفاقی می‌افتد، و اغتشاشی فراهم می‌آید، دروازه‌ها را بسته و مردم مشغول تکالیف لازم و پیشرفت کارهای خود می‌گردند. این دروازه‌ها از هر حیث برای اهالی آن شهر نفع کلی دارد. در اکثر شهرهای ایران دروازه‌ها را به همین وصفی که ذکر کردیم، موضع نموده‌اند. در همدان برای عیسویان و یهودیان محله جداگانه هست. ولی تعداد عیسویان که عبارت از آرامنه و نصرانی باشد، معلوم نیست، و کلیه آنها سی خانوار می‌باشند. محله عیسویان در آخر شهر، در روی تپه بلندی، واقع شده است. از قرار مذاکره می‌کنه آنجا، چندی قبل در آنجا عمارتی بوده است، که مخلوق قدیم آنجا در آن مکان زندگی می‌کردند. و این مسئله صحیح می‌باشد، زیرا که آثار و وضع قدمت آن تصدیق قول ساکنین را می‌نماید. یهودی‌ها که در همدان ساکن هستند، سیصد خانوار می‌باشند. و محله آنها در سمت شمالی شهر واقع است. تعداد کل خانه‌های همدان نه هزار و پانصد درب می‌باشد، و تعداد نفوس آنها تقریباً چهل هزار نفر می‌شود. به مسافت يك فرسخ و نیم از شهر، دهی است متعلق به آرامنه، که در آنجا ساکن و کلیسایی نیز دارند. دوپارچه ده، که یکی به فاصله نیم ساعت از شهر دور و دیگری نزدیک شهر واقع



است، و اهالی این دو قسمت علی‌اللمی هستند. خارج از همدان، در سمت شمال غربی، در صحراء دوطارچه سنگ بزرگی افتاده است که یکی شبیه میزتحریر و دیگری مانند کله‌قند می‌باشد. عقیده اعلی‌وادنای سکنه همدان براین است که اگر طوفان و باد شدیدی روی دهد، آن سنگ، که مانند کله‌قند است، اگر بر روی سنگی که شبیه میزتحریر است، گذارده شود، فوراً آن باد و طوفان ساکت خواهد شد؛ و نیز نقل می‌نمودند که در وقت اشتداد باد، اگر دست به سنگی که ترکیب کله‌قند دارد، بگذارند، فوراً باد از حرکت و شدت خواهد افتاد. سبب این را هیچ کس نمی‌داند و احدی نفهمیده است، ولی همین قدر می‌گفتند که این دو فقره سنگ قدمت زیادی دارند.

خربزه خوبی که در همدان یافت می‌شود، از کاشان می‌برند. شهر کاشان را زبیده‌نامی بناکرده. معماری که مأمور ساختن این شهر بود، برای طراحی و وضع آن، در بحرخیال و تفکر غوطه‌ور شده، در آن بین خواب او را در ربود، در عالم رؤیا دید که گاهی در اطراف زمین آن شهر ریخته شده است، مثل اینکه از عالم غیب طراحی پیدا شده و طرحی کشیده است. از خواب بیدار شده، از روی همان طرح که در خواب دیده بود. مشغول ساختن آن شهر گردید. به سعی و اهتمام زیادی آن شهر را بنامود. اسم این شهر موسوم به کاه‌فشان شد. از کثرت استعمال حالا کاشان شده است.

اول: از همدان به تهران.

دویم: از همدان به سلطانیه که به تبریز می‌رود.

سوم: از همدان به ارومی.

ذکر راه‌هایی که از همدان

مجزا می‌شود

چهارم: از همدان به سنه.

پنجم: از همدان به کرمانشاه، سه راه دارد.

اول - از پهلوی گنج‌نامه از روی کوه‌ها در فصل تابستان ممکن است که عبور شود، با فوج قلیلی و توپخانه‌ای که از راه‌کوه بردن آن ممکن باشد.
دویم - از راه معمول کاروان که از سمت مغرب کوه‌الوند می‌گذرد.

سوم - از راه دیگر که معمول کاروان قدیم بوده می‌رود، که از سمت مغربی کوه الوند باشد، از زاغه و حسن‌آباد عبور می‌شود. سراسیمه‌ای که مابین زاغه و حسن‌آباد واقع است، ممکن نخواهد شد که توپخانه و عراده را حرکت دهند. غیر از این، در فصل زمستان و سه‌ماه بهار را از کثرت برف و سرما امکان ندارد که کسی از روی جرأت از آن مکان عبور نماید. از قرار مذاکره ایرانی‌ها، راه‌رو توپخانه از پیچ‌وخم زاغه می‌گذرد و به حسن‌آباد می‌رسد. همه این س‌راه، که به کرمانشاه می‌رود، در میان زاغه و حسن‌آباد و کنگور بهم وصل می‌گردد.

ششم: به اصفهان می‌رود، از این راهی که ما آمدیم. یک راه بسیار سختی است که ممکن نخواهد شد از آنجا توپخانه و عراده توپ و آذوقه حمل نمود. همچنین در ساری‌دشت، که نزدیکی سلطان‌آباد است، و راهی که مابین سلطان‌آباد و قریه سوزن واقع است، نمی‌توان این قبیل چیزها را حرکت داد، بلکه باید از پهلوی این‌ها، از راه دیگر، عبور نمود. راه توپخانه مخصوص، از راه عمارت و قدم‌گاه و خسبی‌جان و کردخورد می‌رود.

هفتم: از همدان به دولت‌آباد و حصار.

هشتم: از همدان به نهاوند و بروجرد.

نهم: از همدان به تویسرکان، و از آنجا ممکن است به بروجرد و کنگور عبور

شود.

از همدان به کرمانشاه از راه کنکور و سحنه^۱

بیست و چهارم ماه نوامبر - قریه زاغه سه فرسخی همدان است. راه اول يك ساعت ونیم از جلگه می رود. بعد از دره و تپه کوههای الوند عبور می نماید. از این تپه ها که به همدان نگاه می کنی، خیلی قشنگ و با اشجار زیاد به نظر می آید. در همه جا چشمه های آب جاری است، و جوی های خوب دارد؛ و در اینجا دو پل سنگ واقع است. محض اینکه آبی که از کوه سرازیر می شود، از زیر آن پل بگذرد. ولی در وقت عبور لشکر، این پل ها تعمیر لازم دارند. همه این جلگه محل جنگ قشون زیادی می باشد، و در آنجا بیش از صد هزار قشون مشق می توانند بکنند. از این بلندی ها، که دوفرسخ مسافت تا همدان داشت، شهر کلیتا معلوم و راه هایی که به اطراف آن شهر و سایر بلاد می رود، آنهاهم در کمال خوبی به نظر می رسد. جلگه همدان در بلندی است که آن مکان فوق، مسطح است. باد شمال و مغربی از سمت سلطان آباد در وزیدن بود. در اینجا کمال برودت سرما بر ما اثر کرد. زمستان در همدان سرما نهایت شدت را دارد. اغلب اوقات يك آرشین برف دیده می شود؛ و برخی از اوقات زیست می کند، و گاهی از اوقات زود آب می شود. مثل این که در سنه

(۱) در جلد پنجم فرهنگ جغرافیایی ایران «سحنه» ضبط شده است.

هزار و هشتصد و چهل و هشت و هزار و هشتصد و چهل و نه عیسوی در همدان زمستان ملایمی دیده می‌شد. تابستان خیلی خنک می‌باشد، خاصه از برای خانه‌هایی که در نزدیکی تپه دره‌های رودخانه واقع است. در بالای کوه الوند، در سوراخ کوه مزبور، برف زیادی می‌ماند که در تابستان اهل شهر از آن برف متنفع می‌شوند. در شانزدهم و هفدهم و هیجدهم ماه نوامبر، جمیع این کوه‌ها را ما از برف پوشیده دیدیم، و این برف در پانزدهم ماه نوامبر افتاده بود، در زمانی که ما در باربند متوقف بودیم. وقتی که ما نزدیک همدان رسیدیم، در جلگه او برف کم بود، و آن هم آب شده و زمین را گل کرده بود. و در اواخر ماه نوامبر، ما دیدیم که برف از جلگه همدان و از سرازیری کوه‌ها آب شده به پایین کوه می‌آید. فقط برفی که در بالای کوه بود و برفی که در کوه‌های سمت شمالی بود و برف شمالی راه تهران نیز مانده بود. از راهی که ما می‌آمدیم، تپه زیادی بود، و از قراری که معلوم می‌شد، این تپه‌ها یک وقتی در زیر بناها بوده‌اند. و از این معلوم می‌شود که در عهد قدیم، این صفحه چه قدر جمعیت داشته، که حالا ثلثی از آن باقی نمی‌باشد. در قریه، ما در خانه یک خانی منزل کرده بودیم، و این خانه دورتر از ده ساخته شده بود، و اطراف او نیز دیوار کشیده شده بود. در خانه، شیشه‌های الوان به نقش‌های متعدد به کار برده و نقاشی خوبی شده بود، و از زیر شیشه آیات قرآنی و اسم صاحب‌خانه و تاریخ آن خوانده می‌شد. لکن ممکن نیست که شخص این اوضاع را ببیند و مشغوف نگردد. قریه اسدآباد در سه فرسخی زاغه.

از زاغه به قریه اسدآباد دو راه دارد:

اول که راه تابستانی و معمولی کاروان است، از آن راه نیز ما عبور نمودیم. دوم راه پیچ و خم است که راه صافی می‌باشد و از میان دره عبور می‌نماید، از این راه بارو پنه ما عبور کرد. کاروانی که از این راه عبور می‌کند، از راه ناچاری است؛ و اتفاقاً می‌شود که جمعیت کثیری متفقاً عبور می‌کنند، و باعث این که مایل به عبور کردن از آنجا نیستند، این است که قطاع الطريق زیادی در آنجا از کوه‌های شمال و مغربی اجتماع دارند، و در وقت فرصت در میان قافله ریخته حتی الامکان قتل و غارت می‌نمایند. این راه را کاروان فقط در فصل زمستان می‌رود، زیرا که در آن فصل برف زیاد کوه‌ها را گرفته و راه عبور دزدها مسدود می‌شود.

راه دومی را، راه عبور توپخانه می‌نامند، که از آنجا قشون زباد با چندین

عراذه توپ حرکت می‌کند. راه اول قدری از وسط دره می‌رود. بعد از آن داخل تنگه‌ای می‌شود که رودخانه از آن تنگه جاری است؛ و از روی این رودخانه پل قشنگی بنا شده، لکن حفاظگاه ندارد. اینجا از حیثیت^۲ چشم‌انداز و نظافت اطراف و حول وحوش، بسیار مکان خوبی است. در بین این راه، یعنی قدری دورتر از این پل، کاروانسرای واقع است. مکاری‌ها در اینجا جمع می‌شوند، و گاهی اتفاق می‌افتد که مال و اموال خود گذشته، از جلو مال‌های خود می‌روند که راه را تمیز نمایند. این کاروانسرا نصف راه شمرده می‌شود، و از اینجا به سر بالایی می‌رود. هر قدر بالاتر می‌رود، اشکال راه زیاده‌تر می‌شود.

از ده زاغه تا بالای‌گرفته را در سه ساعت و پانزده دقیقه طی کردیم، و از بلندی آن کوه یعنی از جلو پل سعدآباد معلوم بود. و از عقب سرکوه‌های راه تهران دیده می‌شد. اینجا حد و سد خاک همدان معین گردیده. باد و سرما در اینجا بسیار شدت داشت، به خصوص در راه‌های تنگ و بالای کوه‌ها. سرازیری این‌گرفته خیلی مشکل است، یعنی تا امامزاده‌ای که در بالای کوه، دوست و پنجاه ساجن از جاده به آن طرف واقع بود. از این سرازیری امکان ندارد، که عراذه حرکت کند. از امامزاده رو به پایین آمدن، کمال سهولت را دارد، که تا اسدآباد در کمال آسودگی خواهد رفت؛ و از اینجا معلوم می‌شود که اسدآباد، از جلگه همدان پایینتر واقع شده است.

اسدآباد

از اسدآباد الی کنکور در شش ساعت و پانزده دقیقه

طی مسافت کردیم. اسدآباد هشتصد خانوار سکنه

دارد. مالک این ملک، خان باباخان نامی است و معکوم حکم حاکم همدان نیست. خود او در تهران می‌باشد، به این معنی که گرو است. زیرا که طایفه او در مکان خود غالباً مشغول شرارت بودند. و چون او در گرو می‌باشد، آنها جز این که در کمال اطاعت و انقیاد راه بروند، چاره‌ای ندارند. لکن در عوض او، پسرش او را سرکشی می‌نمود. اینها قسمتی از طوایف افشارند و در هفتاد پارچه دهات سکونت دارند. خان مزبور از دهات خود می‌تواند هشتصد سوار و هزار نفر پیاده بیرون بیاورد. طوایف افشار در ایران متفرقند. قسمتی از آنها در نزدیکی رشت و جمعی در

خراسان سکنی دارند. از اینجا حد و سد کردستان معین گردیده است. و از ده اسفندآبادالی سنه سه منزل است، و هوای اینجا گرمتر از همدان است، و هوای کنکور از هوای اینجا گرمتر می باشد. اینجا در سمت جنوب و مشرقی کوه خان کروش دیده می شود. پشت این کوه توپسرهاکان است. و از توپسرهاکان نیز از طرف مشرق کوه الوند دیده می شود. در سمت راست کردستان، کوه هایی واقع است، و دره اسدآباد کوه های مزبور را محیط است. در خانه خان باباخان، من دو عدد ستون شکسته از سنگ مرمر دیدم و معلوم نشد که این دو سنگ را از کجا آورده بودند. ولی در اواخر فهمیدم که از مرمر معدن همان مکان ساخته شده است. ساکنین آنجا از همان کوه پیدا کرده بودند. رنگ مرمر سفید است، و رگ های منقش قرمزی دارد، و از قراری که می گفتند، از قریه صحنه، که نزدیک به آنجاست، پیدا نموده اند. تا جنب کوه خان کروش از توپسرهاکان راهی است. دره اسدآباد بسیار قشنگ به نظر آمد، و شعبه های رودخانه کاماس^۲ آب از آنجا منشعب می شود. عرض دره قریب سه فرسخ است و از آنجا دو ساعته به قریه اسدآباد می رسد. قریه ای که در جنب کوه واقع است، خیلی محکم است و کوه را تکیه گاه خود قرار داده، بدین واسطه دوام آن قریه خیلی خواهد بود. کوه های این نقطه، و از ارتفاعات آنها ممکن است اهل این ده را کلیتاً از شر دشمن حفظ نماید. نیم فرسخ مانده که به قریه مزبور برسد، عرض رودخانه هشت ساجن می شود. در بین راه پل قشنگی، که چهار چشمه دارد، ساخته شده است. از نزدیکی پل، علاوه بر این که از روی پل عبور می شود، در خود رود گذرگاهی است که پیاده و سواره ممکن است به سهولت از آنجا عبور نماید و به نظر چنان می آید که رودخانه عمقی ندارد. لکن مکان به مکان چاله یافت می شود، که عبور از آن محل خوف و خطر است. از این پل راهی است که به کردستان می رود و راه مزبور سه فرسخ می باشد.

کنکور

در مسافت چهار ساعت از قریه اسدآباد، پست و بلندی کوه های آن اطراف پیدا و نمودار می گردد. برای بالا رفتن از کوه ها، با وجود پست و بلندی زیاد، خیلی مشکل است. از کوه ها

(۳) در جغرافیای طبیعی ایران تألیف آقای مسعود کیهان کاماساب یا گاوماسارود (گاومیش آب) ضبط شده است.

که به پایین می‌آید، درهٔ کنکور پیدا می‌گردد. در بلندی این کوه حد و سد اسدآباد و کنکور می‌باشد. در اینجا دزدی فراوان می‌شود. خصوصاً طایفهٔ کرد که به دزدی خود شهرت تامی دارند و اینجا را همیشه محل سرقت قرار می‌دهند. لرها نیز از بیلاقات خود به اینجا می‌آیند. روی بلندی مخصوص قلعه‌ای دیده می‌شود، و این قلعه منزل‌گاه کنکور است، که در محل خیلی خوبی واقع گردیده است. پشت این کوه، در سمت چپ دره، نهاوند است که از اینجا به درهٔ نهاوند يك منزل است و هفت ساعته می‌رود. از درهٔ نهاوند و از سمت جنوبی او همهٔ کوه‌های بروجرد دیده می‌شود، و جمیع دره‌های کنکور پاکوه‌های بلندی مجاورت دارد، و در جمیع دره‌جات و کوه‌ها، خان‌کروک نر حکومت دارد، و مردم آن دره و کوهستانات آنجا، جمیعاً در تحت تبعیت خان مزبور می‌باشند. شهر تویسرکان در پشت این کوه‌ها واقع است.

از صحنه الی کنکور پنج ساعت و نیم راه است. کنکور در میان دره‌های نهاوند و اسدآباد و بیستون واقع گردیده. از کنکور که خارج می‌شوی، به مسافت يك ساعت، پل دیده می‌شود. از اینجا از راه تنگ، راه خیلی سربالا و سرپایین است، به طوری که کمال صعوبت از برای شخص دست می‌دهد. در اینجا از کنکور قراولی معین کرده‌اند که پیوسته به قراولی لرهاى آنجا مشغول است، تا عابرين آنجا از شر آنها محفوظ باشند.

قریهٔ صحنه

در سرازیری از کوه، راه آخر منتهی می‌شود به يك رودخانه که از درهٔ صحنه جریان دارد، و از دور

کوه‌های بیستون نمایان است.

اهل قریهٔ صحنه داودی می‌باشند و رئیس ملت و مذهبی آنها شخصی است سید که در قریهٔ دینور، در چهار فرسخی صحنه، اقامت دارد. برای رتق و فتق امور دینی آنها از جانب خود شخصی را در آنجا تعیین کرده است. صاحب منزل ما به زبان فارسی، توراتی نشان داد که در وقت اقامت او در تهران وزیرمختار انگلیس به او داده بود، و کتاب دیگر ندارد. داودی‌ها منتهای بی‌طمعی خود را به ما ظاهر کردند. وقتی که از آنها چیزی خریده می‌شد، خیلی کم پول می‌گرفتند. می‌گویند ایرانی‌ها از آنها ترس دارند، و آنها شخص مسلم را در خانهٔ خود راه نمی‌دهند، مگر این که

آن شخص مسلم راضی شود براین که بعد از ورود به خانه آنها مشغول شرب شود. در دور و حوالی صحنه طایفه مشهور سوزمانی هستند، و همه آنها رقاص و مردمان عیاشی می باشند. یکی از آنها که محبوبترین^۴ از همه بود از برای ما مشغول رقص گردید، و این دختر را پیرمردی آورده بود و می گفت این دختر من است. و این قسم زن ها در هر بلدی از بلاد که یافت می شوند، جمیعاً فاحشه می باشند. زیرا که جز فاحشه زن درست و اصیل مرتکب این کارهای شنیع نخواهد شد.

بیستون

از بیستون الی صحنه پنج ساعت مسافت است. راه او از پهلوی رودخانه می رود، و محل بسیار ممتاز و باروحی است. در نصف راه، محلی است موسوم به سمندگان. از قرار آنکه همراهان ما می گفتند، این مکان در زمان قدیم شهر و قلعه افراسیاب بوده است. در اینجا آثار سنگ های حجاری شده بسیار بزرگ پیدا است؛ و در سمت راست، در بالای کوه، آثار قلعه خرابه ای دیده می شود. بعد يك قلعه دیگر بالاخانه دار ملاحظه می شود، و نیز پلی هم به نظر می آید. ما از این رودخانه چندین دفعه به واسطه پیچ و خم آن عبور کردیم. زیرا که رودخانه مزبور سراسر است نبود. چنانکه از روی پل عبور می کردیم، راه مسافت زیادی پیدا می کرد. دره ای که مابین صحنه و بیستون واقع شده، چمچال می نامند.

(۴) چنین است در اصل.

از کرمانشاه الی دزفول

در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و يك، در دهم ماه ژانویه، از دروازه سراب بیرون آمده به راه های هلیلان افتادیم. از اینجا شهر کرمانشاه خیلی قشنگ به نظر می آید و چنان به نظر می رسد که شهر تکیه خود را به کوه پرو داده است، و از آنجا تا پهلوی این کوه يك فرسخ و نیم مسافت است. راه پهلوی باغات و دیوارهای گلی چهل و پنج دقیقه طول می کشد سمت راست راه بفساد نمایان می شود. لکن زود از نظر غایب می گردد. در مسافت يك ساعت راه چشمه سراب واقع است که دور او شصت قدم می باشد. کناره های او سنگ های بزرگ چیده است. آب او صاف و بعضی جاهای او عمیق است. در ته آن لجن و ماهی بسیار است. از آنجا آب رودخانه به صدای مهیب داخل شهر می شود. منبع این آب بسیار است، که از محل خود، از چندین چشمه، جریان پیدا کرده و رودخانه عظیمی گشته داخل شهر می شود؛ و در دور دریاچه مزبور، پرنده های ماکول زیاد می باشد. بعد از يك ساعت و نیم راه پیچیده رو به سمت جنوب و مشرق می رود. تا نزدیکی کوه ها سرراست و میزان می باشد. بعد از این که به سمت چپ داخل می شود در روی کوه ها جاهای اتاق مانندی چهار گوشه یافت می شود؛ و از راه تا آنجا نیم ساعت مسافت دارد؛ و شخصی که همراه ما بلد بود، می گفت این اوضاع مصنوعی نمی باشد، بلکه از قدیم الایام طبیعی بوده و هست؛

و از دوربین سطح این مغاره پیدا بود، معلوم بود آنقدر طولی ندارد. بعد از آن از میان دره، از بلندی کوه‌ها، رفته به دره دیگر داخل می‌شود. این راه از برای حرکت دادن توپخانه و عساکر و آذوقه امکان ندارد. در پایین این کوه، دهی است موسوم به سرونو که شصت خانوار سکنه دارد و سکنه آنجا همه کرد و از طایفه عثمانی می‌باشند. کوه مزبور از برف پوشیده بود، لکن دامنه کوه برفی نداشت؛ و اینجا از کرمانشاه گرم‌تر بود. چادر نشین‌های طایفه کرد که در حوالی این شهر می‌باشند، در فصل زمستان به پشت کوه می‌روند. لرها به هلیلان می‌روند. همراهان ما در سمت راست کوه زرد، لار را به ما نشان دادند. لکن این کوه به واسطه این که در عقب کوه‌های دیگر بود، دیده نمی‌شد.

در مسافت ده فرسخ از اینجا، در کوه‌های محال کورسین، دریاچه مختصری است که آب زیادی در آنجا جمع شده است. اگرچه این سراب از سراب که در فوق ذکر شد، کوچک‌تر است، لکن از آن قشنگ‌تر، و نوشته‌ای هم دارد. او را کدخدای قریه سرونو دیده بود، و من جمیع الجہات از برای من نقل نمود. سه فرسخ از دریاچه سراب، در بین راه بغداد، چشمه‌ای است که در کمال عمق او را دیده‌اند، و در آن چشمه، نیلوفر سبز شده است، و بدین واسطه آن چشمه را چشمه نیلوفر می‌نامند. ما شنیده‌ایم این قسم چشمه‌ها در ایران فقط دو رشته است: یکی در اینجا و دیگری در مازندران.

چنار غلام‌علی از قریه سرونو شش فرسخ مسافت دارد. قریه سرونو منزل آخری دزفول می‌باشد. به‌ورود، ما در آنجا منزل کردیم. از آنجا، چون منزلی نبود، تا دزفول در صحرا چادر زدیم. از میان دره يك ساعت و نیم مسافت طی کردیم. بعد از طی مسافت، راه نشیب و فرازی پیش آمد. سرازیر رفتن از آن مکان خیلی مشکل است، زیرا که کثرت اشجار مانع است از این که عراده از آن مکان عبور کنند. از اینجا ابتدای لرستان است، و قسمتی از این زمین در تحت حکومت کرمانشاه می‌باشد. سرازیری از آن دره، کمال عمق و سرازیری را دارد. از این دره عمیق، از سر تپه بزرگی عبور کرده، به رودخانه داخل شدیم.

تنگه و سنگ رستم

از رودخانه گذشته به تنگه رستم آمدیم. بعد از طی مسافت آن تنگه به سنگ رستم رسیدیم؛ و از قریه سرونو تا اینجا پنج ساعته آمدیم. این سنگ در بین راه، در وسط رودخانه، واقع

شده است. ترکیب و هیئت آن سنگ مثل عراده بارکش می ماند، که از هر دو طرف مدور تراشیده شده است. در يك سمت راه مفاره ای پیدا شد، که مانند سنگ تابوت بود. برای داخل شدن در آن مفاره باید از این سنگ دو ذرعی بالا رفت و داخل در آن شد. جوف آن سنگ به ترکیب اتاق مسقف است، به قسمی که شخص بخواهد در وسط آن بایستد، به اندازه قد او خواهد بود. لکن سقف او خیلی شبیه است به طاق آجری. طول تابوت مزبور چهار قدم است و عرض آن زیاده از دو قدم می باشد. وقتی داخل آن مفاره اتاق مانند می شوی، جایی است حجاری شده که محتمل است آنجا را برای نوشتن حجاری کرده باشند. ولی احتمال کلی می رود براین که آن محل حجاری شده را کسی نوشته باشد. لکن این گمان هم می رود که از بابت طول زمان آن محل، مرقومه حک شده باشد. درب آن مفازه به نظر می آمد که خط اروپایی نوشته شده باشد. همین قدر چند کلمه از آن خط را تشخیص دادیم که آن چند کلمه مثل حروفات خط روسی بود، که کاف و وی بوده باشد. از سمت راست تابوت معلوم بود که این سنگ را مخصوصاً حجاری کرده اند، نه این که این وضع طبیعی آن سنگ بوده باشد. سنگ رستم مرکب از آهک و سنگ ریزه شده است. ساکنین آنجا همچو می گویند که امیر المؤمنین علی، علیه السلام، آن سنگ را با شمشیر خود بریده است و پارچه هایی که از این قطعه کوه به کوه طرف مقابل پریده، شاهد بر صدق این مسئله است. نزدیکی این سنگ قبرستانی واقع می باشد. روی سنگ های قبور خطوط نوشته و حجاری شده است. روی یکی از آنها شبیه گاو آهنی حجاری شده بود. چنین می نمود که این قبر محل دفن دهقان با اسم و رسمی بوده باشد. بعضی از آن سنگ های قبور بسیار بزرگ است، به طوری که اغلب آنها به بلندی يك ساجن ونیم می باشد. اهالی آن قریه می گفتند که این قبور خیلی قدیم می باشد. کوه های بسیار بلندی تکه سنگ رستم را احاطه کرده اند؛ و در رودخانه ماهی زیاد یافت می شود؛ مثل این که ما در رودخانه کاماسب در آب دیدیم. به فاصله يك ساعت دورتر از تکه سنگ رستم، ما منزل کردیم، در جایی که آن محل موسوم به چنار غلام علی بود. به واسطه بودن این چنار در آنجا، آن محل خطاب به چنار غلام علی می شود؛ و تا حال هم آن چنار باقی است. لکن سال گذشته از شدت گرما و کثرت طول زمان، نصف او آتش گرفته سوخته است. نزدیکی او تابوتی است از سنگ آهک، خیلی ریزه و نظیف و تمیز درست کرده بودند، و سنگ های بسی معنی را جمع کرده تپه بلندی ساخته

بودند. کردهای سکنه اینجا از طایفه جلالوند می‌باشند. امامزاده محمد در مسافت پنج فرسخ از چنار غلام‌علی واقع است. دره تنگ است و قریه مزبوره نزدیک رودخانه واقع است. کوه‌هایی که نزدیک آن دره واقع است جمیعاً از تپه خاک می‌باشد. صحرا سنگلاخ است و کثرت اشجار نیز در آنجا مشاهده می‌شود. از رودخانه چنار غلام‌علی گذشته به سمت راست میل کردیم. بعد از آن از راست گذشته به سمت چپ عبور کردیم و داخل دره چنار غلام‌علی و صدمره شدیم. راه سمت راست سه دفعه از رودخانه چنار غلام‌علی عبور می‌کند و از راه قلعه هلیلان باز به راه سمت چپ وصل می‌گردد. این قلعه را ما در سمت دست راست به مسافت یک ورست گذاشتیم و سرازیر گردیده به دره صدمره فرود آمدیم. راه راست برای حرکت دادن عراده چندان حسنی ندارد. از دره ما از پهلوی یک چشمه گذشتیم که با سنگ احاطه شده بود، و نزدیکی تپه آثار خرابی قدیم به نظر می‌آمد. ما در اینجا چند چادر نشین کرد را دیدیم، عرض رودخانه صدمره چهل ساجن است که عبارت از یکصد و بیست ذرع بوده باشد. از میان این رودخانه ما عبور کردیم. آب تا بالای زانوی اسب بود. در میان دره شش نقطه است که محل عبور می‌باشد.

از این نقطه‌ها که بیرون آمدیم، به طرف جبال بالا رفتیم و در بلندی این جبال امامزاده‌ای است که

امامزاده محمد

موسوم به امامزاده محمد می‌باشد. قدری پایین‌تر از امامزاده، چشمه و قریه‌ای است، و در نزدیکی آن قریه و چشمه ما چادر زدیم. اینجا را مسافرین همیشه برای خود منزلگاه قرار می‌دهند. این امامزاده را محمدعلی میرزا ساخته است، لکن بنای بسیار عالی و قشنگی است. حیاط او مشتمل بر حجرات فوقانی و تحتانی است. پله‌های بالاخانه آن عمارت از سنگ تراشیده شده است. وقتی که داخل امامزاده می‌شوی گنبدی است اتاق مانند، که در جوف آن گنبد، مقبره امامزاده واقع است. پنجره‌های بزرگی برای روشنایی ضریح ساخته شده است. از حیاط امامزاده، این دره خیلی وسیع می‌نماید و معلوم می‌شود که پیچ و خم رودخانه چه میزان دارد، و از بالای کوه به تنگه کرم چه قسم سرازیر می‌شود.

محال هلیلان

سه فرسخ دورتر از اینجا به تنگه دیگر داخل می‌شود. این طول محال هلیلان از تنگه رستم بازدید می‌شود و راه خیلی صعبی است، لکن عبور از آنجا امکان دارد. درست چپ رودخانه صدمره، جای اردوی بسیار معظمی می‌باشد. لطفعلی‌خان، که حاکم هلیلان بود و تبعیت از کرمانشاه داشت، به دیدن ما آمد. طایفه او از سلسله اکراد می‌باشند، لکن با لرها مناسبتی دارند. او هیچ راضی نبود که امورات متعلقه به او در تحت حکم حاکم کرمانشاه بوده باشد، و خود را تابع حکومت لرستان می‌دانست. این نقطه جای قشلاق آنهاست. لکن ییلاقات آنها در پهلوی رودخانه صدمره است. جایی است که موسوم به زده‌لل می‌باشد و در تابستان نیز در آن برف زیاد یافت می‌شود. بالاتر از سمت راست، کنار رودخانه مزبور، و از امام‌زاده، از تنگه کرم به خرم‌آباد راهی دارد. از اینجا تا به مکان پنج‌والیان پشت‌کوهی پنج فرسخ است. تا مغروبه‌های صدمره سه فرسخ است که در روی آن کوه، قبر بابا ولی‌الله می‌باشد.

راه‌هایی که از هلیلان به خرم‌آباد می‌رود

از حوالی هلیلان الی تنگه کرم سه فرسخ است، و دورتر منزل‌گاهی است، درجایی که ده‌علی نامیده می‌شود. از تنگه کرم الی کوه‌دشت می‌رود و در آنجا امام‌زاده‌ای است، موسوم به دوردرم. از کوه‌دشت به پل کشکان^۱ شکسته می‌رود. از پل کشکان شکسته به سراب‌نایی کش می‌رود. از سراب‌نایی کش به خرم‌آباد می‌رود.

راه‌هایی که از هلیلان به دزفول می‌رود

از هلیلان به ده علی، از تنگه کرم می‌رود. از ده علی به مادیان رود که در اواخر جلگه ده علی واقع است.

از مادیان‌رود به علی‌کیجان می‌رود. امام‌زاده‌ای دارد. رفتن و حرکت از علی‌کیجان به سمت دزفول، راه او سربالا می‌رود و در کمال سختی باید این مسافت را طی کرد. از سربالایی به سرازیری رفته و از کوه‌های دیگر رد می‌شود. راه

(۱) پل کشکان از جمله بزرگترین پل‌های باستانی لرستان و دارای سیزده دهانه است، که بجز چند دهانه، باقی سال‌ها برجای مانده‌اند. (جغرافیای تاریخی لرستان، تألیف علی‌محمد ساکی، ص ۲۱۴)

چنان سخت است که حرکت دادن مراده و غیره از اینجا امکان ندارد. جمیع کوه‌ها شکاف خورده معلوم است که معدن آهک در اینجا می‌باشد. کیک در آن زیاد است و این مکان محل وحشت‌انگیزی می‌باشد. چشمه‌ای هم در آنجا به نظر می‌آید. پشت تپه دیگر دره‌ای بود که در آنجا چادر نشینان چادر زده بودند. چمن موسوم به ملای قلندر از امام‌زاده محمد به مسافت چهار ساعت واقع گردیده است. راه از اینجا تا به علی‌کیجان از جاهای خالی از سکنه عبور می‌کند. اول دو ساعت و نیم از وسط جنگل می‌رود. ثانیاً به صحرا می‌افتد. در اینجا بوران و برف شدیدی به ظهور رسید به قسمی که چشم جایی را نمی‌دید. پنج ساعت و نیم طی مسافت کرده از راه ناچاری جایی را به نظر آوردیم که خود را از حوادث آسمانی محفوظ کنیم. زیرا که از قرار تقریر همراهان، تا منزل علی‌کیجان پنج فرسخ مانده بود؛ و آنجا که منزل کردیم يك ساعت طی مسافت نموده قلعه خسرو را به نظر آورده در آن مکان وارد شدیم که موسوم است به محال عصون، و در خانه توشمال کنجی منزل کردیم. وقتی که به دره طایفه عمه وارد شدیم، آن محل برف نبود، لکن باران شدیدی می‌بارید، و زمین به واسطه آمدن برف سفید گردیده بود. طایفه عمه را برای این طایفه عمه می‌گویند که سابق براین از برای طایفه پشت‌کوهی عملگی می‌کردند، اما حالا با اهل کرمانشاه مناسبت مخصوصی دارند. کنجی نقل می‌کرد که «خود من سابق براین بضاعت و استطاعت زیادی داشتم و قادر به هر امری بودم. ولی از زمان اغتشاش، یعنی از زمان فوت فتح‌علی‌شاه، طایفه من همه فراری شدند و من نتوانستم که آنها را جمع‌آوری نمایم و دولت سابقه را از دست دادم» و می‌گفت: «يك زمانی من نه‌زن داشتم. لکن حالا دونفر از آنها باقی مانده‌اند. یکی از آنها علویه است و نسبت به من کمال احترام را دارد و به قوه باصره خیالیه مرا سخت نگاه داشته است.» پیرمرد نود ساله با کمال احترام لفظ مقدسه علویه خود را به زبان جاری می‌نمود، و از قراری که معلوم بود، از آن علویه زیاد می‌ترسید. خاصه در حالت حالیکه لشکر فقر از هر طرف بر او حمله‌ور شده است و الآن به نقد بیش از سه‌چادر تبعه ندارد.

پانزدهم ماه ژانویه اطراق کردیم. هوا سرد بود و باران متصل می‌بارید. آن پیرمرد در هر هفت‌روز ایام توقف ما در آنجا، که از راه ناچاری مانده بودیم، يك دقیقه ما را از دست نمی‌داد. متصل یا زغال یا چوب خشک و تر برای ما می‌آورد،

و آنها را آتش می‌کرد و نمی‌گذاشت که آتش از اشتعال بیفتد، و خود او هم به اتفاق ما گرم می‌شد، و در این بین نقل می‌کرد که گزارش حالات ناصیه من از قرار تفصیلی است که عرض شده. اینک آنچه را که خود او نقل کرده بود، بمینه ذیلا نگاشته می‌شود. و آن این است:

در عصون، که محال لرستان است، گندم روییده می‌شود، جو نیز به عمل می‌آید، پنبه هم می‌باشد، خریزه و هندوانه هم یافت می‌شود.

کنجی از نانی که زوجه علویه او پخته بود، از برای ما آورد. و نان او بسیار خوش طعم بود. نزدیکی رومی‌شکن نیز گندم به عمل می‌آید. در جای درکه از سمت شمالی و چندان دور نیست، یک باغ دارد که درخت‌های نارنج و لیمو و پرتقال و غیره دارد؛ و این باغ در وقت حکومت حکام پشت کوهی، بسیار خوب و آباد مانده بود، لکن بعد از آنها از بی‌مبالاتی و بی‌پرستاری، جمیع اشجار مثمره او خشک و ضایع گردید. مالیات گندم را از صد من، سه من می‌گیرند. از حیوانات یعنی از عوامل پنج‌یک می‌گیرند. پنج رأس گوسفند را در عوض یک رأس گاو می‌گیرند؛ یا بعینهما گوسفند می‌گیرند، یا قیمت پنج رأس گوسفند را مطالبه می‌نمایند. کنجی می‌گفت من یک وقتی از برای تبعه خود پانصد تومان مالیات دیوانی می‌دادم، ولی آن پانصد تومان را طوری می‌دادم که حکومت کرمانشاه مجبور بود که لشکر بفرستد و مبالغی خرج کند تا این پانصد تومان وصول بشود؛ و همه این طوایف از قرار دستورالعمل من رفتار می‌کردند. راهی که در فوق ذکر شد، موسوم به جده خسرو است. در میان دره، در بالای کوه، آثار خرابه پیداست، که آن خرابه موسوم به قلعه خسرو است، که در آنجا بنیان خرابی قلعه جدیدی ملاحظه می‌گردد. بعد از آن، خرابه زیادی ظاهر می‌گردد. در بساب چشمه‌ای که نزدیکی کله‌خسر و جریان دارد، کنجی نقل می‌کرد که یک‌روزی من در سوراخ این چشمه داخل شده و آداب غسل به‌جای آوردم، و در آن محل گود داخل شدم، بسیار تاریک بود. چوب را بلند کردم، لکن به سطح سقف نرسید. چراغی خواستم. دیدم که این مغاره از هر جای او که آب می‌چکد، ارتفاع کلی دارد و مثل اتاق مسقف می‌باشد، و مغاره خیلی طولانی بود، و همه جای او را آب گرفته بود. این چشمه آب گرم داشت، لکن چشمه دیگر بود که آب سرد از زمین جوشیده با صدا بیرون می‌آمد، و داخل آب گرم شده رودخانه گشته و جریان می‌نمود.

طایفه عمله از قرار تقسیم ذیل منقسم می‌باشند:

کمال‌وند که از طایفه خشکی می‌باشند، اشخاص معززی هستند. از آنها وزیر و منشی پیدا می‌شد. در خصوص دشمنی فی‌مابین قبیله عمله باباگریوه و سله سله و دیفه، که سیاح لیدر نوشته بود، کنجی می‌گفت هیچ همه چیز نیست، همه اینها دروغ صرف است. يك فرسخ دورتر از محال عصون، خرابه‌های دم فرهاد دیده می‌شود. رودخانه صدمره، که از رودبار خارج می‌شود، رودخانه دیگر نیز به اسم رودبار، که از هارون‌آباد جاری است، با این رودخانه متصل شده می‌رود به ریشوان و فراسین، و از آنجا به تنگه قیریاغی ریخته و از آن هم گذشته به رود صدمره داخل می‌گردد. سرچشمه رودخانه صدمره از هلیلان می‌باشد، و از سنگ علی گذشته به تنگه بارنجان می‌آید، و از آنجا به محل للیات رفته، و از آنجا به راوند، و از آنجا به تنگه بزرگ بادیه، از پهلوی خرابه‌های صدمره، از زیر پل کامیشان، عبور می‌کند. در مابین خرابه‌های صدمره و این پل سه فرسخ است. در تنگه سنگ‌علی، خرابه‌های سهمی نهروان دیده می‌شود. در آن دو قسمت می‌شود. قسمت اول از بالای کوه، از جایی که رودخانه جاری است، می‌باشد. و در پایین قسمت ثانی او، قسمت دیگری، است که از آنجا به نه‌های دیگر جریان دارد.

دو فرسخ پایین‌تر از رودخانه صدمره، رودخانه فراسین دیده می‌شود. يك فرسخ دورتر از سنگ‌علی، نزدیکی کوه کوره، گذاری است که از میان رودخانه صدمره می‌گذرد؛ و در طرف مقابل، کوه موسوم به اسکور واقع است.

تمریفی که کنجی می‌کرد در باب مومیایی، فقط در دو جا یافت می‌شود:

اول درکوه پارین‌پریز- که در دو فرسخی علی‌کیجان، در سمت جنوب مشرقی او، واقع است - یافت می‌شود که ازکوه به‌جایی چکیدن می‌کند که آنجا به‌بزرگی يك کاسه می‌باشد؛ و آن مومیایی را طایفه دینیفان، که جمیعاً در آنجا سکنی دارند، جمع می‌کنند؛ و این را که هم به‌دست می‌آورند به‌زحمت زیادی می‌باشد؛ و احتمال مردن و پرت‌شدن نیز دارد. زیرا که جایی است که محال است شخص بتواند به سهولت در آنجا برود. قطع نظر از این، از طرف دزدهای کوهستانی هم باید خیلی ترسید. دویم مومیایی را در نزدیکی شیراز فراهم می‌آورند. می‌گویند که در کوه کوره نیز مومیایی یافت می‌شود، لکن خیلی کم پیدا می‌شود و به‌دست می‌آید.

در ایران شهرت دارد که مومیایی خواص خیلی بزرگی دارد؛ حتی این که اگر اصل او هم نباشد باز خاصیت خواهد بخشید. ایرانی ها ما را مطمئن می ساختند که هرکس در نزد خود مومیایی داشته باشد، هیچ وقت از اسب زمین نمی خورد. هرگاه بخورد، جای او نمی شکند. مومیایی فوراً التیام دهنده استخوان آدم و حیوان است. درد دندان را ساکت می نماید، و هرناخوشی هم که باشد، نجات می یابد. او را در روغن زیتون حل می کنند، و از بیرون بدن بر اعضای شکسته یا عضو ناخوش می مالند؛ و آن را به قیمت طلا، بیع و شری می نمایند؛ و در میان ظرف نقره او را نگاهداری می کنند، مثل این که شخص چشم های خود را محافظت می نماید. از آن در خزانه پادشاهی یافت می شود. يك پارچه کوچکی لرها به ما فروختند به قیمت يك تومان و پنجمزار دینار. سلیمان خان از این مومیایی يك گندم ونیم در قوطی نقره گذارده به میرزای گماشتگان کمپانیه داد. خان مشارالیه نقل کرد که این مومیایی از عجایبات است، و از برای ما چند فقره مثل آورد که چه قسم استخوان شکسته را این مومیایی التیام می دهد.

درخت های بلوت^۲ در صفحات کوه سفید و کوه پهللو، که در صفحات خرم آباد واقع است، ثمر آن به الوان مختلفه ملون است. و همچنین از این اشجار در راه منگوه و خرم آباد بسیار است، و چند میوه می دهد.

میوه اول بلوط است. دویم مختلف است به چند رنگ سیاه، قرمز، زرد، خاکستری، دارچینی؛ و بالاخره کز می باشد. در جاهای دیگر کز را در روی درخت کوچک می گیرند. لکن در اینجا فقط در این درخت عمل می آید. نوك این درخت ها را بریده و تکان داده، کز از سر آن می ریزد.

لرها معتقد هستند و می گویند که کز در وقت بهار، به واسطه رطوبت هوا، از این درخت ها به عمل می آید. وقتی که هوا خشك است و ابدا رطوبتی نیست، کز شیرین می شود. برنج و شلتوك کاری منحصر است به چند طایفه از طوایف لرها که در فصل خود عمل می آورند. در کوه های اینجا خرس فراوان می باشد. در رومی شکن اراضی زیاد به نظر آمد که خوك با دست خود حفر کرده بود. از این حیوانات در علی کیجان یافت می شود. سه سال قبل، در کوهستانات، به واسطه

اغتشاش ولایت، گران‌پیش آمده و ماکولات خیلی گران بود و خیلی سخت به دست می‌آمد. و قشونی هم که از کرمانشاه فرستاده بودند، باعث تفرقه و فرار جمیع طایفه لرها گردید، و ده هزار نفر از این طایفه لر از شدت جوع و گرسنگی به هلاکت رسیدند.

تعداد لرهای پشت‌کوه و پیش‌کوه شصت هزار نفر خواهد بود. در بین راه، خسروکوه را شکافته قریب صد مساجد، که سیصد ذرع بوده باشد، در کمال پیچ و خم آن راه را درست کرده‌اند؛ و ده دفعه این پیچ و خم گردش کرده تا به پایین می‌رود. از بالای این پیچ و خم قریب دو پله سر راست و یکسر به پایین می‌آید. در سمت راست آن راه، در پنج قدمی او، روی کوه، یک نشانه به این طور دیده می‌شود: ؛ و از یک دیگر نیز به همین فاصله می‌باشند؛ و از این راه چنان معلوم می‌شود که خیال داشتند که در آنجا مسورت تیر درست کنند. در سمت چپ، روی کوه، مرتبه‌ای ملاحظه شد که از قراری که معلوم می‌شود، آنجا را به جهت محل نوشتن، حجاری کرده‌اند. لکن اِدا هیچ چیزی علامت نداشت. در پایین این پیچ و خم، به سمت چپ، راهی از کوه بریده شده است. لکن راه راست را گرفته و مسدود نموده بودند. در بعضی جاها به واسطه کثرت عبور، آن پله‌ها ساییده شده، اما ممکن است که باز هم از آنجا عبور نمود. همراهان ما می‌گفتند که این راه از بدو دنیا الی حال، به این ساخت دیده شده است. از این راه، از صدمره و قلعه خسرو ممکن است که به ده علی شخص برود، و نیز به خاوه و الشتر و بیستون و سمنگان و طاق‌بستان می‌رود.

از عصون به پشت‌کوه دو راه دارد. تا رودبار از یک راه می‌رود. از آنجا آب رودخانه صدمره از عصون می‌آید. در سمت راست کوه این ایزاور واقع است. در سمت چپ سفیدراه واقع شده، که رفته رفته به کوه کور اتصال می‌یابد. فاصله از عصون الی علی‌کیجان پنج ساعت و چهل دقیقه می‌باشد. ما راه سر بالایی را که از میله قلندر می‌آمدیم، آن راه را گذاشتیم. زیرا که آن راه پیچ و خم زیادی داشت و می‌بایست بالای او رفته از گردنه خسرو، که در کمال اشکال تصور می‌شود که سرازیر بباییم. لهذا ما این راه را گذاشته از دره شوراب روانه شدیم. راه سیمی را نیز گذاشتیم. زیرا که از قرار تریف و نقلی که کنجی می‌کرد، از آن راه زایرین به کربلا می‌روند؛ و باعث این که زوار [را] از آنجا به طرف کربلا می‌برند، محض این است که راه زایرین دور شده و از آنها پول زیادی بگیرند.

در ست چپ، در پشت کوه، دریاچه نمک واقع می باشد، و از آن مکان سالی بیست هزار من نمک به دست می آورند. و آن مکان در تصرف طایفه موماند می باشد. مومیایی در این صفحات، در تصرف طایفه کوروند می باشد، که آنها تحصیل کرده به دست می آورند. پدر آن لری که مومیایی را برای ما آورد، نقل می کرد که «يك شب در خواب دیدم که از کسب صیادی، من باید به دولت و مکت و ثروت برسم. لهذا از آن زمان تاکنون مشغول صید و شکار گردیده ام. روزی با گلوله پای آهویی را شکستم، و آن آهو از نظر من ناپدید شده داخل مغاره خود گردید. بعد از اندک مدتی که من در کمین بودم، آهو بیرون آمد و من مجدداً گلوله را از برای او انداخته، به زمین افتاد؛ و خیلی تعجب کردم. زیرا که وقتی او را ملاحظه کردم، دیدم همان آهویی است که من پای او را به تیر اول زخم دار کردم، و پای او فوراً التیام یافته بود. و در روی پای او به رنگ قیر چیز سیاهی مالیده شده است. وقتی که من این آهو را به خانه آوردم، عیال من اظهار کرد که به پای این حیوان مومیایی مالیده شده است، و خواص مومیایی (متأسفانه يك صفحه از متن کتاب افتاده است).

انعقاد مجلس مصلحتی خود جمع می شدند. در پایین دره خسرو، چند سنگ بزرگ در میان دره افتاده که خیلی عظمت دارد. یکی از آن سنگ ها زیارت گاه است. آن سنگ را از پشت سر که نگاه می کنی، شباهت به سنگی دارد که در زیر هیكل پطر کبیر، نصب کرده اند، و صاف حجاری شده است. در روی این سنگ مانند ایوان، بنایی کرده اند، و اطراف او را محجری از سنگ و خشت پخته کشیده اند. لکن اطراف او دیواری از سنگ دارد که کوتاه می باشد، و دری هم دارد که از آنجا داخل به آن مکان می شوند. در روی آن سنگ، چهار پارچه سنگ مانند کله قندگذا رده اند، و او را از گچ سفید کرده اند. در میان حصار امام زاده، يك ستون چوبی می باشد، و روی آن ستون را چند عدد چنگ های جلی قرار داده اند. برای این که زایرین بتوانند پارچه ای به طور رسم خود در آنجا بیاویزند، در حین دخول در آنجا سوراخ چندی دیده می شود که از برای زوار ممکن باشد که هدیه خود را در آنجا بگذارند. و در نزدیکی او نیز قبرستانی می باشد. این امام زاده را فقط طایفه دلفین زیارت می نمایند. لکن طایفه کنجی هیچ وقت به زیارت آنجا نمی روند.

در لرستان طایفه علی اللهی نیست، ولی کنجی از مسئله علی اللهی چیزی شنیده، لکن آنها را ندیده بودند که چه قسم ملتی می باشند. و همین قدر شنیده اند

که این طایفه بچه خودشان را از کوه پرت کرده و می‌گویند یا علی بچه مرا دریاب. در خصوص داودی‌ها، کنجی نقل می‌کرد که این طایفه کمال خدمت‌گزاری را از برای مردم می‌نمایند، نه این‌که از برای پول و جیب منفعت؛ و دایم‌الوقات در جان‌نثاری حضرت داود حاضرند که جان خود را فدای او بکنند. منزلی که در عصون توقف کردیم، خسروآباد نامیده می‌شود. طایفه کنجی عملجات طایفه کمال‌وند می‌باشند. از اینجا تا دره مغروبه شور، که نزدیکی رودخانه صدمره واقع است، چهار فرسخ می‌باشد.

از رودبار دوراه دارد، یکی از شیروان که به‌پیش حیدرخان می‌رود. و دیگری چهاردادل که پیش علی‌واحدخان پشت‌کوهی می‌رود. قریه لران بیات در سرحد عرب واقع گردیده است. احمدخان تابستان را در کوه کور می‌باشد، لکن در زمستان در ده لران می‌باشد. امام‌زاده علی‌کیجان از سنگت چهارگوشه ساخته شده است، و گنبدتاج درویشی دارد، و اطراف او درخت‌های بزرگت غرس‌شده، و در دویت قدمی او چشمه‌ای جاری است. در پایین این چشمه و امام‌زاده، قدیم‌الایام دریاچه‌ای بوده، لکن به‌واسطه طول زمان مفقود گردیده است. نزدیک‌تر از این مغاره بزرگ، مغاره کوچکی دیده می‌شود که در میان آن فقط پانزده اسب می‌توان بست. از علی‌کیجان تا جای درب، چهار ساعت و بیست دقیقه مسافت می‌باشد. این راه خیلی مغشوش بود، به‌طوری که فراز و نشیب زیادی داشت که شخص مسافر از طی آن مسافت در اذیت و آزار بود. در جمیع سیاحت خود، ما چنین راهی را ندیده و به‌هیچ‌وجه گرفتار نشده بودیم. بعد از استخلاص خود از این مکان، به‌طرف راه راست روانه شدیم، و در آنجا چادرهای ایلات لرها را زیاد دیدیم؛ و لرها مشغول به‌خشک‌کردن بلوط بودند، که آن بلوط را در فصل معینی در عوض آرد، نان پخته و می‌خورند. در سمت راست این دره تنگ، امام‌زاده واقع است، لکن از بین راه دیده نمی‌شود. از راه تنگ آبی می‌آید که آن محل نیزار است، و تقریباً شش ذرع ارتفاع قد این نی‌ها می‌باشد. و اشجار زیادی نیز در آن مکان هست. در اینجا خوک جنگلی نیز زیاد می‌باشد. در جای دیگر دیدیم که کوه تب کرده، و پارچه‌های سنگت معظمی از او جدا شده در میان راه افتاده بود. بمضی از چادرنشینان در خاطر دارند که چندی قبل، از شدت تزلزل، این کوه تب کرده و این سنگ‌ها را از خود کند و انداخته است. در این کوه گله گوسفند و بز زیاد چرا می‌کنند. صدای آواز شبان به‌خوبی

مسموع می‌گردد. این راه تنگ متصل سرازیر می‌رود تا این‌که به رودخانه ملحق می‌شود. در آنجا به سمت جنوب پیچیده، و داخل دره کشکان می‌شود، و منظر خیلی خوبی دارد. در اینجا چادرهای طایفه صله صله نزدیک هم زده شده است. از اینجا راه به خرم‌آباد متصل از دره کشکان می‌رود. محمدعلی میرزا از اینجا با توپخانه گذشته است، لکن قبل از وقت صد نفر جمعیت جمع شده، اجماعاً راه‌ها را پاک و تمیز می‌نمودند که توپخانه در کمال سهولت عبور نماید. در هر صورت از این راه تنگ، حرکت دادن توپخانه امکان دارد، لکن بدون این‌که از پشت سر آن عراده صندوقی به جهت باروت نصب کرده باشند؛ و توپ‌ها را نیز باید با دست به پایین برد. در پایین دره جای عراده که سلیمان خان در سال گذشته با توپ‌ها گذشته و به‌علی کیجان آمده بود، ما دیدیم. توپ‌های ایرانی سبک است و صندوقی در پشت سر ندارد یا از دره صدمره به‌علی کیجان باید رفت، یا از راه خرم‌آباد. از جایی که رودخانه از کوه بالا می‌آید تا به پل دختر، کوه‌ها هزارفوت ارتفاع دارند و پارچه‌های وصل به کوه‌ها، کمال تعجب را دارد. و در آنجا مغاره زیادی دیده می‌شود و سرهای کوه‌های آن دره نزدیک به هم آمده، و بسیار جای صافی است. نزدیکی رودخانه درخت زیاد و نی‌زار بسیاری می‌باشد. اینجا جای اردوی خوبی است. لکن اطراف اینجا را کوه احاطه کرده است، و ممکن است آنجا را محل اقامت قرار داده به مرور جنگ نمایند. بعد از یک ساعت که طی مسافت می‌شود، دره تنگ شده و در روی کوه‌هایی که در مقابل یکدیگرند، دومغاره دیده می‌شود. کنجی در خصوص این دو مغاره هیچ اطلاعی نداشت. نزدیکی پل دختر، راه خیلی مضیق می‌گردد. پایین‌تر از پل، جزیره کوچکی و پایین‌تر از آن جزیره، گذرگاهی از رودخانه است که از آنجا می‌گذرند. این رود عمق زیادی ندارد، لکن در وقت عبور از آنجا تا زیر شکم اسب می‌رسد، ته آب، سنگ‌های کوچک خیلی ریزه ریخته است. فقط در وقت عبور حمار از آن مکان گوش‌های او را می‌گیرند که آب او را نبرد. به فاصله نیم ساعت از این گذر بگذرد، دیگر جایی است که آب آنجا از این کم‌تر است. از سمت راست این رودخانه راه سربالایی درست کرده‌اند که از آنجا به طرف بالا عبور می‌کنند و از رودخانه می‌گذرند. از این راه تا رودخانه صدمره و خرابه‌هایی که در آنجاست می‌رود. از قراری که اهالی آنجا می‌گفتند، این راه خیلی قدیم است. ساختمان پل از این قرار است:

در روی دیوارهای اطراف پل، سنگ‌های حجاری شده نصب کرده‌اند، لکن متصل به یکدیگر نیست. در میان زیرفرش زمین آن پل، سنگ‌ریزه‌های زیادی ریخته‌اند، و روی آن را سنگ‌فرش نموده‌اند. ولی به واسطه طول زمان، آن سنگ‌ریزه‌ها که زیر فرش زمین پل می‌باشد جمیعاً جوش خورده مانند يك پارچه سنگ بزرگی شده است. پنج قدم پایین‌تر از خرابه‌های پل، چند پایه دیده می‌شود که هر يك از آنها به فاصله پانزده قدم از یکدیگر فاصله دارند، و به همین قسم ایستاده‌اند. این پایه‌هایی که به طور فصل نوشته گردید، مصالح آنها را از سنگ‌های مخروبه پل بزرگ برداشته و آنها را بنا کرده‌اند؛ و اینجا يك وقتی دهی بوده است. در فاصله بیست دقیقه از این گذر، ما چادر زده بودیم. محمدعلی میرزا چادرهای خود را به طرف راست زده بود. يك وقتی در اینجا دهی بود که باغ نارنگی و پرتقال داشت، لکن حالا خراب شده و چیزی پیدا نمی‌شود. آنجایی که ما چادر زده بودیم، يك وقتی والی لرستان حسن‌خان چادر زده بود. حسن‌خان مزبور پدر آن سه برادری است که الآن در پشت‌کوه حکومت دارند. وقتی که حسن‌خان توشمال‌های خرم‌آباد را برای مشورت جمع کرده بود، قبیله‌ای که با او عداوت داشتند، یعنی از طایفه لرها، دور او را گرفته و می‌خواستند او را کشته به رودخانه بیندازند. خان مزبور با عیال خود شبانه به پشت‌کوه فرار کرد. دشمنان تا به کوه‌کور او راتاقب کرده، اما به او نرسیدند.

به واسطه این نوع اغتشاشات که در میانه لرها اتفاق افتاده بود، محمدعلی میرزا لرهای پشت‌کوهی را از جمیع طایفه پیش‌کوهی موضوع، دیگی را، به طور انفراد، به حکومت آنجا از جانب خود تعیین نمود. از چادرهای جای در، کوه‌کور دیده می‌شود که از برف پوشیده است. در نزدیکی او دوکوه، که ارتفاع آنها از او کم‌تر است، واقع هستند، و در روی یکی از آنها مخروبه صدمره دیده می‌شود. طوایف لر که در لرستان صغیر ساکنند، به عقیده بعضی، آنها از قبیله طایفه فیلی می‌باشند. طایفه عمله خودشان را لر می‌دانند، و طایفه صله‌صله و دلفان خودشان را لك می‌نامند. لرها و لك‌ها به زبان مختلف تکلم می‌نمایند و با یکدیگر عداوت می‌ورزند.

سلیمان‌خان طایفه لرها را بهتر از طوایف لك‌ها می‌دانند. از جای در تا خرم‌آباد دور است. ابتدای راه تا منزل اول از يك راه می‌رود، و آن منزل ویشان

نامیده می‌شود. از ویشان به دامبک می‌آید، و از آنجا به آب سرد، و از آنجا به شوراب، و از شوراب به خرم آباد نزول می‌کند. از سمت چپ، از ویشان می‌آید به چله گل. از چله گل به تل کماس می‌رود، و از آنجا به خرم آباد می‌رود. مهدی خان جای دری رئیس طایفه عمله می‌باشد. این طایفه او کلیتاً متفرق شده‌اند، و باعث تفرقه آنها اغتشاشی بود که در سابق روی داده بود. سلیمان خان، مهدی خان را حکم کرد که طایفه خود را جمع کرده در جای در ساکن شود؛ زیرا که او را آدم خوب و معقولی می‌دانستند، و همیشه خدمت‌گزار دولت بوده است. خان قبیله حسنه‌وند، که رئیس طایفه صله‌صله می‌باشد، در صفحات خرم آباد ساکن می‌باشد، یعنی در چله گل.

از جای در تا آب گرم چهار فرسخ است. در بین راه آثار توپخانه دیده می‌شود و مغروبات ده و عمارات. زمین آنجا بسیار سخت و سنگلاخ است؛ و اینجا چیز عجیبی به نظر می‌رسد، مثل این که آثار و اوضاع خیلی بزرگی روی داده باشد. اینجا موسوم به شهر لوط است. به یک روایت فرشته‌هایی که از دست مردم این شهر به کوه کور فرار کرده‌اند و باعث فرار آنها معصیت و بدرفتاری و اطاعت نکردن مخلوق آنجا بوده است، اینها از روی کوه کور سنگ ریخته و آن سنگ‌ها به شهر پایین آمده و سکنه آنجا را هلاک نموده است و شهر را ویران ساخته، و این زمین همه سنگلاخ است. تا دو فرسخ و نیم که به دره صدمره داخل می‌گردد، از نزدیکی کوه آخری این دره، کوه کور چنان به نظر می‌آید که خیلی نزدیک واقع شده است؛ و این به آن واسطه نزدیک می‌نماید که درخت‌ها و گودی دره مانع است از این که شخص پایه کوه را ملاحظه نماید. وقتی که از سرازیری قدری دور می‌شوی، از آنجا نمایان می‌شود که کوه کور به فاصله چند ساعت راه دورتر افتاده است، ولی آن قدر نزدیک نیست که از دره کوه کور به نظر می‌آید. راهی که در میان جای در و دره صدمره واقع است، از قراری که ساکنین آنجا می‌گفتند، خیلی راه سخت و بازحمتی است؛ و از آن راهی که به دره صدمره رسیدیم، بعضی جاها بود که حرکت توپخانه و عساکر از آنجا به هیچ وجه من‌الوجه ممکن نیست، بلکه توپ را از آنجا با جمعیت زیاد می‌توان گذرانید. اما فقط لوله‌های توپ را بدون عراده می‌توان حمل و نقل نمود. در بعضی جاها راه‌ها چنان به نظر می‌رسد که آن راه را تعمیر کرده باشند. مانند جایی می‌ماند که سنگ‌های بزرگ را به کناری جمع کرده و ریگت مصنوعی ریزه ریخته باشند؛ ولی عمده آن در سرازیری است، و سر بالایی را اهدا دست

نوده اند، با این که کمال اشکال در سربالاست.

سلیمان خان، وقتی که از اینجا عبور می نمود، با توپ های روس گذشت که آنها را امپراطور روس به محمدشاه پیشکش کرده بود. در فصل بهار، جای در از گل پوشیده است، خاصه از گل سفید. وقتی که داخل دره صدمره شدیم، از دره و تپه زیادی گذشتیم، از پهلوی رودخانه و جنب کوه ها رد شدیم، و آخر به جایی رسیدیم که محل وسیمی بود و اردوی زیادی ممکن است در آنجا چادر بزنند. اینجا را آب گرم می نامند. لکن نه بواسطه رودخانه ای که از آنجا عبور می کند، بلکه به واسطه آن جلگه که در آن واقع است، آب گرم می نامند. از اینجا به فاصله يك ساعت نیم، چشمه نفت و رودخانه کوچکی پیدا می شود. قدری دورتر، راه دو شعبه می شود: از طرف سمت راست بالای کوه می رود که از زیر آن کوه این رودخانه جاری است و در رودخانه صدمره داخل می شود. سنگ بزرگی که از کوه افتاده، راه را مسدود کرده است. از این راه عبور نمودن فقط از برای سوار ممکن است، و زیر این سنگ های افتاده، آب رودخانه صدمره جریان دارد. شعبه دیگر که به سمت چپ می رود، از کوه ها می گذرد؛ و این راه، راه معمولی است که همه مردم از آنجا عبور می نمایند؛ و مکاری های ما از آنجا رفتند، به فاصله نیم ساعت ما راه افتادیم، یعنی در چمنگاهی که مابین رودخانه صدمره و دره تنگی واقع بود. اینجا نیز داخل صفحات آب گرم محسوب است و اسم علی حده نیز دارد که موسوم به چمکز می باشد. در این نقطه، رودخانه بیش از بیست ساجن، که عبارت از شصت ذرع بوده باشد، نبود. سمت راست او سنگ های بزرگی داشت. در میان آب سنگ های درشتی بود که به واسطه این سنگ ها در بعضی جاها آب زیاد آفتابی شده و صد ساجن راه می گیرد که عبارت از سیصد ذرع بوده باشد. از کوه کور راهی دارد که به پشت کوه می رود. از قراری که همراهان می گفتند، اینجا تا آنجا چهار فرسخ می باشد. نزدیکی کوه کور، از بلندی کوه، در سمت چپ، امامزاده واقع است. در اینجا عوض هیزم، ما از درخت های کوچک بریده می سوزانیدیم.

از آب گرم الی پل تنگ چهار فرسخ فاصله است. یعنی از چمکز، از سمت راست این راه، رودخانه صدمره جاری است. از سمت چپ، کوه برهنه کیلان است. در پایین رودخانه صدمره و کوه کیلان، کوه های کوچک می باشد که خاک آنها مانند خاک سفیدی می ماند که شباهت زیادی به گچ داشته باشد. از روی آنها برای عبور

لشکر راهی مرتب کرده‌اند. مغاره‌مانند سوراخی در این کوه‌ها نموده‌اند که از آن سوراخ عبور کردن ممکن است. میان آن سوراخ خیلی تاریک است، به طوری که همراهان ما مصلحت ندانستند که ما داخل آن سوراخ‌ها بشویم، زیرا که در آنجا خوک صحرایی زیاد است. به فاصله صد ساجن دورتر از این مغاره، تپه دیگری به نظر آمد که باز از میان آن، به طرح طاق‌نما، سوراخ کرده بودند، و از این طرف ممکن بود شخص آن طرف را ببیند؛ و بلندی این طاق‌نما چند ساجن است. راه از پهلوی تپه است، لکن از وسط تپه هم ممکن است عبور شود. به علاوه مغاره‌های زیادی نیز در اینجا بوده، و یکی از آنها خیلی بزرگ و بسیار تاریک، مانند زیرزمینی، بود و این‌ها همه ترکیباً مثل خاک‌گچی بودند، به غیر از کوه کیالان. از اینجاها چشمه زیادی جمع می‌شود و از آن چشمه‌ها رودخانه پل تنگ جاری می‌گردد. رودخانه صدمره جای بسیار تنگ می‌باشد، یعنی در بعضی جاها؛ و از میان یک تنگه خیلی تنگی عبور می‌کند. پلی که از روی آن تنگه درست کرده‌اند، مدتی است که خراب شده؛ و سمع آن پل هشت قدم بود. این پل فقط یک چشمه داشت، لکن پل خراب شده و پایه‌های او، که تکیه به کوه داده، برقرار می‌باشد. نزدیکی مغروب این پل، در سمت پایین، چوب‌هایی برای عبور کردن مسافر گذاشته‌اند و روی آن چوب‌ها را پوشانیده‌اند و پلی ساخته‌اند که در وقت عبور نمودن، آن پل به واسطه تیرها به حرکت می‌آید؛ لکن طوری مضبوط است که کله زیادی از آنجا می‌تواند عبور نماید. هر قدری که شخص از آنجا مطمئن باشد، باز وقت رفتن از آنجا، آن پل متحرک است، و از آنجا که به پایین رودخانه ملاحظه می‌کنی، از جایی که صدمره می‌گذرد، چشم‌های انسان خیره شده و سر او چرخ خورده انقلاب حالت دست می‌دهد. تخمین نمی‌توان نمود که بلندی کوه تا سطح آب به چه میزان خواهد بود، زیرا که پهلوی کوه صاف نمی‌باشد. در بعضی جاها، مغاره‌مانند، آب جایی راکنده و از زیر آن می‌گذرد، به طوری که روشنایی به آن مغاره نمی‌افتد که شخص آن گودی را میزان نماید. ولی تخمیناً می‌توان گفت که از بالا تا سطح آب، بیست ساجن می‌باشد که عبارت از شصت ذرع بوده باشد. جریان رودخانه از این تنگه خیلی آرام می‌باشد، و فقط در بعضی جاها صدای بسیار ضعیفی می‌آید که آب از آن جاری می‌شود. در سمت چپ، در نزدیکی پل، به قرار یک میدان اسب، تنگه مغروب یک قلعه به نظر می‌رسد. لرها می‌گویند این قلعه از زمان اتابک است و با قلعه خمین در یک زمان ساخته شده است. در پشت این پل، در سمت جنوب کوه کور،

طایفه سکوند می‌باشند که از قبیله خود قهر کرده در اینجا متفرق شده‌اند و به حکومت دزفول ابداً اعتنایی ندارند. همراهان ما برای مطمئن شدن از دزدها، به ما گفتند که این پل را خراب کنیم؛ و لکن ما راضی به این مسئله نشدیم. زیرا که لرها فقط از این پل عبور و مرور می‌کنند و به چراگاه خرم‌آباد می‌روند. جایی که این کوه کور به‌تمام می‌رسد، آنجا را محل‌شاه می‌نامند. این بلندی از پل تنگ و قلعه رضا دورتر واقع شده است. در روی کوهی که متصل به کوه کور است، کوه امام‌زاده احمد واقع است. یک امام‌زاده نیز به همین اسم در محل بالاگریوه واقع می‌باشد. لرهایی که در کوه کور ساکن هستند، خیلی به این امام‌زاده اعتقاد دارند، که اگر کسی از آنها قتل و غارتی کرده، به محض خواندن دو رکعت نماز در آن محل، جمیع معصیت او مبدل به ثواب خواهد شد.

از آب‌گرم تا اینجا که توقف داریم، در اکثر جاها، تپه از سنگ دیدیم. از اینجا هر لری که عبور می‌نماید، قرض خود می‌داند که یک سنگی در روی این سنگ‌ها بگذارد تا مقصودش به عمل آید، و چنان تصور می‌نماید که این عمل یک نوع اعتنا و احترامی است برای امام‌زاده احمد. این امام‌زاده پشت رودخانه، در میان دره واقع است و از دور چندان معلوم نمی‌شود. در بعضی از جاهای اینجا، یک میدان کوچکی است که اطراف او را سنگ چیده و میان آن میدان نماز می‌خوانند، لکن امام‌زاده نمی‌بینند.

محمدخان جای‌دری، که همراه ما بود و به مشایعت من آمده بود، از اسب پیاده شده سنگی در روی این سنگ‌ها گذاشت. و لکن خان دیگر که خرم‌آبادی بود، مرتکب این امر نگردید؛ زیرا که در این صفحات هر طایفه‌ای از طوایف مختلف العقیده، زیارتگاه مخصوصی دارند که فقط در مرتع خود زیارت می‌نمایند. از پل تنگ تا قلعه رضا، پنج ساعت و ربعی فاصله دارد؛ و در سمت راست رودخانه، به فاصله چهار ساعت راه از پل تنگ، طایفه سکوند متفرق هستند. از پل تنگ فقط دونفر ممکن است متفقاً عبور نمایند. بعد از این دو نفر، اسب یا قاطر امکان دارد که از آنجا بگذرد؛ و در وقت طغیان آب در رودخانه صدمه، فقط باید از این رودخانه عبور نمایند. محل عبور همین پل تنگ است.

از پل به کرمانشاه و خرم‌آباد می‌رود و ممکن است به طرف دزفول برود. از آب‌گرم به قلعه رضا ممکن است از پل تنگ عبور نکنند، و او را در سمت دست راست

بگذارند. در این نزدیکی‌ها ممکن است اردویی زده، لکن موقوف به این است که کثرت کمی را از لشکر در جای مخصوص به‌طور انفراد قرار داد. از منزل‌گاه دو راه دارد که می‌رود بگذرد [از] رودخانه زال. راه سمت راست از کنار رودخانه صدمره می‌رود، و آن راه از برای مال‌باردار ممکن نیست که بگذرد. لکن پیاده و سوار از آنجا زیاده‌تر عبور می‌کنند، زیرا که این راه نزدیک‌تر است، ولی زحمت فراوانی دارد. از این راه ما به‌گذر رودخانه زال دو فرسخ است. راه سمت چپ پیچ و خم طولانی است، و از آنجا کاروان می‌گذرد، و ما از آن راه رفتیم. در بین راه قدری از راه را دیدیم که تعمیر کرده بودند، و از میان جاده، سنگ‌های بزرگ را برچیده بودند و آنجا را تمیز کرده، مانند رودخانه‌ای بود که يك وقتی از آنجا آب عبور کرده باشد. با وجود این‌که راه این‌طور تعمیر شده است، ولی باز هم اشکال دارد که از آنجا توپخانه با صندوق و لوازمات او عبور نماید. زیرا که باز مانع چندی از قبیل تپه‌ها و رودخانه‌ها و غیره پیدا می‌شود که ممکن نیست توپخانه به‌سهولت بگذرد. يك رودخانه که از کوه سرازیر می‌شود و میان زمین اتصال پیدا می‌نماید، و احتمال دارد که از زیر زمین نشر کرده به رودخانه دیگر اتصال یابد که رودخانه صدمره باشد. تپه‌هایی که در بین راه واقع است، مانع بود از این‌که از کنار رودخانه صدمره عبور کنیم، زیرا که خیلی سخت بود و عبور از آن ممکن نبود. بعد از اندک مدتی، در سمت راست، راهی پیدا می‌شود که از کوه کیلان به سمت خرم‌آباد می‌رود، و از آنجا منزل اول محسوب است.

قلعه نصیر، قلعه‌ای است که توشمال‌های لر در آنجا سکونت دارند، و اینجا منزل دوم است. دهلیز راهی است بزرگ و وسیع که کاروان از آنجا عبور کرده از دزفول به طرف خرم‌آباد می‌رود. بعد از سه ساعت و چهل و پنج دقیقه از پل تنگ رودخانه زال آمدیم. در وقت گذر از این پل، آب تا سرزانو می‌آمد. سمت راست رودخانه صاف است، لکن سمت چپ او بلندی دارد؛ و وسط این رودخانه از ده الی پانزده ساجن می‌باشد. ته‌آب، سنگ‌های بسیار بزرگی ریخته است، و این سنگ‌ها در وقت عدم سیل و کمی‌آب دیده می‌شود و ممکن است به‌سهولت عبور نمود. لکن در وقت طغیان آب، خیلی مشکل است که از آنجا عبور شود. زیرا که سیاح دیر در سیاحت‌نامه خود در باب شوری آب این رودخانه می‌نویسد. ما نیز خواستیم تحقیق نماییم. امتحان کردیم، دیدیم که به‌هیچ‌وجه شوری ندارد. لر‌ها نیز این آب را گوارا

و مطبوع طبع خود نمی‌دانند.

احتمال می‌رود سیاح دیتز، در فصل بهار از اینجا گذشته است، که آب زیاد بوده و زیادتی او با معدن نمک مختلط شده، آن شوری از آن بابت بوده باشد. و شوری آب رودخانه زال در فصول اربعه تغییر می‌نماید. در هر صورت، لرها شوری این آب را به هیچ وجه نمی‌فهمند. سنگ‌های بسیار بزرگی در کنار رودخانه زال دیده و ملاحظه می‌شود، و از این سنگ‌ها ممکن است تصور کرد که رودخانه زال در وقت بهار چه قدر تند خواهد بود، و حرکت دادن این سنگ‌ها چه قوه‌ای لازم دارد به فاصله سی دقیقه از گذر يك پل، مغروبه‌ای هست که از آنجا تیمور لنگ گذشته است. این خرابه از سمت چپ از بلندی مکان مرتفعی معلوم است. در این نقطه، رودخانه از میان سنگ‌های بسیار بزرگی رد می‌شود، و مانند پل تنگ می‌باشد، لکن از آن وسیع‌تر و کم‌عمق‌تر می‌باشد. در سمت راست پل، فقط دو پایه او مانده است، ولی چشمه‌های او ریخته و خراب گردیده است و يك پایه هم از سمت چپ باقی مانده است.

وقتی که بالا می‌روی، از سمت راست، رودخانه زال به يك جلگه می‌رسد که از آن جلگه سراسر است تا به قلعه رضا می‌رود؛ و این مسافت در دو ساعت و چهل دقیقه طی می‌شود. اینجا مکان بسیار قشنگی است. از برای اردوی قشون که قریب به سی هزار نفر بوده باشد، در وقت حرکت از دزفول به سمت کرمانشاه و خرم‌آباد، این مکان نقطه‌ای است که از رودخانه زال باید عبور نمایند. سه میدان اسب مانده تا به قلعه رضا، تقریباً دو یست قدم خارج از جاده، قبرستان کوچکی است که اطراف او را سنگ‌چین کرده‌اند.

یکی از خوانین لرها که با ما بود، مرا در طرف قبرستان برده و از آن قبور حکایتی نمود که: شش سال قبل از این، نزدیکی قلعه رضا دوازده خانوار از دیرکوند ساکن بودند که تعداد کلیه آنها یکصد نفر بود، و این طایفه راه کاروان و مسافران را مسدود نموده بودند. میرزا بزرگ، که حاکم لرستان بود، پنجاه نفر از لره‌های دیگر جمع کرده که یکی از آنها خود خان مزبور بود، شبانه از عقب طایفه دیرکوند رفت، تا نزدیک پل تنگ رسید و در آنجا سیزده نفر از طایفه مزبوره را با کدخدای آنها گرفته حکم به قتل آنها نمود آنها را جمیعاً سر بریدند. و فرمود سر دو نفر را در میان يك قبر دفن نمایند. لکن کدخدا را، محض احترام، در بالادست

قبور مقتولین دفن کردند، و در میان این چهار دیوار سنگی، که این دوازده نفر در آنجا مدفون هستند، چند قبر دیگر نیز به نظر می‌رسد و احتمال دارد این‌ها هم از اقوام مقتولین بوده باشند. سیاح بارم بوده، بعد از اندک مدتی از این اتفاق، از اینجا عبور نمود و دید روی قبرها گیسوان زن‌ها و اطفال آویخته شده است.

در لرستان عادت دارند که اگر زنی شوهر یا برادر او فوت کند، گیسوان خود را آورده در سر قبر آن میت می‌آویزند. محل قلعه رضا و قلعه نصیر برای عبور و مرور کاروان و مسافرین خیلی خطرناک است. وقتی که ما در همدان متوقف بودیم، اطلاع دادند که دو دسته قافله را در راه خرم‌آباد، که عازم دزفول بودند، در سه منزلی خرم‌آباد، نزدیکی قلعه نصیر غارت کرده؛ و وقتی که ما وارد دزفول شدیم، آنها نیز صبحه براین قول گذاردند. باعث دزدی لرها این بود که جهانگیرخان و شاهزاده خانلر میرزا، حکمران خرم‌آباد، با یکدیگر خصومت می‌ورزیدند. مخروبه قلعه رضا باز ممکن بود که در آنجا جزئی تعمیر کرده، سکونت اختیار کنند. این قلعه ساخته شده و بعد خرابی او با خرابی قلعه‌ای که نزدیک پل تنگ واقع است، در زمان اتابک روی داده است.

اطلاعاتی که خان لرها برای ما نقل نمود:

خان می‌گوید که از برای لره‌ای حالیه ممکن نیست که مانند سابق مثل پل تنگ و قلعه رضا مکانی را درست کنند. به این واسطه الآن متفرقند و لابد هستند که در قلعه‌ای خرابه، مثل قلعه نصیر، ساکن شوند، یا این که همین‌طور متفرق باشند و هم‌روزه کوچ کرده مکان خود را تغییر بدهند؛ و حالت حالیه لرها مانند طایفه اکراد می‌باشد که در مابین ماردین و جزیره‌های ابن عمر می‌باشند؛ و در آنجاها ما خیلی جاهای مخروبه دیده‌ایم که محل سکونت اکراد است. بزرگان آنها مثل يك حکمران آسیای صغیر می‌باشند خیلی باقوه و باجراتند. حتی این که به دولت عثمانی نیز اعتنایی ندارند و به هیچ وجه مالیاتی نمی‌دهند. خان مزبور نقل می‌نمود که پل کامیشان چندی نیست که مخروبه شده است، لکن مابقی، که پل زال و پل تنگ و پل کشکان باشد، مدت مدیدی است که منهدم گردیده است. پل کشکان خیلی پل طویل و عریض و قشنگی بود.

از رودخانه زال که عبور نمودیم هوا گرم‌تر گردید. در قلعه رضا علفی روییده بود و آنجا چشمه‌های خوبی داشت، و اینجا را لرها قلعه رضا می‌گویند.

از قلعه رضا تا حسنیه چهار ساعت و نیم مسافت طی کردیم. در ابتدا از میان دره و تپه، از نزدیکی قلعه گذشتیم. بعد از آن، جلگه بسیار صافی در جلو ما آمد که مسطح بود. در مسافت سه ساعت راه، از سمت چپ به کورگی می‌رسد، و از آنجا، از روی کوه‌ها، به سمت خرم‌آباد می‌رود، و از اینجا يك راه خیلی تنگی است که به سمت منکره می‌رود. از سمت چپ به خرم‌آباد می‌رود و از سمت راست به حسنیه. از حسنیه تا صالح‌آباد پنج ساعت و نیم مسافت طی کردیم و تا رودخانه بلارود مسافت را در يك ساعت و پنجاه دقیقه طی کردیم، و این راه را جمیعاً از دره و تپه زیادی عبور کردیم. و سمت این رودخانه بیست ساجن است که عبارت از شصت ذرع بوده باشد. کنار آن جمیعاً سنگلاخ و آب تا زانو می‌رسد.

يك قدری از گذر پایین‌تر، آثار پل آجری دیده می‌شود. قدری از آن آثار پایین‌تر، در سمت راست، آثار مخروبه پل قدیم دیده می‌شود که خیلی قدیم است. می‌گویند که این هردو پل را نادرشاه درست کرده است. آب بلارود خیلی زود زیاد می‌شود. خاصه در وقت بهار که طغیان او شدیدتر از سایر اوقات می‌شود، که عبور از آنجا خیلی خطر دارد. و آب آن در آن فصل خیلی به سرعت می‌رود.

فتحعلیشاه وقتی از اصفهان از این رودخانه می‌گذشت، در همین رودخانه مزبور قریب پنجاه نفر سوار را آب برداشته به جایی که قسمت آنها بود، برد. لکن به قول شیرازی‌ها که در شیراز ساکنند، دوست نفر را آن آب هلاک نمود. ما در آنجا سنگی دیدیم که او را ساکنین آنجا سنگت برنج می‌گویند، و به ترکیب این سنگت‌های معمولی بود، لکن به مثل دانه برنج، خال خال بود. این گونه سنگت‌ها نیز در منکره و کوهستانات لرستان دیدیم.

از خان رئیس طایفه سکوند ما فهمیدیم که پرزورترین از این طایفه، در سمت قیلاب توقف دارند و در آن صفحات گردش می‌نمایند. خان آنها که رئیس آنها بود، ما را استقبال نکرد، با وجود این که سلیمان‌خان به او قبل از ورود اطلاع داده بود؛ و خان مزبور می‌گفت من به حکمران خرم‌آباد و بروجرد، که اردشیر میرزا^۳

(۳) اردشیر میرزا پسر نهم عباس میرزا نایب‌السلطنه است. اردشیر میرزا در زمان محمدشاه، برادرش، پس از سرکوبی عموی خود، اسماعیل میرزا حاکم بسطام، به حکومت ولایت گرگان (استرآباد) منصوب شد. در سال ۱۲۵۲ هـ. ق، موقعی که محمدشاه به ظاهر برای انتظامات گرگان و در حقیقت برای گرفتن هرات از تهران عزیمت نمود، اردشیر میرزا را به نیابت سلطنت در تهران گذاشت و پس از برگشتن به تهران او را در سنه ۱۲۵۲ هـ. ق به حکومت مازندران برگماشت و هفت سال در این سمت باقی

باشد، بستگی داریم. و قسمت سوم که صنف آنها از همه بیشتر است. در محلات و صفحات بلارود می‌باشند.

خان لرها که به استقبال ما آمده بود، رئیس آنها بود. با او چهل نفر سوار بودند و همگی اسب‌های عربی اصیل خیلی خوب سوار بودند. این لرها، مانند بختیاری‌ها، اسبی را که دورگ باشد، طالب و مایل نمی‌باشند. یک ساعت مسافت که از رودخانه گذشتیم، جلگه بسیار صافی در جلو بود؛ و از حسیه پنج ساعت و ده دقیقه مسافت طی کرده به یک مغروبه رسیدیم که قلعه‌ای قدیم بود و در نزدیکی او به‌قرار یک‌صد چادر نشین عرب، یعنی یک‌صد چادر فقط زده شده بود که اهل آنجا جمیعاً مشغول زراعت کاری بودند.

صالح آباد

صالح آباد را می‌توان گفت که آخر لرستان و ابتدای

عربستان^۴ می‌باشد. در مسافت بیست دقیقه از آنجا

گذشته، قلعه چهارگوشه دیگری ملاحظه گردید، که در میان آن قلعه، چند چادر عرب زده شده بود، و در آنجا ساکن بودند. رشته‌ای از رودخانه بلارود زمین‌های آنها را مشروب کرده و مال‌های آنها را آب می‌دهد. در اینجا ما شب را منزل کردیم. در اینجا بادسام زیاد شدت داشت، یعنی در فصل تابستان؛ به‌طوری‌که ساکنین اینجا جمیعاً در رودخانه دز منزل می‌نمایند که از این باد آسوده باشند. قافله هم اینجا شب را منزل می‌نمایند. فقط از برای آب دادن مال‌ها و آسایش خود، توقف در این مکان دارند؛ و از دزفول قافله یک‌سره به قیلاب می‌رود، و مسافت ده فرسخ طی می‌نمایند، یا این‌که به خط مستقیم، منزل را به حسیه قرار می‌دهند، که هفت فرسخ بوده باشد. سلیمان‌خان در سمت راست رودخانه دز، در نزدیکی امام‌زاده روی‌بند، اردو زده بود، و اردوی او دوهزار نفر جمعیت بود. در اردوی آنها از خوانین بختیاری و لرها به‌عنوان گروی چند نفر بودند. سیصد نفر از خوانین و بزرگان اهل اردو

← ماند. امیرکبیر در سال ۱۲۶۴ هـ ق او را به حکومت لرستان و خوزستان برگزید. در سال ۱۲۷۳ هـ ق ملقب به رکن‌الدوله شد و به‌جای برادر خود، فیروزمیرزای نصرت‌الدوله، به حکومت آذربایجان منصوب شد. در سال ۱۲۷۵ هـ ق به حکومت گیلان منصوب و در ۱۲۸۲ هـ ق، در اثر افراط در می‌گساری، در سن شصت‌سال و اندی، به ناخوشی کبدی درگذشت (رجوع شود به کتاب شرح‌حال رجال ایران در قرن ۱۲-۱۳-۱۴، تألیف مهدی بامداد، ج ۱، ص ۱۰۷)

(۴) مقصود منطقه عربی‌زبان خوزستان است.

به استقبال ما آمدند و در جلو ما سوارهای زیاد چریدبازی و تفنگ اندازی و غیره می نمودند و یکی از آنها تفنگی در زیر شکم اسب من خالی کرد. به اصطلاح خودشان، این حرکت يك نوع عزت و حرمتی بود که نسبت به من نمودند. از قراری که حکیم سلیمان خان، که از اهل فرانسه بود، تقریر می نمود، ساکنین پشت کوهی، به همه جهت شصت هزار چادر می باشند، و اقلاً ده هزار نفر از آنها در اطراف متفرق هستند، و مالیات هم به هیچ وجه نمی دهند، و چهل هزار نفر هم از طایفه بختیاری می باشند. اینها همه متفقاً برای دادن سرباز حاضرند، و می توانند ده هزار سرباز با اسلحه و استعداد خود به آنها بدهند؛ لکن به عهده نمی گیرند، و اقدام به این کار نمی کنند.

سلیمان خان به ما می گفت که در حول و حوش دزفول و صالح آباد، به خصوص مابین حسنی و پل تنگ، باد سام کمال اشتداد را دارد و خیلی مضر می باشد، خاصه در جاهای گودال و در جاهایی که کوه های تپه مانند سفید آهکی رنگ بوده باشد.

در زمان معتمدالدوله دایی سلیمان خان، چاپاری در دو فرسخی، که منزل بختیاری ها بود، فرستاده بودند. در بین راه، باد سام این چاپار را با مال او هلاک کرده بود، به طوری که وقتی خواستند جسد او را داخل شهر نمایند، این باد بدن او را قطعه قطعه کرده، به نحوی که اعضای منفرده او را میان کیسه ریخته به شهر آوردند. از قرار تقریر سیاح ریتز، در صالح آباد سلیمان خان زمینی دارد که او را لر می نامند. لکن این اصطلاح صحیح نیست. از قراری که ساکنین آنجا می گویند، اینجا را در وقت خطاب، صحرای لر می نامند. اینجا پیر بسیار یافت می شود. این جانور را رومی ها یوزمی نامند (کذا)، لکن بعضی جانورهای دیگر را پلنگ می گویند. پل کل اسم پل است که در رودخانه دز ساخته شده است؛ و این پل از دو اصله تیر، که روی آن دو تیر را پوشانیده، و از جای خیلی تنگی، پل ساخته اند. در يك سمت این پل، بختیاری ها می باشند و در سمت دیگر، لر ها سکنی دارند. در پشت کوه هایی که در جلو ما واقع بود، ابتدای سردشت می باشد، و در آنجا تپه ها و

(۵) منوچهرخان معتمدالدوله که در کتاب شرح حال رجال ایران آقای مهدی بامداد به عنوان برادر سلیمان خان ضبط شده است مسیو چریکف در سفرنامه خود منوچهرخان معتمدالدوله را خواهرزاده سلیمان خان می داند.

قلعه‌ها پیدا می‌شود. در سمت مشرق و سمت جنوب، جلگه بسیار صافی مانند میزی است که محل تعجب است، و در آنجا سبزه‌های خیلی فراوان روییده است. در اینجا آثار چادر زیادی نمایان بود. بختیاری‌ها در وقت کوچ، در فصل زمستان و بهار در اینجا ساکن هستند. امسال اینجا باران به فصل نیامد و به این واسطه علف خیلی کم بود. در وقت عبور ما از آنجا، بختیاری‌ها هنوز نیامده بودند، و باعث نیامدن آنها خانلر میرزا بود که در نزدیکی آنجا چادر زده بود. اگرچه لرها نبودند، و لکن موش آنها آهو و شکار و جانورهای دیگر زیاده از حد دیدیم. نرسیده به شهر، به فاصله يك ساعت ونیم مسافت، جلگه‌ای است که درخت‌ها نمایان می‌گردد.

شوش

پل دزفول را تعمیر کرده بودند. از آنجا، از کنار رودخانه به فاصله يك ساعت ونیم، باغات پرتقال و نارنج نمودار می‌شود، و از این باغات در حول و حوش دزفول زیاد است. در میان این باغات بالنگ و بادرنگ و لیموی شیرین و توسرخ و غیره فراوان است. وقتی که ما در آنجا توقف داشتیم پانصد دانه از آنها را به يك قران می‌فروختند.

در مسافت دو ساعت‌وده دقیقه بلارود واقع است. دوگدار بالاتر می‌باشد و آب آنجا تا زانو می‌رسد. لکن در فصل باریدن باران، آب خیلی طغیان دارد. یکی از غواص‌ها را آب می‌برد، لکن يك نفر عرب او را نجات داد. درحضور ما، در همان رودخانه، چند ماهی مختلف‌اللونى به‌دست آوردند. بالاخره دو عدد ماهی به چنگ آنها آمد که هر دوی آنها هر یکی يك جفت سبیل درازی داشتند. چون او را صید کرده خوردیم، خیلی لذیذ بود.

در ششم ماه فوریه در ساعت هفت صبح، که تقریباً دو ساعت از آفتاب بالا آمده بود، هوا را مه گرفته بود. بفتناً معلوم شد که يك شیرى کمین کرده يك قاطر را صید نماید. لکن به واسطه صدای تفنگ شخص عربی که به شکار دراج رفته بود، آن شیر از کمین‌گاه حرکت کرده و هیکل او به‌نظر ما آمده، جمعیت قافله صداهاى

عجیب و غریب کرده، آن شیر فراز نمود.

تل سلیمان از شوش به مسافت يك ساعت و نیم راه می باشد. در آنجا تقریباً یکصد و بیست چادر از طایفه اعراب زده شده، و آثار مخروبه قلعه با قریه نمودار بود. از آنجا به آن نهری که آب از آن می گذرد، سه ساعت و نیم مسافت است؛ و از آن نهر تا کنار رودخانه کرخه، که طایفه سکوند در آنجا توقف دارند، در چهل دقیقه وارد شدیم. مسافتی که واقع مابین رودخانه خبور و کرخه است، در سی دقیقه به خط مستقیم طی کردیم. از چشمه های آب رودخانه خبور، دریاچه ای به عمل آمده است؛ و سطح رودخانه کرخه به قرار پنجاه ساجن است که عبارت از یکصد و پنجاه ذرع بوده باشد.

طایفه سکوند آن روز از سمت راست رودخانه کرخه به سمت چپ می گذشتند، و از عبور ما از رودخانه مزبور مانع شدند. شیخ طایفه سکوند مصلحت نمی دانست که آنها به طرف راست آن رودخانه عبور نمایند، و خود او نیز از عبور کردن واهمه کلی داشت. مخروبه ایوان کرخه از دو فرسخی خوب دیده می شود. مثلاً دره و تپه و ساختمانی که در بلندی ایوان است، همه نمایان است. از رودخانه تا پیرمکسور (مقصور)، که زیارت گاه می باشد، در پنجاه دقیقه طی کردیم، و در آنجا سنگ های به طرز قلعه آهن دیده می شود. دورتر از آنجا جنگل و مرغزار و درخت های قطور متعددی، که همه آنها از گچ بود، دیده می شد. لب رودخانه با زمین مسطح بود، و در پشت رودخانه جایی موموم به بانلمی واقع بود. در آنجا زراعت گندم می شد. خوک بسیاری دارد. در فاصله يك ساعت و چهل و پنج دقیقه از پیرمکسور گذشته، شعب دیگر رودخانه کرخه دیده می شود که در آنجا این شعب به قدر هشتاد الی یکصد ساجن، که عبارت از سیصد ذرع بوده باشد، وسعت پیدا می کند.

در دهم ماه فوریه یکصد و پنجاه چادر عرب از محل دیگر کوچیده نزدیکی دانیال پیغمبر، که زیارت گاه است، توطن نموده اند. در آن مکان شیری دیده شد که به يك حمله و دو حمله شیری را کشت. در همان وقت فوراً طایفه اعراب اجماع کرده اطراف شیر را محاصره کردند و بنای تیراندازی تفنگ نمودند. ما از بلندی شوش به تماشای این صید اعراب مشغول بودیم که گرفتاری آن شیر و جرات اعراب را ببینیم. دیدیم که چند گلوله از برای شیر انداخته شد و قریب يك ساعت و نیم به مدافعه این شیر مشغول بودند. بالاخره شیر از صدمه اعراب به زمین افتاد. بعد

از آن اعراب به صدای بلند مشغول عیش بودند، زیرا که بر دشمن به آن عظمت غالب آمده بودند. زن‌های آنها در کمال فرح و خوشحالی اطراف آن شیر را گرفته مشغول عیاشی شدند. بعد از آن، ما رفتیم به آن جایی که شیر مغلوب شده و افتاده بود، و نعش او را ملاحظه کردیم؛ و کسانی که اطراف آن شیر را گرفته بودند، همگی خوشحال بودند، به‌خصوص آن چند نفری که به‌واسطه تفنگ، به دفع شر آن حیوان کوشیده بودند، کمال افتخار را به‌صوت عربی می‌نمودند و به آن اشخاص می‌گفتند که ما بودیم شما را از چنگ چنین دشمن عظیمی مستخلص نمودیم. و بعضی از آن اشخاص به اختلاف عمل آن شیر را به خود می‌مالیدند. این شیر را شیخ آن طایفه به ما بخشید؛ و او را در روی دواصله تیر انداخته در کمال شوق و صوت و رقص به منزل ما آوردند. بعد از چند روز ما از گوشت او کتلتی خوردیم و به ذایقه ما بهتر از کتلت گوشت گراز آمد. طول قد آن شیر، از کاکل او گرفته تا ابتدای دم او، دو ذرع و نیم و از نوک پنجه او گرفته تا کتف او، یک ذرع و نیم بود. کف پنجه آن حیوان عظیم، بیشتر از وسعت کف دست انسان بود. هر یک از دندان‌های او یک‌گره و نیم مضاعف بود. یال او خیلی بلند و پرپشم بود، و حال این که شیرهای ایران این جثه را ندارند. این یک هیکل مخصوص و عجیبی بود. شخص عربی از برای ما حیوانی آورد که هیکل او مثل گربه صحرایی و رنگ او خاکستری‌مانند بود. قد او از قد گربه‌های خانگی بلندتر بود. بدن او بسیار قشنگ به نظر می‌آمد. چشم‌های او زاغ و گیرنده بود. پوزه آن حیوان دراز بود. دهنش از دهن گربه‌های شهری بزرگتر بود. به زبان عربی می‌گویند بطونة البر و به زبان ایرانی، گربه بیابانی نامیده می‌شوند.

مسافرت از شوش الی محمره از نهر هاشم

از شوش الی محل شعاریات، که محل گذار است، از رودخانه خبور، پنج ساعت و سی دقیقه طی نمودیم. بعد از بیرون آمدن از شوش و طی نمودن سه فرسخ راه، به چادر شیخ رضی رسیدیم. در اینجا دره و رودخانه خبور عبور می کند، بسیار منظر عجیبی دارد. تپه های حوالی او مثل این است که بناهای مغروبه بوده باشد. از تپه شهر شوش این طور به نظر می آمد. ولی این حد طبیعی آن صحرائی است که نزدیک به آن، رودخانه تمام می شود. از آنجا به چادرهای اعراب در چهار ساعت و پنجاه دقیقه رسیدیم، و از چادرهای اعراب از روی تپه و میان دره ها عبور کرده در چهل دقیقه به شعاریات تمن رسیدیم. آب رودخانه تا قاچ زین بود. ما در روی آن كلك نشسته عبور نمودیم. كوت جم سیاط مغروبه ای است، پست و بلندی نیز زیاد دارد، و در آنجا عابرین منزل می نمایند؛ و از این خرابه ها چنان معلوم می شود که اینجا در سابق جمعیت کثیری داشته و شهر بزرگی بوده است، و یا این که محل چادرهای زیاد از طایفه اعراب بوده است. زیرا که آثار ساختمان به هیچ وجه پیدا نیست. احتمال دارد که اینجا محل اردوی لشکر اسکندر ذوالقرنین بوده باشد که به طرف رودخانه کوران روانه بود. وقتی که ما با اسباب و بارها به واسطه كلك از رودخانه عبور نمودیم، اسبها را در میان آب انداخته و آب تا قاچ زین اسب می آمد.

در طرف مقابل، یعنی سمت راست، بلندی طبیعی بود که تل فریدون می‌نامیدند. از منزل تا مکانی که موسوم به سیدموسی است و در نزدیکی رودخانهٔ خبرو واقع است، در چهار ساعت و پانزده دقیقه رسیدیم. بعد از این که از منزل بیرون آمدیم، به فاصلهٔ يك ساعت به نهر خشکی که بی‌آب بود، رسیدیم و آن نهر را از رودخانهٔ خبرو حفر نموده بودند، که با آب آن رودخانه زمین‌های آنجا را مشروب نمایند. لکن نفهمیدیم که این نهر، به رودخانهٔ کرخه اتصال می‌یابد یا خیر.

بعد از آن، از پهلوی رودخانهٔ خبرو، از صحرا گذشته به چادرهای اعراب رسیدیم. این طایفه منقسم به قسمت‌های چندی بودند، و هر يك از آنها اسم مخصوصی داشت و شهرت اسم آنها از روی اسم مشایخ آنها بود. چنانچه مکانی که طایفهٔ سیدموسی ساکن هستند، فقط به سیدموسی خطاب می‌شود، یعنی به اسم شیخ آنها؛ و حال آن که این مکان را در سال گذشته به اسم طایفهٔ شیخ سید محمدی خطاب می‌کردند؛ و این اختلاف مکان به واسطهٔ اختلاف اسمی مشایخ آنهاست. قبیلۀ الکثیف (القطفیف)، که در نزدیکی خلیج فارس ساکن می‌باشند، چندین تیره‌اند و هرتیره از آنها به اسم شیخ خود نامیده می‌شوند.

وسعت رودخانهٔ خبرو از هشت الی ده ساجن می‌باشد. اطراف این گدازها خیلی ارتفاع دارد. پایین‌تر از سیدموسی، رودخانهٔ خبرو به دو شعبه منشعب می‌شود. دو شعبهٔ آن به رودخانهٔ دزفول می‌رود و شعبهٔ سومی، که الآن خشک است و آب ندارد، از قراری که شیخ‌های آنها ذکر می‌نمودند، آن شعبه در نزدیکی اهواز به رودخانهٔ کوران می‌ریزد. اعراب جندشاه‌پور را شاه‌آباد می‌نامند. اهواز از سیدموسی دو منزل فاصله دارد، تا به کوه منجور به فاصلهٔ شش فرسخ از صحرا می‌رود، و در بین این راه غیر از آب باران، آب دیگر یافت نمی‌شود. از کوه منجور الی نهر هاشم دو فرسخ است. از سیدموسی تا نهر هاشم را در هفت ساعت و نیم طی کردیم. تا شعبهٔ رودخانهٔ کرخه سه ساعت و چهل و پنج دقیقه مسافت بود. از صحرائی که ما عبور می‌نمودیم، گوش‌ماهی زیادی ریخته بود، و اینجا جای نهر سابق بود که از نزدیکی اهواز به رودخانهٔ کوران می‌ریخت. وسعت رودخانهٔ کرخه به قرار شصت ساجن است. طرف راست آن رودخانه جنگل است. بعد از آن، تسلسل تپه‌های ریگ که به اهواز می‌رسد. از آنجا، از روی این تپه‌ها، کوه منجور دیده می‌شود.

امام‌زاده نیز شش ساعت مسافت است تا سیدموسی. عربی که همراه ما بود،

می گفت که در آن امامزاده، در روی سنگ، صورت برجسته شیر حجاری شده است که با اسب دعوا می کند. بنای این امامزاده از آجر است. نزدیکی او در روی کوه، دو صورت برجسته مانند نمایان می شود، و ممکن است یکی از این دو صورت برجسته را به یال شیر تصور نمود، و هم دیگری را به ترکیب اسب ملاحظه کرد. بعد از عبور از تپه های ریگی، باز صحرای مسطحی در جلو ما آمد.

نهر هاشم در کنار رودخانه کرخه واقع است، و این رودخانه به دو شعبه منشعب می شود. قدری بالاتر سدی و نهری نمایان است. سنگ هایی که از کوه جدا شده و میان این آب ریخته است، مانند سد سدید طبیعی بسته شده است. این سد از طرف چپ رود مزبور بنا شده است، و دوپست و سی قدم مداخلت با رودخانه دارد، و ده ساجن مانده تا به سنگ عظیم الجثه وسطی رودخانه، که طرح آن به مثل خربزه می ماند، برسد. عرض این رودخانه، از این سنگ وسطی گرفته تا کنار رودخانه، یکصد ساجن می باشد؛ و جملتان عرض رودخانه کرخه دوپست ساجن است که عبارت از ششصد ذرع بوده باشد. عرض سد مزبور یازده قدم است و به دیوار آن سد، در عوض مصالح لازمه او، قیر سیاه با ریگ خیلی ریزه مخلوط نموده به کار برده اند؛ و از قراری که شخص عربی، که همراه ما بود، اظهار می داشت، این قیر را از سمت راست رودخانه کرخه به عمل آورده می آورند. لکن این مطلب را نمی توان حمل به صحت نمود، زیرا که این قیر را از مابین شوشتر و رامهرمز می آورند. بالاتر ازین بند، نهری است که از میان رودخانه مجزا گردیده است، و عرض او به قرار شش ساجن می باشد، و عمق رودخانه در اینجا از دو ساجن الی سه ساجن است که عبارت از نه ذرع بوده باشد، لکن در سایر جاها این عمق را ندارد. این نهر را برای زراعت و آبیاری صحرای حویزه حفر نموده اند، اما حالا خشک است. رودخانه مزبور هم از خارج شهر جریان دارد، یعنی در دو فرسخ از خارج شهر جاری می شود و بدین واسطه شهر قریب به انهدام می باشد. بعد از توقف ما در آنجا، یعنی در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و سه، بند نهر هاشم را تعمیر کرده اند و رودخانه کرخه را به طور اول از میان شهر جاری نمودند. و زمانی که این بند مخروبه بود و آب رودخانه از جای دیگر جاری می شد، برای این بود که پول نداشتند تعمیر نمایند. این بند را مولا هاشم، مالک حویزه با پول خودش درست نمود، لکن معتمدالدوله بقیه او را به اتمام رسانید. در ابتدای بنای این نهر، کوره

آجرپزی دیده می‌شود، و نیز آثار چندین ساختمان قدیم به نظر می‌آید. آجرپاره‌های سیاه و بدترکیب نیز دیده می‌شود. اطراف این نهر جمیعاً نهر هاشم نامیده می‌شود. از اینجا تا حویزه پنج ساعت و چهل دقیقه مسافت می‌باشد، و تا رودخانه کارون تقریباً پنج ساعت مسافت دارد. اینجاها صحرای خشکی می‌باشد. ما از پهلوی کوه منجور عبور نمودیم. این کوه با تپه‌هایی که به کرخه و اهواز می‌رود، کمال تسلسل را دارد، و در بعضی جاها، کوه مزبور به واسطه طول زمان شکسته و ریخته شده است، و ارتفاع جاهای ریخته بیش از پنجاه فوت نمی‌باشد. در اینجا عرض رودخانه کوران از یکصد و بیست الی یکصد و پنجاه ساجن می‌باشد، و رودخانه مزبور کمال عظمت را دارد. وقتی که از صحرای واقع در مابین رودخانه‌های کرخه و کارون عبور نمودیم، ما از دوجا گذشتیم که چادرهای لرها و گله‌های طایفه منتفک را دیدیم، که در نزدیکی حویزه مشغول چرا بودند. طایفه منتفک با اعراب حویزه و سیدموسی نسبتی دارند. اما عداوت کلی هم با طایفه چپ و ساکنین اسماعیلیه می‌ورزند. طایفه منتفک در فصل بهار به اینجاها می‌آیند، زیرا که در این فصل به واسطه آب باران نیزه‌های (نی‌ها) زیادی روییده می‌شود. فصل تابستان، وقتی که آب کم شده و علف معدوم می‌شود، طایفه منتفک بالاتر از بصره کوچیده به نزدیکی شط العرب ساکن می‌گردد. زمینی که مابین رودخانه‌های کرخه و کارون واقع است، همه آنجا صحرای محض است. اغلب امکنه آن نمک‌زار می‌باشد، خاصه در وقت آمدن باران که آن زمین شوره، بنا به ملایمت خاک خود، مثل قالب پنیر از یکدیگر جدا می‌شود و شکاف زیادی پیدا می‌نماید. موج دریا در وقت باد چنان به حرکت می‌آید که آب رودخانه کارون را که در آن ریخته می‌شد، تا بالاتر از اسماعیلیه برمی‌گردانید. طایفه منتفک اسب غواص ما را، که موسوم به عثمان بود، باطلپانچه‌ها و لوازمات حربی او، سرقت نموده بودند.

ذکر طایفه اعراب در خصوص شیرها:

اولا نقل می‌نمودند که حالت شیر، از این قرار است: شینی را که در آن طرف رودخانه به نظر می‌آورد، برای به دست آوردن آن چیز، خود را در میان آب رودخانه انداخته به طور استقامت به طرف مقصود خود می‌رود. هرگاه در وسط رودخانه پای او لغزید، یا این که آب زور آورده او را از خط مستقیم جزیی منحرف شد، حالت او این است که از آن نقطه برگشته از ابتدای رودخانه باز شروع به رفتن

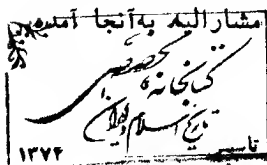
در رودخانه می‌نماید. هرگاه در دفعهٔ ثانی و ثالث و رابع و خامس نیز این قسم اتفاق روی بدهد، او مسلماً به همین قرار که ذکر شد، به مکان اول خود مراجعت کرده کمال میل او این است که به خط مستقیم برود، و تا این که این قسم نشود و میل او به عمل نیاید، دست از تکرار عبور خود برنخواهد داشت.

ثانیاً تعریف می‌کردند که شیر، محال است که رو به انسان، یعنی مکشوف العوره، بیاید؛ زیرا که هیکل انسان مکشوف العوره به نظر آن شیر خیلی بد ترکیب می‌نماید. ثالثاً - شیرها، مانند ببر و پلنگ، حرف شنو هستند، و حرفی را که به او می‌زنند، پذیرایی قول انسان می‌نمایند، و از صوت انسان کمال واهمه را دارند. بدین واسطه اعراب، در وقت دیدن شیر، در کمال جرئت و هیاو، رو به آن حیوان می‌روند، و چون حالت شیر این است که از قفای انسان حمله‌ور می‌شود، لهذا از روبروی انسان می‌گریزد، و عقیدهٔ اعراب این است که شیر از صدای آنها خوف می‌نماید و یا از اعضای مکشوف العوره آنها شرم می‌کند که می‌گریزد.

اعراب در وقت دیدن شیر، به این لفظ تکلم می‌کنند، و می‌گویند: «ای دزد بی‌قباحت، چرا به اینجا آمدی؟ تو هیچ شرم نداری و از خدا نمی‌ترسی! برو از کجا آمده‌ای!»

بیست و یکم ماه فوریه سنه هزار و هشتصد و پنجاه و یک - از قراری که حاجی جابر خان ذکر می‌نمود، باد سام هیچ وقت شخص را به هلاکت نمی‌رساند، چه در محمره و چه در نزدیکی بصره. لکن در نزدیکی دزفول زیاد اتفاق افتاده است. این اطلاعات حاجی جابر شبیه به اطلاعاتی بود که سلیمان خان به ما داده بود. شاهد بر صدق قول او در باب دزفول این است که دونفر قاصدی را که ما روانهٔ دزفول برای امری نموده بودیم، یکی از آنها را این باد در نزدیکی دزفول به هلاکت رسانیده بود.

ذکر اغتشاشی که در سنه ۱۸۵۱ در محمره روی داد - در خصوص اغتشاشی که در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و یک در محمره روی داده بود، شیخ هاشم، برادر شیخ فارس، که الآن شیخ قبیلهٔ چپ است، به واسطهٔ تقصیری که از او ناشی گردیده بود، مشارالیه، یعنی شیخ هاشم را در حکومت دزفول حبس کرده بودند و برادر او را، که موسوم به فارس بود، به جای او به ریاست طایفهٔ مزبوره برقرار کرده بودند. این اوقات سلیمان خان او را نجات داده به جزیرهٔ خضر فرستاد.



در تحت تبعیت سلمان ادریس خود را درآورد و از آنجا برای فتنه انگیزی و آشوب نمودن به طرف مسکن برادر خود، شیخ فارس، حرکت کرده غفلتاً در محل مسکونه برادر خود آمده برادرزاده خود را مقتول نمود.

شیخ هاشم مزبور در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و یک عیسوی، در سیم ماه آوریل، از جزیره خضر میل نمود که خود را به نزد مشیرالدوله، سرحددار خاک ایران، برساند. ولی اعراب ساکنین محمره، که از جمله هواخواهان شیخ فارس بودند، مانع گردیدند و نگذاشتند که شیخ هاشم با جلالت قدر و عظمت شأن حرکت کرده به نزد مشیرالدوله، سرحددار ایران، برود. لکن شیخ هاشم راضی گردید که با اندک جمعیت، که وجود آنها خیلی لازم بود، خود را به نزد مشیرالدوله برساند، و قطع نظر از تجملات جلالیه خود نموده و حرکت کرده خود را به محل اردوی مشیرالدوله رسانیده به چادر او رفت. اگرچه شیخ هاشم بنا به صلح مسئله و رسیدن به مقصود خود، امثال امر اعراب محمره نموده با چند نفر از آنجا بیرون آمد، لکن آن قلیل جمعیت که همراه او بودند، در وقت حرکت، بنا به ملاحظه ای، در باطن اشاره به اعراب خضر کرده، که شماها با اسباب و آلات لازمه حرب خود غفلتاً از تعاقب ما بیایید و در اردوی مشیرالدوله به ما ملحق شوید. بنابراین اشاره، اعراب جزیره خضر و سایر جاها که متعلق به جزیره مزبوره بودند، اجماع کثیری نموده با تفنگ و شمشیر و نیزه و سپر و حربهای لازمه در میان بیست و پنج گسی نشسته، به کورت فرس آمدند و بنای شلیک را گذارده، و سوت های جنگی را با اسباب مختلفه فراهم آوردند، و چهار ساعت از ظهر گذشته، با برادرزاده شیخ سلمان با هزار و پانصد نفر خود را به نزد مشیرالدوله رسانیدند. شیخ جابر وقتی که این کثرت و اجماع را دید، دروازه های محمره را امر به بستن نمود که آن جمعیت نتوانند وارد شهر شده از آنجا عبور نمایند. لکن اعراب، همین که ممانعت شیخ جابر را دیدند، قدری دورتر، از خارج شهر عبور نمودند و خود را در کمال ظهور شجاعت و پردلی به اردوی مشیرالدوله رسانیده اطراف اردو را محاصره کرده با حربهای خود در کمال تسلط ایستادند، و هر یک از آنها شمشیرهای خود را از نیام کشیده و تفنگ های خود را حاضر و آماده داشتند. و این جمعیت جوقه جوقه گشته و برای امتیاز مابین دسته جات خود، علمی به طور علامت به الوان مختلف ترتیب داده، که در وقت نظر کردن، بیرق ها ملون بود به الوان مختلفه. بیرق دسته جمعیت شیخ سلمان

سفید بود و دو دسته دیگر، که تبعه شیخ نصیر و در زیر حمایت او بودند، علم آنها قرمز بود، و دو دسته دیگر، که متعلق به ادریسی بودند، بیرق آنها یکی سبز و دیگری به رنگ دارچینی بود، و روی همه این بیرق‌ها، شمشیری دو دم به طرز ذوالفقار امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، با مقراض چیده و دوخته بودند، و به علاوه دستی هم در پیش ذوالفقار به همین وضع برقرار نموده بودند.

عمامه‌های قبيله چپ همه كبود و سیاه بود. در میان آنها اغلب چفیه و اگال داشتند، و رنگ عمامه و چفیه و اگال آنها مختلف به نظر می‌رسید. آوازی که آنها می‌خواندند این معنی را داشت که هیچ وقت در خاک توفیر نباشد. يك نفر این آواز را می‌خواند و مابقی متابعت قول او را می‌نمودند و همین لفظ را به طور تکرار می‌گفتند، و دست زنان را گرفته به اطراف شهر گردش می‌کردند. غفلتاً يك نفر از میان آنها با تفنگ و نیزه و اسباب دیگر خود بیرون می‌آید و خود را به بازی‌های مختلف وادار می‌نماید.

از بصره الی کوت ظن قبيله چپ، که متعلق به حاجی جابر است، با طایفه منتفك ساکن می‌باشند، لکن تا خلیج فارس شیخ‌های غیر معتبر با طوایف خود مسکن دارند. طایفه منتفك به محلی که مابین بصره و کوت ظن واقع است، می‌آیند، و مقصود آنها فقط برای ابتیاع نمودن خرما و نان می‌باشد. لکن چند خانوار از آنها در محل سکونت خود می‌مانند. از قراری که حاجی شیخ جابر می‌گفت، ربع تبعه او در سمت راست شط العرب سکنی دارند، و قسمتی هم از آنها در طرف چپ رودخانه محمره ساکنند، و کلیه آنها دوهزار خانوار می‌باشند، که يك هزار

(۱) شیخ جابر یا حاج جابر خان نصرت‌الملک، بنیادگذار مشایخ بنی کعب و پسر حاج یوسف در سال ۱۲۶۴ ه. ق. که اردشیر میرزا رکن‌الدوله به حکومت لرستان و خوزستان منصوب شد و در این زمان در نواحی خوزستان ملوک‌الطوایفی و اغتشاشات زیادی روی داده بود و او خواست امنیتی به آن حدود بدهد، از این جهت پنج هزار سپاهی به فرماندهی سلیمان خان برای سرکوبی یاغیان به رامهرمز و فلاحیه (دورق) فرستاد. سپاهیان دولت بر یاغیان غلبه کردند و چند نفر از رؤسای آنان و از آن جمله شیخ جابر را دستگیر و مغلولاً به تهران روانه نمودند. پس از مدتی، با سپردن تمهیدات لازم، مشروط بر اینکه از این پس خدمتگزار دولت باشد، با سمت مرزداري و حکومت خرمشهر به خوزستان بازگشت. شیخ جابر، در جزء ارتش ایران، در جنگ ایران و انگلیس در سال ۱۲۷۳ ه. ق شرکت داشت و پس از شکست و عقب‌نشینی ارتش ایران از محمره به طرف اهاواز و شوشتر و به واسطه ضعف دولت مرکزی، حاجی جابر ناکزیر شد که در پنهانی با انگلیس‌ها سازش نماید. حاجی جابر پس از سی سال کمابیش حکمرانی، در سال ۱۲۹۸ ه. ق در محمره درگذشت. (رجوع شود به کتاب شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲-۱۳-۱۴ تألیف مهدی بامداد، ج ۱ ص ۲۳۱)

خانوار آنها در سمت راست شط العرب ساکن هستند، و يك هزار دیگر در طرف چپ رودخانه مزبور سکونت دارند.

اخبار مختلفه — در سنه يك هزار و هشتصد و پنجاه عیسوی، در ماه مه، در وقت ورود به محمره، سواران عثمانی که همراه ما بودند، یکی از آنها را ماهی موسوم به بمبک، گوشت ران و پای آن سوار را کنده بود، و نیز شکم او را مجروح نموده و يك قطعه هم از گوشت پای او به کلی جدا شده بود، و تکه دیگر از آن قطعه جدا شده در روی قدم او بهرگی آویخته شده بود. اگرچه این سرباز از این زخم منکر نجات یافت، ولی معیوب و چلاق ماند و او را به بغداد فرستادند، و نیز از خدمت هم معاف داشته به طور وظیفه و مستمری برای معاش او چیزی از دولت عثمانی برقرار نمودند. چند سال قبل از این در خزر، دو نفر از سربازهای ایرانی را این ماهی صید کرده و طعمه خود نموده بود. از این ماهی ها، در رودخانه دجله تا بغداد نیز پیدا می شود. از بغداد به آن طرف هم، تا محل زیارت سلطان عبدالله، یافت می گردد.

در بغداد نیز چنین بدبختی برای چندین اشخاص روی داده است ازقراری که اعراب نقل می نمودند، در میانه بغداد و کارنه (قرنه) همچو چیزی دیده نشده است، و طایفه اعراب پیوسته در دجله بغداد غواصی می نمایند و ممکن نشده است تا حال که چنین چیزی به این وضع دیده باشند. حتی این که جمیع اطراف رودخانه را گردش می نمایند. در بغداد، دزدها اجماع نموده به خانه های مردم می ریزند و مایملک آن خانه را می برند و قتل نفس از اهالی آنجا می نمایند، و حتی المقدور علاوه بر آنچه می برند، مابقی هر چه هست، از قبیل فروش و رخوت، همه را آتش می زنند. در همه خانه ها، شب ها به طور قراولی مشغول کشیک هستند، و اهالی همیشه در تزلزل و اضطراب می باشند؛ و سبب این قسم عداوت های عذیده، محتمل است که هر دو مشایخ منتفک باشند که طایفه اعراب را وادار به این قسم حرکات شنیعه می نمایند. حامی یکی از این مشایخ عبدی پاشا می باشد، و حامی دیگری ماشوک (ممشوق) پاشا می باشد که در خود بصره سکونت دارد. شیخ اولی را که حامی او عبدی پاشاست مغلولاً به طرف بغداد بردند. دایی او از کاظمین بیرون آمده به قرار ده هزار اعراب از طایفه عنیزه و شمر جمع کرده برای جنگ و جدال به طرف شیخ منتفک می رود.

قلعه بندر بوشهر را تازه ساخته بودند و او را موسوم به ناصریه نموده بودند؛ و این قلعه را برای این بنا نموده‌اند که محل محافظت اسب‌های بندرگاه بوده باشد؛ و در سنه هزار و پنجاه عیسوی، زمان توقف ما، این قلعه را بنا نموده بودند. از قراری که ذکر می‌نمودند، دولت ایران فرموده بود در اهواز نیشکر به عمل بیاورند و در ایام قدیم، در این صفحات نیشکر به عمل می‌آمد، و به لفظ قدیم ایران، این نیشکر را خوز می‌نامیدند و از این بابت کل آن صفحات را خوزستان می‌نامیدند.

ملخ در شهر شیراز و بوشهر غله را کلیتاً ضایع نموده بود، لهذا نان را از بصره به محمره می‌آوردند، و جو به قسمی قیمت پیدا نمود که دو مساوی ۲ قیمت اول گردید.

نی تکرس، گمی است که از محمره به بصره سه ساعت می‌رود.

از محمره به شوشتر و دزفول از راه نهر هاشم و شوش

در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و يك عيسوی در ششم ماه آوریل، از محمره عازم شدیم. از محمره الی راه والی در پنج ساعت و پانزده دقیقه رسیدیم. در نزدیکی امامزاده آثاری پیدا بود که قدیم در آنجا ساکن بوده‌اند، و از قراری که حاجی شیخ جابر می‌گفت، قبیلۀ چپ، در زمانی، در این محل سکنی داشتند. سال گذشته در این مکان، دو رأس اسب را، که مال سربازهای ایران بوده است، شیر طعمه خود نموده بود. وقتی که ما نزدیک آن مکان آمدیم در نزدیکی امامزاده، آثار پنجه را در روی زمین ملاحظه کردیم و از اینجا به نهر خمیلی در عرض سه ساعت و نیم طی مسافت نمودیم. این مکان نباتات بسیاری دارد، و جا به جا آب باران جمع شده است. این نهر از رودخانه کارون بیرون آمده جاری می‌گردد، و نزدیک تر از این نهر، به مسافت کمی، نهر دیگر دیده می‌شود. دهنة نهر خمیلی دیده می‌شود، لکن دهنة نهر دیگر، چندان نمودار نیست و دهنة هر دو این نهرها را خاک و خاشاک گرفته، به طوری که آب نمی‌تواند در آن دو نهر، جاری شود. نهر خمیلی به سمت رودخانه کارون می‌رود و بعد در بین راه، با نهر دربند اتصال می‌یابد، و از آنجا به طرف قصرها می‌رود، و در آنجا منشعب به چند شعبه می‌گردد.

در باب نهر خمیلی، حاجی شیخ جابر برای ما نقل کرد: وقتی که این نهر پر

از آب می‌شود، گمی‌ها از رودخانه کارون، از این نهر گذشته به شط‌العرب داخل می‌گردد؛ و آن وقت در آن فصل، محمره جزیره‌ای می‌ماند که از اطراف او آب‌های زیادی جاری بشود.

از نهر دوم، که نزدیکی خمیلی واقع بود، به امامزاده صباح، يك ساعت و پانزده دقیقه رسیدیم. این امامزاده در قرب رودخانه کارون و قصرها واقع است. اعراب چنان تصور می‌نمایند که این مسافت را چهار ساعته ممکن است طی نمایند. در این امامزاده، سید عربی را دیدیم که تولیت آن مکان را به عهده گرفته بود، و از قراری که می‌گفت، نخلستان صباح بسیار جای مقدسی است، و خرمای آن مکان به هیچ وجه دخلی به کسی ندارد. و می‌گفت، امسال باید دید که خرمای اینجا قسمت کی خواهد شد. من می‌برم یا این‌که طایفه اعراب. ما از آن شخص يك قدری خرما، یعنی يك هزاردینار خریدیم. سید متولی نقل می‌نمود که زمان سابق باغی در اینجا بود که انگور و پرتقال و لیموی زیادی از آن باغ به‌عمل می‌آمد. از راه والی الی اسماعیلیه، هفت ساعت و چهل و پنج دقیقه طی مسافت نمودیم، و حال این‌که چاروادارهای انگلیس‌ها در وقت عبور از این مکان از راه زیارت ابن‌علی رفته و راه را گم‌کرده تا اسماعیلیه دو ساعته طی مسافت نموده بودند. اعراب اینجا با شعور نیستند که به واسطه ستاره، مانند مکاری‌های بلاد دیگر، راه را پیدا نمایند، و بدین واسطه خیلی اتفاق می‌افتد که از جاده مستقیمه خارج شده و در بیابان بی آب و علف گرفتار شده به هلاکت می‌رسند. چنانچه از برای ما نیز چندین مرتبه این قسم اتفاق روی داد.

قریه اسماعیلیه در سمت راست رودخانه واقع است و منظر خیلی قشنگی دارد. در سمت چپ، امامزاده واقع است، و در نزدیکی امامزاده چند نخل خرما به‌طور کجی می‌باشد، و در سمت راست آنجا چند درخت چنار نیز دارد، و آثار مخروبه زیادی از آنجا پیداست. از قراری که شیخ آنجا می‌گفت، اهالی قریه مزبور یکصد خانوار می‌باشند، ولی به سیاح اکرانویچ گفته بودند که این قریه بیش از پنجاه خانوار ندارد؛ و از قراری که سیاح ریتر می‌نویسد، این مکان هفت صد نفر سکنه داشته است، و آنها نیز از قبیله چپ بوده‌اند. این طایفه چپ با طایفه منتفک عداوت کلی دارند. بدین واسطه مضایقه کردند که کسی را همراه ما نمایند. زیرا که از طایفه منتفک خیلی واهمه و خوف دارند و چنان تصور می‌کردند که بین راه،

طایفه منتفك ملحق به آنها شده نزاعی برپا بشود. حتی این که جرات نمی کنند که به سمت چپ رودخانه کارون بروند. وقتی که ما در آنجا متوقف بودیم، گمی بزرگی آمد، زایرین کربلا را همراه داشت از منزل گاهی که نزدیک رودخانه کارون بود، تا نهر هاشم هفت ساعته آمدیم. وقتی که از رودخانه کارون رد شده به رودخانه کرخه می رود، در بین راه آثار انهار زیادی دیده می شود که مخصوص برای محل اجرای آب در قدیم حفر نموده بودند که محصولات آنجا را مشروب نمایند. لکن این انهار عمیق نبود؛ زیرا که به واسطه طول زمان، باد و خاشاک آنها را پرکرده بود، و الآن مانند جاده ای می ماند که از آن عبور نشده باشد. از اینجا رفتیم به طرف کوه منجور، لکن به مسافت يك ساعت ونیم از پهلوی کوه منجور عبور نمودیم. در بین راه، دو امامزاده مغروبه ای به نظر رسید که در نزدیکی یکی از آن امامزاده ها اشجار خرما پدیدار بود. کوه منجور به رودخانه کرخه نزدیک تر است تا این که به رودخانه کارون. کوه مزبور تا رودخانه کارون چهار فرسخ مسافت دارد. لکن به رودخانه کرخه فقط دو فرسخ است. در پهلوی آن کوه، اعراب گله خود را از نهر هاشم عبور داده برای چرا می آورند. نزدیکی کوه مزبور، در بعضی امکنه، درخت های بزرگ برگ پهن دیده می شود، و مکان به مکان نیز نباتات فرح انگیز خوب ملاحظه می شود. خاصه در جایی که در فصل بهار به واسطه بارندگی آب زیاد جمع می شود؛ چنان که ما يك همچو جایی را در نزدیکی محمره ملاحظه نمودیم. مابین کوه منجور و رودخانه کارون و کرخه برای چرانیدن گوسفند، سبزه های بسیار فراوان می باشد، و بدین واسطه طایفه منتفك گله های گوسفند خود را مدام در آن مکان می چرانند. در اندك مدتی ما از شطالمقطوع عبور نمودیم. شطالمقطوع وسعت زیادی دارد، لکن خاک و ریگ آن محلی را که آب جاری بود، پر نموده بود. يك ساعت به نهر هاشم مانده، چند قطعه زمینی در آن صحرای مسطح به نظر ما رسید که محل زراعت فراوان بود.

سیاحان انگلیس شبانه از اینجا عبور نمودند، و به واسطه قبله نما جاده را پیدا نمودند و از راه رودخانه کرخه قدیم عبور کردند؛ و از این معلوم می شود، که آنها از طرف دست چپ آن راهی که ما می آمدیم، گذشته بودند و کسی را هادی خود قرار نداده بودند. ما همچنین بدون هادی و راهنما از این محل عبور کردیم. زیرا که راهنمایی که همراه بود، از ترس خود فرار نمود، چرا که می دانست

به واسطه کم کردن راه، اذیت و صدمه زیادی به او وارد خواهد شد، بدین واسطه که هم راه را کم کرده و هم وقت را نشناخته بود، از منزل ما را حرکت داده. چنان که همین اتفاق از برای سیاحان انگلیس روی داده بود؛ و سبب فرار این شخص آن بود که خود را از طایفه چپ می دانست، و از طایفه منتفک ترس و واهمه کلی داشت که مبادا در بین راه متلاقی شوند.

در دهم ماه آوریل، در نهر هاشم مکث نمودیم، در مکانی که خانلرمیرزا با سه هزار لشکر اردو زده بود. لشکر او يك فوج سوارنظام بودند، و مابقی که از طایفه بختیاری و لرها بودند شاهزاده مزبور برای این آمده بود که بند اهواز را تعمیر نمایند، و نیز سدی در نهر هاشم ببندد. آب باید به واسطه نهر اولی که تعمیر می شود، ظاهر گشته از اهواز به فلاحیه^۱ و نهر سفید و خمیلی رفته آنجا را مشروب سازد. لکن نهر هاشم فقط برای مشروب نمودن اراضی حویزه می باشد. حاجی شیخ جابر و شیخ فارس روزی از برای دیدن، به چادر ما آمدند. شیخ فارس رئیس قبیله چپ می باشد، عمائم بسیار قشنگی از شال بر سر خود گذارده بود، و پیراهن ابریشمی در بر نموده و عبای سیاه گلابتون دوزی نیز در دوش خود انداخته بود. در هنگام ورود آنها، در روی میز ما يك بطری شراب گذاره بود. به شیخ فارس تکلیف شد که از آن بطری چشیده و طعم او را ببیند. مشارالیه بدون مسامحه و اغماض، لاجرمه قدری آشامید، و قبل از خوردن می گفت: اگر من قدری میل کنم چه می شود؟ من در جواب او به شوخی گفتم: بعد از خوردن، عیال تو حامله شده پسری خواهد زایید. وقتی که من این حرف را به شیخ مزبور زدم، الی غیرالتهایه مطبوع طبع او واقع شد و خواهش نمود که این بطری را به خود او واگذار نمایم. معلوم است ممکن نبود تمرد قول شیخ بنمایم. بطری را بعینه واگذار نمودم. همین که گرفت، گفت امتحان خیلی خوب خواهم نمود و به تجربه خواهم رسانید. به فاصله ده ماه دیگر از این واقعه، در حویزه کاغذی از شیخ به من رسید و در آن کاغذ اظهار امتنان زیادی کرده بود که بعد از مداومت به این دواى شما به فاصله نه ماه دیگر خدا اولاد ذکورى به من مرحمت فرمود.

از نهر هاشم تا سید موسی، در هفت ساعت و بیست دقیقه رسیدیم. در بین

«راه، ما يك ماری را کشتیم که روی بدن او خال‌های قرمز داشت. از راه دیگر نیز ممکن است که به محل سیدموسی رفت و آن راه از راهی که ما آمدیم خیلی بهتر و سهل‌تر است، زیرا که در همه جا آب و علف فراوان است، و به علاوه جلگه‌های خیلی خوب به نظر می‌رسد. لکن این راه قدری دورتر از راه دیگر است، یعنی به فاصله يك ساعت در نزدیکی رودخانه کرخه، سقای کاروان انگلیس‌ها ماری را گرفته بود و با دست خود پشت گردن آن مار را پیچیده بود. لکن مار در کمال پیچ و خم، انگشت او را به زهر خود آلوده نموده بود، به طوری که فوراً سر آن شخص سقا به گردش در آمد و به زمین افتاد. حکیم حاذق آنجا به سروقت او آمده فوراً خونی از اعضای او گرفته و گفت دست‌خود را در میان لجن بگذار تا آسوده شوی. بعد از این عمل، آن شخص انگشتش خوب شد.

از کرخه به سید موسی، در بین راه، دو امام‌زادهٔ مخروبه با قریهٔ خرابه‌ای به نظر رسید. در نزدیکی سیدموسی انهار زیادی پر از آب دیده می‌شد، و قطعه زمین‌های زیادی را نیز غلهٔ فراوان کاشته بودند. سیدموسی قریه‌ای است که اعراب در آنجا چادر زده ساکن هستند؛ لکن به جهت شیخ خودشان، که سیدموسی است، خانهٔ محقری درست کرده‌اند و شیخ مزبور در آنجا سکنی دارد. سیدموسی مدت زمانی نیست که به اینجا آمده است. قبل از آمدن مشارالیه سید محمد در اینجا ساکن بود. سیدموسی به منزل ما آمد؛ ولی با عمامهٔ سبز متداولی خودشان که بر سر گذارده بود، وارد گردیده، و تعارفات لازمه از هر قبیل به عمل آمد.

اعراب شب‌ها را در زیر عبا لغت می‌خوانند. از سیدموسی تا شعاریات ام‌ات تمن — که اسم‌گذاری است از رودخانهٔ خبور یا شوور (به هردو لفظ تلفظ می‌شود و هردو، اسم يك رودخانه است) لکن این راه در کمال پیچ و خم به واسطهٔ نه‌رهایی که در نزدیکی رودخانهٔ شیور بود — آمدیم. بین راه، صحرای وسیعی دیدیم که برنج کاشته بودند، ولی محل شلتوک‌کاری در کمال وسعت به نظر می‌آمد. بعد از عبور از این صحرا، به فاصلهٔ دو ساعت، به خرابه‌های محل سید محمدی رسیدیم. بعد از گذشتن از خرابه‌ها، به فاصلهٔ سه ساعت از نه‌ر بزرگی عبور نمودیم. در اینجا اجزای ادارهٔ انگلیس يك خرگوش و يك روباهی را کشته بودند، و نیز يك گراز جنگلی را تعاقب نموده، لکن آن گراز از رودخانهٔ شوور، خود را در آب انداخته فرار نموده بودند. در کنار رودخانهٔ مزبور گور زیادی دیده می‌شد؛

و نیز به علاوه گله‌های مختلف‌اللون فراوان بود، تپه و بلندی بسیار داشت. از علایم و آثار معلوم می‌شد که در سابق این مکان محل سکونت بوده است. در وقت عبور نمودن از رودخانهٔ خبور، آب آن تا زیر شکم اسب می‌آمد. اعراب اینجا حروف کاف را به مثل حروف چ تلفظ می‌نمایند. مثلاً عالی‌گنیر را عالی‌چتیر می‌گویند. از شعاریات ام‌ات تمن در پنج ساعت ونیم به شوش رسیدیم. وقتی در بین راه با دقت ملاحظه می‌شود، پست و بلندی زیادی به نظر می‌رسد، و محتمل است که این تپه و بلندی‌ها، يك زمانی قریه بوده است. ستون‌های سنگی را که ادارهٔ انگلیس در شوش از زیر خاک پیدا کرده بودند، اعراب آنجا آن ستون‌ها را می‌شکستند. اطلاعاتی که جوادخان آقا، صاحب منزل ما در دزفول، برای ما نقل کرد، از قرار فصول ذیل است:

فصل اول - شهر دزفول در قدیم‌الایام در سمت چپ رودخانهٔ دز بنا شده بود، در جایی که حالا محمدعلی‌میرزا، بنایی را بانی گردیده است. این مکان تا به حال به اسم اولی‌خود، که رانش بود، موسوم است. در سمت چپ رودخانه‌یک عمارت و يك پلی بود، و در روی پل عمارتی بنا نموده بودند، و از آن عمارت و بنا، فقط دروازه‌ای باقی است؛ و نیز يك قسمتی از عمارت برپاست. آنجا را؟ حالا دزپول می‌نامند. بعدها در آنجا شهری بنا گردید، او را دزپول نامیدند. چون گاه‌گاهی حرف پ، ف خوانده می‌شود، لهذا دزپول را مبدل به دزفول نمودند. مثل اینکه اصطفهان را در ابتدا اصیپهان می‌نامیدند. وضع این شهر را در وقت طراحی، بنای آن به طرح کمان راست نموده است، و پلی را که در قدیم بنا نموده‌اند، به مناسبت آن شهر مثل تیری می‌ماند که در چو ف کمان قرار گرفته باشد.

فصل دوم - محل کونك، یا این‌که کهنك، در مابین دزفول و شوشتر واقع است.

فصل سوم - دکیان روم جایی است که در نزدیکی کونك واقع می‌باشد. شاه‌آباد نیز در آنجا وقوع دارد. اینجا را دکیان‌روم نامیده، به واسطهٔ این‌که امپراطور روم اسمش دستیان بود.

فصل چهارم - قلعهٔ شاهی مکانی است که در آنجا از قبیلهٔ لرها ساکنند. درخت‌های خرما نیز فراوان دارد. شلتوک خوبی زراعت شده بود. ولی او را برداشته بودند.

فصل پنجم - از جلگه صحرای دزفول، بختیاری‌ها به طرف اصفهان و بروجرد به ییلاقات رفته بودند.

فصل ششم - از شوشتر تا اصفهان، از روی کوه‌ها و جاده پیاده‌روی، پیاده پنج روزه به اصفهان می‌رود. از میان رودخانه دز، برای عبور نمودن پیاده، راهی نیست که بتوان از دزفول به طرف بروجرد رفت. لکن از روی کوه‌ها، با پیچ و خم زیاد عبور می‌نماید و گاه گاهی هم در وقت کم‌آبی از میان رودخانه‌های کوچک عبور می‌کنند.

فصل هفتم - والی حویزه، که موسوم به ملاهاشم است، در دزفول حبس می‌بود. پیش از این‌که او را برای تنبیه و مجازات به تهران روانه نمایند، مشارالیه به استدعای حصول اذن خود مستدعی گردید که: اگرچه می‌دانم مرا عمر به سر رسیده، لااقل اسب مرا بیاورند، که هم با آن حیوان وداع کرده و هم جولان آخری را نموده باشم. و در میان این ایوان گردش می‌کنم. اسب او را آوردند. مشارالیه سوار اسب مقصود خود گردید. به محض رسیدن پای او به رکاب، نهیبی بر آن اسب بی‌قیمت داده خود را به واسطه اسب به رودخانه دز انداخته راه فرار پیش گرفت، و از رودخانه گذشته از نظر ناپدید شد؛ و حال اینکه از محاذی ایوان تسالب رودخانه، بیست و چهار ذرع فاصله بود، ممکن نشد که او را دستگیر نمایند. این اسب را اسب وزنه می‌نامیدند.

عربی که از نجد آمده بود، این اسب را به والی دزفول فروخته بود به یک کیل طلا. وقتی که آن کیل را پر از طلا نموده و بدست عرب دادند، عرب مزبور به یک بهانه‌ای خود را به اسب رسانیده سوار آن مرکب راهوار گردیده از نظر غایب گردید. لکن بعد از سه روز به همان جا رجعت کرده اسب را تسلیم نمود و گفت هرگاه من می‌خواستم که این طلا را بدون این اسب به منزل برسانم، ممتنع بود، زیرا که قطاع‌الطریق در بین راه مرا لخت کرده بلکه جانم در معرض تلف بود. لهذا به توسط این اسب طلا را به منزل پرده و در مکانی دفن نموده آسوده خاطر برگشتم، و این اسب را برای شما برگردانیده و عذر ماضی را می‌خواهم. از نتایج آن اسب الآن در حویزه نزد حکام می‌باشد.

فصل هشتم - ذکر ظهور والیان حویزه. ششصد سال قبل از این، چند طایفه بی‌اسم و رسم از اعراب، در حویزه ساکن بودند، و همواره مابین آنها نزاع کلی

روی می‌داد. وقتی درویشی پیدا شده به یکی از این طایفه اظهار کشف و کرامات نمود که می‌شود زمانی که شما بر طوایف دیگر غلبه نمایید، و نیز چوبی را به‌طور نیاز به آن طایفه داد. بعد از این که طایفه مزبوره آن چوب را از درویش گرفتند، کم‌کم بروز و ظهور قوه و توانایی آنها بر طایفه دیگر ظاهر و هویدا گردید. به محض ظهور این امر و کشف این مسئله، که این طایفه بی‌پاوسر به دولت قوی رسیدند، با هم متفقاً گفتند که: باعث ثروت و مکنت ما چوبی است که درویش نیاز ما نموده است، بهتر آن است که او را آورده در سلسله دودمانی خود، رئیس و بزرگ خود قرار دهیم، و اقوال و افعال او را در کمال منت پذیرایی نماییم. لهذا درویش را آورده به ریاست آنجا برقرار نمودند؛ و والیان حویزه از توالد و تناسل آن درویش می‌باشند.

فصل نهم - قبل از فوت فتحعلیشاه مرحوم، یعنی شش سال قبل از وفات او، بند حویزه کلیتاً خراب و منهدم بود. و بدین واسطه شهر کلیتاً مانند خرابه گردید. تا زمانی که بند برقرار بود، اهل حویزه در عرض سال فقط مبلغ سی هزار تومان از بابت مالیات به دولت ایران می‌دادند.

فصل دهم - در زمان سابق، خوزستان به چهارده پارچه منقسم بود، و همه آن پارچه‌ها، از محالات و مضافات فارس بودند. و بعد يك پارچه از آن چهارده پارچه را مستثنی نموده، جزو عربستان نمودند.

فصل یازدهم - رامهرمز در عربستان واقع است و يك حاکم مخصوصی دارد که او را به لقب سلطانی ملقب ساخته‌اند.

فصل دوازدهم - بهبهان متعلق به خاک فارس.

فصل سیزدهم - در شهر شوشتر، در وسط آن، يك تپه‌ای واقع است که او را روم می‌نامیدند؛ و این اسم به جهت آن بدین تپه داده شده است، که در عهد شاپور، امپراطور روم، موسوم به ورلیان^۲، این خاک تپه را خود از اسلامبول آورده است.

فصل چهاردهم - چشمه نفت سفید، در مابین شوشتر و رامهرمز می‌باشد.

فصل پانزدهم - نه‌ری که در پهلوی رودخانه دز حفر کرده‌اند، این نهر از زمان شاپور مانده است. زیرا که خیال شاپور این بوده است که آب رودخانه دز را،

از این شهر جاری نموده، برای این‌که در وقت ساختن پل، عملیات آنجا برای آب معطلی نداشته باشد. این پل‌های عظیم شوشتر و دزفول، از زمان شاپور بنا شده و مانده است؛ و این هر دو پل را همان امپراطور روم موسوم به ورلیان به امداد و کمک یونانی‌هایی که اسیر شاپور بودند، ساخته‌اند.

فصل شانزدهم - زیرزمین‌ها و سردابه‌ها که در شهر شوشتر و دزفول حفر نموده‌اند، فقط از برای تابستان به کار می‌آید؛ و آنجا را موسوم به شمه‌دان نموده‌اند.

فصل هفدهم - جراره يك جانوری است كوچك و رنگ او نیز به زردی میل دارد، و نوعی از عقرب می‌باشد. در وقت راه رفتن دم او به روی زمین کشیده می‌شود، و از هر کجا که راه می‌رود، آن زمین را علامت رفتن خود قرار می‌دهد. این حیوانات در رامهرمز، چنان‌که زهر خود را به کسی بریزد، آنرا او را هلاک می‌نماید. در جاهای بلندی قوهٔ سمیت او کمتر می‌باشد. در منگوه ما به همین درد مبتلا شدیم. ولی آب نشادر باعث علاج درد ما گردید، یعنی سه ساعت بعد از عمل نمودن. می‌گویند يك وقتی شخص تاجری از هندوستان آمده بود، و مال‌التجارهٔ او جمیعاً شکرهای خوزستان بود که آنها را خریده انبار نموده بود. بعد از هفت سال دیگر، این شکرهای انباری، همه عقرب‌گردیده بود؛ و از آن زمان در خوزستان نیشکر به عمل نیاورده‌اند.

فصل هیجدهم - از دزفول الی بغداد، از راه پای پل و عمارات و مدین پنج روزه می‌روند.

فصل نوزدهم - ساکنین عمارات جمیعاً موسوم به بنی‌لام می‌باشند. پل دزفول را خیلی بد تعمیر کرده‌اند، به‌طوری که به چشمه‌های آنجا عوض آجر، تیرهای چندی از نخل خرما به کار برده‌اند. دیوار اطراف پل را از خشت درست نموده‌اند. آن تیرها جمیعاً به واسطهٔ امتداد زمان خم شده است، و آن دیوارهای خشتی نیزشکاف برداشته است. قیمت کلک حاضر در دزفول پانصد دینار می‌باشد.

مسافرت از دزفول به کرند

نوزدهم ماه آوریل به طرف کرند عزیمت کردیم. تاگذر بلارود، چهار ساعت ونیم طی مسافت نمودیم. از آنجا به فاصله يك ساعت ونیم دیگر به قلعه تازه صالح آباد رسیدیم، و از آنجا نیز يك ساعت ونیم دیگر طی مسافت کرده به قلعه کهنه صالح آباد رسیدیم. مسافت این دو قلعه قدیمه و جدیده سه ربع فرسخ می باشد. از لب بلارود راه هاجمیعا سنگلاخ و بلند و پست می باشد. گودال های زیادی دارد. جلگه شوش، از این راه، تا لب رودخانه بلارود می رود. آب آن گذر به زانو نمی رسد، و ماهی زیاد در آن آب می باشد. وسعت رودخانه مزبور از هشت ساجن الی ده ساجن بیشتر نیست.

پل مغروبه ای که در بین راه دیدیم، يك پایه دماغه دارد، در وسط رودخانه واقع بود. پایه دیگر نیز که مربع بود، در سمت چپ رودخانه به نظر رسید. پایه دیگر هم با يك چشمه که از سنگ های كوچك طاق زده بودند، در آنجا تکیه خود را به کوه داده بود، و از قراری که معلوم شد، این پل را در ابتدا، از این سنگ های كوچك ساخته بودند و آب رودخانه از شدت جریان، این سنگ های پایه پل را مانند مرمر مصفا و صیقلی نموده بود.

در سمت راست رودخانه، روی کوه، باقی پایه ها دیده می شد. در آنجا درخت های

کوچک و فور داشت که همه آنها گل‌های خیلی معطر داشتند. در اینجا شب آخر توقف ما بود که صدای شغال به گوش مامی رسید.

در بیستم ماه آوریل از پلارود عزیمت نموده چهار ساعت و نیم به رودخانه بادرویه رسیدیم. (این رودخانه را برای این بادرویه نامیده‌اند که همیشه درمقابل او باد می‌وزد.)

این راه از روی کوه‌ها به طرف قیلاب می‌رود. در میان این رودخانه آب‌های تلخ زیادی داخل می‌شود. در این دره، درخت‌های گل فراوان است، و از هر طرف دره از بالای کوه آب در جریان است. چند مکان است که راه عبور از آنجا کمال سختی را دارد. در رودخانه، ماهی فراوان دیده می‌شد. از اینجا تا رودخانه زال در سه ساعت مسافت طی کردیم، و از رودخانه زال تا قلعه رضا، يك ساعت و سی و پنج دقیقه رفتیم. در بین راه قلعه خرابه خیلی قشنگی را ملاحظه کردیم.

در میان دره مکان وسیعی نمایان بود که سی‌هزار قشون می‌توانست در آنجا مشغول جنگ شود. آب رودخانه زال بالاتر از زانو بود. یکی از سیاحان انگلیس موسوم به لف‌توس، در این رودخانه سنگی را پیدا کرده بود که جای پنجه شیر در آن سنگ نقش شده بود، وقت عبور ما از طرف آن مکان، طایفه سکوند از آنجا عبور می‌نمودند. مسافرت به طرف کردند از راه کوه تمار و سرمیل و بوانیچ و ریجاب و بابا یادگار و زرده و سرپل زهاب و دکان داود و خلوان و طاق کرا.

در پنجم ماه مه سنه هزار و هشتصد و پنجاه و يك

دره کردند

عیسوی، از هارون‌آباد به سمت کردند روانه شدیم.

از هارون‌آباد از میان دره يك ساعت می‌رود. بعد از آن کج کرده به طرف دره کردند داخل می‌گردد، و این دره چنان به نظر می‌رسد که با دره هارون‌آباد کمال مواصلت را داشته باشد. دره کردند بسیار جای باصفا و خیلی خوب به نظر رسید. به هر طرف که نظر و ملاحظه می‌گردد، از پهلوی این دره، جاده شارع عموم اهالی است. در این دره، تنگه بسیار نظیف و قشنگی و شوخی به نظر می‌رسد که در سمت راست او قریه‌ای واقع است. باغ انگور خوبی دارد. و آسیای فراوان نیز در آنجا بنا شده است. در جلگه این راه، معاذی این تنگه، کاروانسرای خیلی قشنگی با چند خانه ساختمان‌های چوبی می‌باشد. ساکنین آنجا همه کسرد و علی‌اللهی و داودی

می‌باشند. طایفه قره‌چی‌ها که آنها را در ایران من حیث المجموع کولی و غربال‌بند می‌نامند. بدان صفحه کوچیده، می‌روند. این کولی‌ها در میان خودشان رقاص و موزیک‌زن دارند، و همچنین آوازخوان هم از خود آنها در میان طایفه خودشان می‌باشد که در وقت ضرورت، آنها را به رقصیدن و آواز خواندن وامی‌دارند. اکثری از این طایفه سوزمانی می‌باشند، و بی‌عصمتی آنها اظهر من الشمس بر همه معلوم، بلکه خود آنها این فن شنیعه را در وقت تفاخر شعار خود می‌دانند. این طایفه کمال مماثلت را با زنهای رقاصه مشهوره مصر دارند. موضع هستند به همان سبک و رفتار آنها و وحشی‌گری و بی‌قاعدگی آنها، و نیز خلخال و دست‌بندهای آن طایفه انائیة مصریه مثل خلخال پاهای این سوزمانیها می‌باشد؛ و حرکات آنها در وقت رقص بمینها مثل حرکات انائیة مصریه است؛ زیرا که شنیده و دیده شده است که در وقت رقاصی چنان غنچ و دلال خود را به ظهور می‌رسانند که اهل مجلس و حضار را مایل به خود ساخته و به شهوات نفسانی آنها را وامی‌دارند. حتی این‌که به هیچ‌وجه مضایقه ندارند از این‌که مکشوف‌العوره بوده و مشغول رقاصی شوند. نیز خود را به جزیی وجه معینی، تسلیم شخص می‌نمایند. لکن این طایفه علی‌الظاهر از طایفه عیسویان اجتناب دارند، ولسی در خلوت به هیچ‌وجه احترازی نمی‌کنند، و در میان این طایفه مذکوره، اناث و ذکوراً، مردمانی یافت می‌شود که کمال وجاهت را دارند؛ ولی زنهای پیر آنها مثل زنهای قره‌چی مسکو می‌مانند، که شخص را از دیدن آنها چنان حالت تنفری دست می‌دهد که ممکن است بگویم دیدن ملك‌الموت بهتر از ملاقات آنهاست. فقط این پیرزنها در مجلس نشسته‌اند که مجلس را گرم کرده و رقاص‌ها را به صورت دایره و تنبک مشغول رقص سازند. جمیع آنها مایل به کشیدن تنباکو می‌باشند، و نیز مشروبات زیاد استعمال می‌نمایند. به قدری شرب می‌کنند که عقل آنها کلیتاً زایل می‌گردد. و اگر شخص بخواهد در عوض مرده، آنها را حرکت داده در میان تابوت بگذارند، از برای شخص ممکن، و آنها ابدأ ملتفت نخواهند شد.

ما رقص سوزمانی‌ها را در تنگه کردند، در نزدیکی چشمه‌آبی، ملاحظه کردیم. کردند در جای مرتفعی واقع شده است، و در دره آن مکان چادرنشین‌های اکراد می‌باشند آب آنجا به قدر کفاف زراعت آنها نمی‌باشد.

اگر چه نه‌های فراوان از تنگه محل مذکوره بیرون آمده از زیر دره جریان

دارد، لکن چون اراضی زرع و کشت آنها در جای مرتفعه واقع گردیده، لهذا این آب کفایت آن اراضی را مخصوصاً نمی‌کند. هوای آنجا سرد است، و این مکان برای چرانیدن گوسفند در فصل بهار و تابستان خیلی نافع می‌باشد. علف این صحرا معطر می‌باشد، و از این علف‌ها گز زیاد تحصیل می‌نمایند، و در آنجا کیک زیادی می‌باشد. در آن مکان اسب ما معطر گردید. از قراری که اکراد می‌گفتند، جهت معطر شدن اسب، مگس گردیده است، زیرا که مگس میل تامی با شیرینی آنجا، که گز باشد، دارد؛ و اظهار نمودند، در زمان بمیدی يك گله گوسفند، که عبارت از هفتاد رأس بوده باشد، به واسطه نیش تیز این مگس‌ها مرده‌اند.

سیزده روز قبل از عید نوروز در کردند طایفه علی‌اللهی عید شبانه داشتند، لکن باعث و تفصیل آن عید چیست، نمی‌دانم؛ و از اشخاصی تفصیل این عید را شنیدیم که خود آنها هم به رأی‌العین این تفصیل را به واقع ندیده بودند. در اینجا، یعنی در کردند، مدال زیادی پیدا می‌کنند که آنها از قبیل طلا و نقره و مس و مدال‌های رومی و مدال‌های مسلمان می‌باشد. در جایی که از این قبیل اشیاء زیاد پیدا می‌شد، پدر خان حالیه کردند قدغن کرد که آنجا را معدوم نمایند که این اشیاء مذکوره را دیگر احدی از آن مکان به دست نیاورد، و همین قسم پنهان و پوشیده بماند. نقل می‌کردند که در زیرزمین محل قدغن شده، اتاق‌های مرمر می‌باشد. ساکنین آنجا از قبیله گوران می‌باشند. وقتی که ما در آنجا متوقف بودیم، فوج کوران از تهران مرخص شده به ولایت خود آمده بودند، و آن سربازهای مراجعت کرده، فقط خدمتی که به آنها راجع کرده بودند، این بود که در محافظت و محارست محل ذهاب خود را مشغول دارند؛ زیرا که رئیس اتراک، که ساکن در سلیمانیه و موسوم به عزیزبیک بود، یعنی در خاک عثمانی، ممکن بود شورش و اغتشاشی برپا کرده و قطع طریق نماید. این سربازها، از قراری که در ذیل به تفصیل مذکور می‌شود، وارد ذهاب گردیدند. اول يك نفر توپچی، سوار شتری گردیده یا کیسه فشنگ تفنگ خود در جلو وارد گردید، و از عقب او بدون فاصله، دو عراده توپ، که شش اسب يك عراده را می‌کشیدند، با دو نفر سرباز وارد گردید. لباس فوج مختلف‌الوضع بود؛ و از عقب این‌ها، بیست و يك نفر شتر با بار و بنه و چرخ‌های عراده توپ که حمل نموده بودند، وارد شدند. پیاده نظام از راه بالادست عبور می‌نمودند، زیرا که در بین راه، در قریه کواره، سرنهنگ این فوج توقف

داشت. عبدالعلی خان کردی نقل می نمود که کربلایی علی خان، دو نفر را کشته بود، و مشارالیه در تحت تبعیت حاکم کرمانشاه، شاهزاده محمدعلی میرزا، بود. بعد از حصول اطلاع شاهزاده، معزى الیه محض تقاض خون آن دو نفر، امر فرمود تا کربلایی علی خان قاتل را، در عوض آن دو نفر، به قتل درآوردند. معینا کسان او را در دره کردند به دست آورده به واسطه يك لوله قره پینه، جان او را از کالبد بدن دور نمودند.

وقتی که کربلایی علی خان زخم گلوله بر او کارگر گردید و مرگت خود را برای العین دید، عطری خواست که بپوید، و بعد از پویدن آن عطر فوراً عزرائیل او را قبض روح نمود.

ایرانی ها می گویند که شخص در حالت احتضار، اگر بخواهد زود جان خود را از شدت عقوبت وارهاند، شیشه عطری را بپوید، به مجرد پویدن، مرغ جان او از مکتب هستی به عالم نیستی پرواز خواهد نمود.

شخصی موسوم به آریستارچی وارد کردند گردید، و از حادثات و اتفاقات سلیمانیه نقل می نمود که نمیک (نامق) پاشا شکست خورد، و لابد بود که از سلیمانیه، خود را خارج نماید و بقیه لشکر خود را به اسماعیل پاشا، که از اسلامبول به عنوان حکومت به سلیمانیه آمده بود، سپرد. الحال اسماعیل پاشا خود را، در حصن حصین، از دست عزیزبیک متحصن می بیند؛ و اسماعیل پاشا از این که لشکر زیادی ندارد، لهذا در سلیمانیه خود را مشغول تاخت و تاراج اموال مردم نموده است.

در خود بغداد نه پول زیاد می باشد و نه لشکر فراوان دیده می شود؛ و لشکری که فعلا در آنجا متوقف هستند، قریب بیست ماه است که به آنها مواجب نرسیده است. مدتی نیست که از شهر آناتولی دو باطالیان^۲ سرباز رسیده است. مداخل پاشای بغداد، سالی سی و هفت ملیون، که عبارت از هفتاد و چهار کرور پیاستر است، می باشد، ولی سه سال است در عوض سی و هفت ملیون، بیست و هفت ملیون دخل می آورد. در دو ساعت مسافت از کردند به سمت مشرق، منگی یافت گردید که آن منگ آتشکده گبرها بود، و آن منگ ترکیب مربعی داشت، و در هر طرف خود،

(۱) مقصود کارابین (تفنگ لوله کوتاه) است.

(۲) یعنی گردان.

صورت انسانی حجاری شده و منقش گردیده بود. این سنگترا را در محل مغروبه‌ای یافتند که در آنجا قریه بیمارخانه را می‌خواستند بنا نمایند. دو صورت دیگر که در آنجا یافته شده بود، ساکنین آن را شکسته، به اطراف بیابان انداختند. چون این قریه، در تنگه واقع شده بود، لهذا محل مغروبات آنجا کم به نظر می‌آمد، ولی از این محل گذشته، قریه‌های بزرگی به نظر می‌رسید.

بیست و نهم ماه مه به کوه نما رسیدیم. از قراری که عبدالعلی خان در باب این کوه نقل می‌نمود، لفظی را که به این کوه خطاب می‌نمایند، لفظ کردی می‌باشد، و معنی آن لفظ، یعنی نما، کوهی است که در جلو ایستاده است. در زمانی که بنای کعبه گردید، امر شده بود که از هر کوه و جبال معروف قطعه سنگی برداشته آورده به آنجا نصب نمایند. لهذا قطعه سنگی که از جبال سوم برداشته‌اند، این کوه کردند است که به جبال نما شهرت دارد. این خان ذکر می‌نمود که معنی نما به لفظ کردی مغاره را می‌نامند، و در حقیقت ما در بالای کوه مغاره‌ای دیدیم، و رفتیم آنجا را در کمال حوصله ملاحظه کردیم. از چادر که بیرون شدیم، وقت صبح بود. بعد از چهل و پنج دقیقه به رودخانه‌ای رسیدیم. از پشت آن رودخانه، به مسافت نیم فرسخ به طرف کوه می‌رود، و راه او خیلی بد است، لکن تطویلی ندارد؛ و بعد از طی این دو راه، داخل دره شدیم، و در آنجا چرای گله گاوها را دیدیم. از اینجا دو راه دارد: راه سمت چپ نزدیک و مسطح است، لکن بی‌آب و علف می‌باشد؛ و در راه سمت راست، چشمه پیدا می‌شود. از این راه، ما به قرار ربع ساعت سواره رفتیم. مابقی را در سه ربع ساعت پیاده طی کردیم. در بین راه گل‌های قشنگ و زیادی ملاحظه کردیم. بعضی از آنها مثل گل میخک سفید و قرمز مخلوط یکدیگر بود. کبک زیادی را به نظر آوردیم.

جملتان از منزل ما تا سر کوه نما، سه ساعت و نیم طول کشید. از سر کوه که پایین آمدیم، در دره چند نفر شیربان را ملاحظه نمودیم که با خود يك شیر بسیار ضعیفی داشتند که آن حیوان به هیچ وجه من‌الوجوه قادر بر حس و حرکت نبود، به قسمی که يك رأس گاو را آوردند که همراه او دعوا بیندازند، بازی نماید، ایداً آن شیر از جای خود حرکت ننمود. لکن این مسئله را هم می‌توان حمل به نجابت و تربیت او نمود. ما در آن وقت در جایی نشسته به تماشای آن شیر مشغول بودیم. بالاخره دیدیم که شیربان‌ها از پشت سر چند زخم مهلکی به سر حیوان

زده اند، و گاو را نیز از پشت سر شیر آورده می‌خواستند که آن حیوان با ضعف بنیه و عدم توانایی از پشت با گاو قوی جنگ نماید. باوجود این، آن حیوان شجاع به غیرت خود قبول ننموده روی خود را به طرف گاو آورده به یک حمله خود را بلند نموده، در روی کرده گاو گرفت و پشت گردن گاو را چسبیده چنان فشاری داد که خون از اطراف و جوانب گردن گاو به زمین می‌ریخت. گاو هرچه خواست که از دست آن شیر نجات بیابد، ممکن نشد. آخر الامر شیر را برداشته با خود در قریه به اطراف کوه‌ها می‌دوید. چون خون زیادی از گاو به زمین ریخت، آن حیوان بی‌حال شده به زمین افتاد، و چنان صدمه‌ای به او وارد آمد که فوراً جان بداد. رئیس اکراد، که در آنجاها چادر زده بودند، برای ما نقل می‌کرد که در وقت غروب آفتاب، بغداد جزوی نمودار می‌شود و باغات او نیز به نظر می‌آید، ولی قبه طلای امام موسی و کاظمین دیده نمی‌شود.

در سیزدهم ماه ژوئن در قریه کلن انگور به دست می‌آید، و می‌گویند که از کوه نعا، خرس‌های فراوان آمده در میان باغات دزدی می‌نمایند. ما چنین اتفاق را در همدان نیز شنیدیم که بارها در آنجا روی داده بود.

اخبار وبا و باد سام

از حکیم خانقین خبر رسید که در بصره وبا تمام شد؛ لکن تا وقتی که وجود داشت ششصد نفر را به

دست ملك الموت سپرد؛ و پاشای بصره نیز گریخته است؛ و وبا نیز در بلوکات سوق شیوخ می‌باشد. حکیم اطلاع دیگری هم که داده بود، این بود که باد سام چند نفری را در بین راه، در صحراء به هلاکت رسانیده است.

آدمی را که ما برای اطلاع از امری به جایی فرستاده بودیم، در نزدیکی بمقوبه به این باد گرفتار گردیده و چهار روز ناخوش‌خوابیده بود. از تهران دو فوج دیگر از افواج کردند به ولایت خود مراجعت کرده‌اند، و بعد از چند ماه خدمت در این‌جا، یعنی در ولایت خود، متوقف هستند، تا مادامی که دولت آنها را احضار فرماید.

به فوج گوران تفنگ‌های انگلیسی داده شد؛ و این تفنگ‌هایی بود که در زمان محمدشاه از انگلیس ده هزار لوله خواسته بودند، لکن وصول این ده هزار تفنگ در عصر و زمان جلوس ناصرالدین‌شاه گردید. خبر رسید که شاه ایران،

در پانزدهم ماه رمضان، از سلطان آباد و بروجرد و گلپایگان و کمره و خوانسار به طرف اصفهان تشریف فرما گردیده اند.

شانزدهم ماه ژوئن سنه هزار و هشتصد و پنجاه و یک، در ساعت شش و نیم عصر، آفتاب به طور مناصفت گرفته شد. لکن به فاصله ربع ساعت انکساف آفتاب برطرف گردیده و خورشید عالم تاب، خود را در پشت کوه نما رسانیده غروب کرد. یعنی اعتلای آفتاب در بعضی نقاط جبال مرتفعه دیده می شد.

هیجدهم ماه ژوئن، در شب عید رمضان، آسمان را ابر احاطه نموده بود. معینا کثرت نفوس ایرانی به واسطه چشم، ماه را تعاقب می نمایند؛ و رسم چنان است که تا ماه را نبینند، صبح آن روز عید نخواهند نمود.

از بابت وفور ناخوشی وبا در محمره، روزی می نفر می مردند؛ و از قراری که مذکور داشتند، در بصره ششصد و چهل نفر به این مرض مهلك مبتلا شده به دار باقی شتافتند؛ و عجالتاً این ناخوشی از شهر بصره رفع گردیده، و به طرف کربلا و حول و حوش آنجا سرایت نموده است.

تفصیل باد سام، که وکیل الدوله انگلیس مقیم خانقی (خانقین) از برای ما نقل نمود:

باد سام در خانقین بسیار شدت دارد. از ابتدای شروع تا چهل روز، همه روزه در وزیدن است. در ابتدا آثار او خیلی کم است، لکن از نیمه ماه که به آن طرف گذشت، کمال شدت را دارد، لکن در اواخر ماه، شدت خود را بیش از اول ماه به ظهور می رساند.

این باد دو فقره نمود دارد. فقره اول آن که باد نرمی است، که مثل بادهای متداوله از خارج، یعنی یا از پشت سر یا از پیش رو، به شخص می رسد، و این قسم باد مهلك نیست. مداوا و علاج او این است که شخص را فوراً در آب انداخته به جزیی زمانی به حال می آید. لکن فقره دوم آن این است که در طبیعت انسانی این باد در بطون مؤثر واقع می گردد، به نوعی که انسان را از حالت طبیعی خارج و مبتلا به مرض فوری می نماید. و این باد مذکور این است که انسان بی اطلاع، در وقت وزیدن باد، آن را فرو می برد، و به واسطه فرو بردن آن باد، اندرون شخص به شورش می آید، و مداوای آن این است که جمیع اعضاء و جوارح او را به گل آلوده می نمایند، و حتی المقدور او را به چیزهای بارو معالجه می نمایند، تا مدت

يك ماه كه کلیه آثار آن برطرف گردد، و مثل آن می ماند كه از رعد و برق صدمه كلی به او وارد آمده باشد؛ و چنانچه شخص را مواظبت ننمایند به فاصله ده پانزده دقیقه خواهد مرد؛ و اگر این باد به شكم میر بوزد، اثر و نتیجه آن فوراً مضمحل خواهد گردید، یعنی بدون مهلت او را می کشد.

در وقت باد سام، ایداً احدی از خانه بیرون نمی آید، مگر اینکه در وقت غروب آفتاب، كه می دانند دیگر باد نمی وزد، در صورت لزوم، به كوچه و بازار می روند. ولی به همان طوری كه اهالی آنجا می دانند كه به چه قسم باید خود را از اقسام باد حفظ نمود، محافظت می نمایند.

گوسفند و گاو زودتر از انسان مبتلا می شود. زیرا كه آن حیوان ها محافظ و محارسی جز چوپان بی دست و پا، کسی را ندارند؛ و گاهی اتفاق می افتد كه پنج شش رأس را فوراً مثل برگ خزان روی هم می ریزد. باد سام وقتی مضر واقع می شود كه مثل دود سیاهی شعله ور گردد، و هر قدر به سرعت به انسان بیچاره بخورد، لابد صدمه او زیادتر می باشد. در وقت نزدیک شدن این باد، هوا از گرد و غبار خود را آلوده می نماید، و مادامی كه این باد نگذرد، مثل شب ظلمانی دیده انسان همیشه تاریك و تار است.

در بیستم ماه ژوئن، كاروانی رسید كه از راه بغداد
عازم كربلا و نجف و مكه و مدینه بودند.

كاروان راه مكه

میرزا مهدی، منشی اداره انگلیس، در باب سفر مكه از راه خشکی و دریا، از شیراز می نویسد و تفصیل بیان می نماید. از نجف الی مدینه كاروان شانزده روزه می رود؛ ولی راهی است، موسوم به راه زبیده، كه از آنجا هفت روزه می رود، لكن اعراب آن راه را خراب و متروك نموده اند، به واسطه این كه كاروان از راه پیچ و خم رفته و همواره در زیر اطاعت آنها بوده پول زیادی از زایرین به دست بیاورند. راه زبیده بسیار راه خوبی بود، به قسمی كه ممكن بود در كمال سهولت عراده توپ را شخص حرکت بدهد؛ و در بین راه دیوار مطولی ساخته بودند كه كور هم ممكن بود به اعانت آن دیوار، خود را به جای مقصود برساند؛ و در بین راه همه جا چاه آب حفر شده بود.

زمانی ملایی می خواست كه خود را زوده مقصد برساند. اعراب به این امر راضی

شدند، لکن پول زیادی از او خواستند، و شرط کردند که چشم‌های ملا را بسته تا این‌که راه را به نظر نیاورده و تشخیص طرق نداده، فوراً او را در عرض شش روز به مدینه برسانند.

از مدینه الی مکه بیست روزه می‌رود. چهار منزل بسیار خوب است که در آن منازل باغات لیمو و پرتقال و غیره می‌باشد، و آب خیلی گوارایی نیز دارد. مابقی منازل نیز عیبی ندارد، آب زیادی دارد. ولی در مابین مدینه و نجف گاهی اتفاق می‌افتد که سه‌چهار روز بی‌آب می‌مانند. لهذا مشک‌های آب زیادی در زیر شکم شتر بسته و با خود در این منزل‌ها می‌برند. رئیس کاروان این راه فقط عبدالله نام عرب می‌باشد که او از اهل به خداست، و همیشه با ملازمان زیاد، یعنی یک‌هزار نفر آدم و پانصد نفر شتر حمل و نقل اهل حجاج می‌نماید. در روی هر شتری، دونفر از ملازمان با آلات حرب خود نشسته‌اند، و این دونفر پشت خود را به هم داده‌اند، به واسطه این‌که جلو و عقب را ملاحظه نمایند.

پیش‌خانه، که عبارت از یک‌صد نفر شتر باشد، همیشه قبل از حرکت کاروان نیم‌ساعت پیش حرکت می‌نماید. سیصد نفر شتر با ملازمان، در تعاقب یک‌صد نفر جلو می‌روند، و یک‌صد نفر دیگر نیز از عقب آنها روانه می‌شوند. عبدالله در عرض سال، هشتاد هزار تومان از این باب عایدی دارد. کرایه‌ای که از زائرین می‌گیرد، از یک‌صد الی پانصد تومان کمتر نمی‌باشد.

زوار فقیر در بین راه به واسطه پریشانی و استیصال زیاد تلف می‌شوند. اگرچه به امر پیامبر کمک حمیتی به آنها خواهد شد، لکن یک‌وقت اتفاق می‌افتد که چندی از نفوس از باب عدم آذوقه و آب به هلاکت می‌رسند. در مدینه آب‌خوبی است که زبیده از محل بعیدی آورده است. قبر پیامبر در زیر گنبد طلا واقع است که در تمام ستون‌های آن حرم جمیعاً جواهرات بی‌قیمت و گران‌بها نصب نموده‌اند. سه عدد از آن ستون‌ها جمیعاً از طلای احمر می‌باشد، و مابقی از مس نقاشی شده است. سر ستون‌ها در هر یکی از آنها یک برلیان درشت و سه مروارید، که به بزرگی یک مشت می‌باشد، نصب شده است. نزدیکی قبر حضرت خاتم، قبر عمر و ابوبکر واقع است، لکن عثمان از شهر خارج دفن شده است. ذکر تفصیل مکه معظمه:

در مکه، به محض ورود، حضرات حجاج جمیعاً به طرف حجرالاسود می‌روند.

لکن در وقت دخول حیاط آن خانه، باید از چند پله بالا بروند تا خود را به حجر-الاسود برسانند. چهلویک درب دارد که از آن درها داخل خانه می‌شوند. روی دیوارها جمیعاً مخمل سیاه کشیده‌اند.

حجرالاسود را در وسط خانه کعبه، در روی تختی گذارده‌اند.

عرفه را ایرانی‌ها روزی می‌دانند که حضرت آدم حوا را ملاقات نموده و به وصال او رسید، و یک‌روز بعد از عرفه را عید قربان می‌نامند.

اول ماه او ۲ از بغداد خبر رسید که حاجی شیخ-دنباله جریان سفر جابر، به واسطه ناخوشی و بآ، فوت نمود. میرزامهدی

هم که تازه وارد گردیده بود، او نیز مصدق این اطلاع گردید. یک روز قبل، جسد یک نفر از ساکنین کرند را وارد شهر نمودند. اهالی خانقین حمله به کاروانی که از کربلا آمده بودند، نموده، ولی اهل کرند آنها را کتک زده برگردانیده بودند؛ و در بین این نزاع از اهل کرند یک نفر کشته و مقتول گردیده بود. به واسطه این قتل، در مابین اهالی، عداوت تامه حاصل گردید؛ و در این نزاع و دعوا نیز یک نفر از اهالی خانقین به قتل آمده، لهذا اهالی خانقین دوفسر بی‌گناه را، که از این واقعه اطلاع نداشتند و در میان این نزاع نبودند، گرفته و در میان تخت کشیده یکی از آنها را مقتول نمودند؛ و این دوفسر، که یکی از آنها به قتل آمد و دیگری را گردید، از اهل کرند بودند.

میرزا مهدی نقل می‌کرد که یکی از سه برادران والی پشت‌کوه، عازم تهران شد. وقتی که مشارالیه در بین راه بود، به دارالخلافه اطلاع داده شد که طایفه بختیاری کاروانی را که از اصفهان به بغداد می‌رفت، زده‌اند. از دولت چاپاری نزد خان فرستاده و حکم کردند که، اگر ممکن باشد، از عقب سارقین رفته و حتی-الامکان اموال مردم و اهل کاروان را گرفته مسترد دارد و سارقین را هم بگیرد. به محض رسیدن این خبر، خان مشارالیه، به اتفاق نوکرهای خود، آن سارقین را تعاقب کرده در چهارمحال به آنها رسید، و آنها را شکست داده اموال مسروقه را دریافت و به تهران آورده از نظر مبارک گذرانید. لهذا در عوض این خدمت، امر

همایونی شد که از صندوقخانه مبارکه او را مخلع گرانند؛ و نیز برحسب امر اعلی حضرت يك طاقه شال کشمیری در حق مشارالیه مرحمت گردید. وقتی که شاه در بروجرد بود، نه نفر از کدخدایان، لرها را در هاوه گرفته حبس نموده بودند. بعد از مراجعت شاه، شاهزاده خانلر میرزا، که حاکم آنجا بود، فرستاده که اموال آن نه نفر محبوس را برای او آورده تسلیم نمایند؛ لکن لرها نداده و لشکر شاهزاده را شکست عظیمی داده بودند، و از طرفین شصت نفر مقتول گردیده بودند. بعد از آن، حکم شد که تعداد نفوس لشکر را زیاد کرده، و حسب الامر الآن در هاوه جنگ است. در کرمانشاه چنان گرما شدت دارد، که سی سال همچو گرمایی ندیده بودند.

اطلاعات میرزا هادی،
منشی خان کنند

اطلاعاتی که میرزا هادی، منشی کردند، به ما اظهار نمود، از قرار فصول ذیل است:

فصل اول - وقتی که در این صفحات خبر فوت

محمدشاه انتشار یافت، رئیس قبیله کلهر در همان ساعت پانصد نفر سوار در دور و اطراف خود جمع کرده به طرف شهر زهاب حمله ور گردید، شهر را آتش زده و بازارها را جمیعاً تاراج نمود و گله گاو و گوسفند بسیاری از مردم آن شهر به غارت برد. کلیتاً خسارتی که به آن شهر وارد آمد، هشتاد هزار تومان تخمین نمودند.

فصل دوم - بعضی از طوایف کلهر و کوران در فصل زمستان می آیند به طرف خانقین و بعقوبه، که گله های گوسفند خود را بچرانند. زیرا که این طوایف ذخیره و تهیه از برای زمستان جمع آوری نمی نمایند.

فصل سیم - کوران را در بدو لفظ کبران می نامیدند. لکن از کثرت استعمال در این زمان کوران می گویند. و نیز در فرامین و ارقام به لفظ کوران ثبت است. قبیله کوران به چند قسمت منقسم اند: یکی زنجاری و دیگری کردی نامیده می شود. رؤسای طایفه زنجاری درگاهواره سکونت دارند، و آنها از دولت ایران زهاب را اجاره کرده اند و مدتی نمی باشد که رئیس حالیه آنجا از دولت ایران سنجاب را اجاره کرده است. و این طایفه در مابین گاهواره و کرمانشاه ساکن هستند.

فصل چهارم - قبیله کلهر نیز به چند قسمت منقسم می باشند. از جمله هارون آبادی و کیلانی و منصوری و غیره نامیده می شوند. کلیتاً به همه جهت چهارده

هزار خانوار می‌باشند. از جمله سنجابی چهار هزار خانوار است. زنجاری هفت هزار خانوار است. کرندی سه هزار خانوار است.

فصل پنجم - دولت ایران به پاشای (حاکم) زهاب سالی چهار هزار تومان مواجب می‌دهد.

فصل ششم - وقتی که محمدعلی میرزا در کرمانشاه حکومت داشت، خانزاده خانم، که حکومت هارون‌آباد را داشت، در مابین کرمانشاه و کرند، هنوز دختر بود؛ ولیکن در بعضی مسئله‌های لغویه که ظهیر حرکت آن خلاف و بی‌قاعده و باعث عدم سنگینی بود، متهم بود؛ و بدین واسطه مشارالیه را سوزمانی می‌نامیدند. مشارالیه رخت مردانه پوشیده، و در جلو قبیله خود، کاروان را لخت می‌نمودند. محمدعلی - میرزا در باب وجاهت و زبردستی این دختر خیلی تعریف شنیده بود، و چون از عهده حرکات خلاف و بی‌قاعده این زن بر نمی‌آمد، لهذا خواست او را به یک بهانه‌ای به دست آورد، جزو پردگیان^۴ خود محسوب دارد. لهذا از برای خواستگاری او تکلیفات و تعارفات مخصوصه فراهم آورده، به واسطه آدم خود نزد او فرستاده، فرستاده او نیز اظهار خواستگاری نمود. مشارالیه به این امر راضی گردید، اما طایفه کلهر به واسطه زبردستی شاهزاده محمدعلی میرزا، طالب این وصلت نگردیدند و به شاهزاده، به یک وضع مخفیانه، رسانیدند که این زن است و غیر پاکره می‌باشد، و به واسطه این حالت‌های غیرمطبوعه مناسبت این را ندارد که در جزو پردگیان جلالت محسوب شود. اگرچه این عروسی و وصلت قسمت نگردید، و طبع شاهزاده قبول ننمود، لکن ریاست قبیله کلهر را به خانم واگذار نمودند که تاکنون نیز مشغول اوامر و نواهی آنجا می‌باشد. زمانی زن، لشکر معتمدالدوله را شکست داد.

فصل هفتم - حاکم سنه ۵ به دولت ایران فقط شصت هزار تومان می‌دهد. مخارج چند نفر نوکرهای لازمه خود را هم به طور کفایت از دخل عایده خود می‌دهد. ولی وجه مالیات را فقط به مصرف مواجب و جیره سرباز می‌رساند، و به علاوه هم وظایف و مستمری ملاها و شاهزادگان و ارباب مناصب را می‌دهد، و بعد از وضع این رسومات، هشت هزار تومان به تهران می‌فرستد.

فصل هشتم - والی سنه از خانم کرمانشاه معتبرتر می‌باشد، زیرا که مشارالیه

(۴) یعنی اهل حرم.
(۵) همان سنندج است.

مالیات را يك صد و هفتاد هزار تومان به خزانه می‌رساند، و نیز به قدر مبلغ مذکوره، خود او نیز از بعضی راه‌ها مداخل می‌نماید. حاکم سنه صبیۀ فتح‌علیشاه می‌باشد که زوجۀ والی سابق کردستان بود. این دختر دو پسر داشت. یکی را که در جای پدر خود به حکومت منصوب نموده بودند، ابتدا اعتنایی به مادر خود نداشت. بعد از این که ناصرالدین‌شاه به تخت سلطنت متمکن گردید، مادر این پسر را نگاه داشته و امر نمودند که او را شبانه گرفته و به اردبیل بفرستند. برادر کوچک مشارالیه را به جای او در حکومت کردستان برقرار فرمودند.

به قرار دویست نفر سوزمانی در نزدیکی سنه ساکن هستند. آنها از برای خودشان خانه‌های چندی بنا نموده‌اند، و در ضمن نیز زرع و کشت هم می‌نمایند. زن‌هایشان به قسمی با عفت و عصمت می‌باشند که شوهرهای آنها در سر جاده همیشه منتظر ورود کاروان و غیره هستند که از سواره و پیاده و پیر و جوان هرکس طالب عمل شنیع باشد، برداشته نزد زن خود ببرند. و يك قیمت معینی هم از ده‌شاهی و پنج‌شاهی برای هرزنی مشخص نموده‌اند. به همین سبک و سیاق آن مخلوق بی‌عصمت بسر می‌برند. لفظ سوزمانی معنویت ندارد، لکن در ایران کسی را به این اسم موسوم می‌نمایند که شغل او در مجالس رقاصی و آوازه‌خوانی باشد، و زن‌های بی‌عصمت را هم به همین لقب خطاب می‌نمایند. (بعضی از ایرانیان لفظ سوزمانی را به این قسم توجیه کرده‌اند که سوء به عربی بد را می‌گویند. و زمان به لفظ ایرانی وقت را می‌خوانند. روی هم رفته سوزمانی گفته می‌شود) طایفۀ سوزمانی که در ملکی ساکن و برقرار گردیدند، علاوه بر این که ادای مالیات دیوانی نمایند، صاحب آن ملك و زمین حق از آنها می‌گیرد. هرگاه از شهر به جای دیگر حمل و نقل کنند و در آنجا مقیم شوند، از جزو سنه موضوع شده و مالیات آنها را حاکم همان محل دریافت می‌نماید. چنان که ما از این طایفه در خاک قصر شیرین دیدیم که موسوم به دمه (دم) بودند.

فصل نهم — در فارس شصت هزار خانوار از ایلات می‌باشند. که بعضی از آنها ساکن قراء هستند و برخی چادر نشین می‌باشند.

فصل دهم — قبیلهٔ ممسنی از همهٔ قبیله‌های بختیاری حرام‌زاده‌تر و سارق‌تر می‌باشند، به طوری که سایر قبایل از آنها واهمه دارند.

فصل یازدهم — طایفۀ قره‌گوزلو مابین خاک همدان و قزوین سکونت دارند.

فصل دوازدهم — در زمان محمدشاه، وقتی که می‌خواستند تعداد لشکر رامین

کنند و کم و زیاد و غایب و متوفی را بفهمند، فقط به ثبت مستوفیان دختر رجوع می نمودند. لکن در زمان ناصرالدین شاه کلیه افواج را محض این که اشتباهی در تعداد نفوس لشکر نشود، حضوراً سان دیده جیره و مواجب می دهند. لشکر ایران کلیتاً هفتاد و هفت فوج بودند. دو فوج بر افواج مذکور علاوه نمودند؛ و نیز هرفوجی هشتصد الی هزار نفر می باشند. سوارنظامی ایران قاعده کلی در دست ندارد، و جمیعاً سی هزار نفر می باشند. ولی بهترین از سواران مذکور اشخاصی هستند که در فارس ساکن هستند؛ بعد از آن، سواران بختیاری نیز خیلی زبردست و چابک و آزموده می باشند؛ و از آنها گذشته سوارهای خراسانی و بعد آذربایجانی می باشند. لکن در وقت ضرورت از برای آنها ممکن است که مضاعف از این افواج حاضر نمایند. توپخانه سبک ایرانی همیشه با شتر حمل و نقل می شود.

در هفتم ماه «او» ۶ در مابین قصر شیرین و سرپل، سه کاروان را طایفه جاف زده و اموال آنها را تماماً برده اند، و سارقین یکصد نفر سواره بوده اند، و شش بازار مال التجاره را برده اند.

در یازدهم ماه «او»، از بروجرد، میرزا جعفرخان اطلاعاتی عنوان نموده بود که ناخوشی وبا از محمره ششصد نفر هلاک نموده است؛ و در ضمن نیز پنجاه نفر از سربازان ایران با سرکرده خودشان، موسوم به تو شمال خان، در جزو هالکین بوده اند. در خصوص حاجی جاببر هیچ حرفی نبود. ناخوشی وبا در محمره از اشتداد افتاده است و روبه طایفه بادی نموده است، که در حوالی رودخانه کارون مسکن دارند، و از آن طایفه نیز چهارصد نفر کشته است. قاصد ما می گفت شهزاده - الدرم میرزا در هاوه از لرها شکست فاحشی خورده است. لرها شیبیخون به اردوی شاهزاده زده و دو عراده توپ نیز از اردو برده اند. خود شاهزاده اسبی سوار شده جان خود را از معرض هلاکت نجات داده، لرها لشکر شاهزاده را تا بیستون تعاقب نمودند. شاهزاده تا بروجرد وقت خود را مصروف جمع آوری لشکر نموده است.

دنباله راه

بیست و پنجم ماه «او» از منزل بیرون آمده یک ساعتی

به قریه تیرچیکا رسیدیم. در سمت راست او بنای

عالی ساخته شده بود، و این خانه مال خسروخان، مالک قریه مزبوره، است؛ و در

نزدیکی این عمارت، به واسطه کثرت آب و علف، ده تازهای بنا می کردند. بعد از يك ساعت و چهل و پنج دقیقه، از دره کردند داخل راه کوانه شدید. وقتی که ما رو به قریه کلین می رفتیم، کاروان ما از این راه عبور می نمود. خیلی راه خوب و آسوده می باشد. توپ و توپخانه را در کمال خوبی می توان حرکت داد، و سواره نیز می تواند از این جا عبور ننماید؛ و در این راه ممکن است از محل حرکت دشمن مخبر شد. بعد از کج کردن از این راه، از سمت راست راهی است که به قریه کلین و دیر می رود. از طرف چپ و راست رو به مندلی می رود. از روی کوه ها به قلعه دیک شکن می رود، و راهی هم دارد که به طرف جومرگت می رود. از سمت چپ، راه قدری طولانی است، و يك راهی است که از کنند، یعنی از دره آنجا، می آید و رو به امام می رود؛ و در این جا ما راه را کج کردیم. این جا راه بسیار مسطح است، و همه قسم لشکر را ممکن است از این جا حرکت داد. از کنند که بیرون می رود، راه سه شعبه می شود:

یکی این است که ما آمدیم؛ و دیگری از سمت مشرق است که به جومرگت می رود؛ سومی از قریه کاونسوار به کواره می رود. از این راه، انگلیس ها به کنند آمده اند. يك ساعت دیگر به هارون آباد رفته به شاه جاده کنند می رسد. مکان شمس علم دار ساختمان کوچکی است که از ریزه سنگ ساخته شده است. سقف او ریخته بود و در اندرون او قبری بود، و در روی آن هدیه های مختلف گذارده بودند. سنگ های کوچک و بزرگ مربع و مدور نیز در آنجا یافت می شود. سه قاشق چوبی و يك شاخه مولکن بی ثمر و يك سوزن و يك عدد ظرف بدل چینی شکسته بود. وقتی که داخل حیاط می شود، دیوار کوتاهی را از سنگ چیده اند، و در میان حیاط قبور زیادی بود که سنگ های زیاد در سر هر قبری خوابانیده بودند. به مسافت پنج دقیقه از مکان شمس علم دار تا منزل امروز ما طول کشید، و در بین راه آثار خرابه های چندی دیدیم.

از قرار اطلاعی که در ششم ماه سپتامبر از خانقین رسید، در آنجا ناخوشی وبا بروز و ظهور نموده است؛ و همچنین در حول وحوش آنجا و در میان کاروانی که از زیارت معاودت نموده بودند، این ناخوشی بود. در خانقین دو دفعه زلزله شدیدی روی داد. یکی در چهارم ماه سپتامبر، نزیک غروب؛ و یکی هم در پنجم ماه سپتامبر، بعد از طلوع آفتاب. نما از بغداد آمد و می گفت در وسط شهر بغداد ناخوشی وبا بروز کرده است؛ و او دیده بود شخصی را که به این ناخوشی مبتلا گشته و در روی پل بغداد مرده بود. سرعسکر نمیک (نامق) پاشا با لشکر خود، از بغداد رو به مندلی

می‌رفت، تا اعرابی را که در آنجا باعث فتنه و فساد گردیده و قریهٔ بلارود و غیره را تاراج نموده بودند، تدمیر و تنبیهی بسزا بدهد.

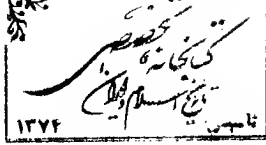
به سوی بوانیچ

در نهم ماه سپتامبر از کرند عزیمت بوانیچ نمودیم از درهٔ کرند، از محل عبور خودمان، گذشتیم. وسعت آن دره پنجاه ساجن بود، و هر دو طرف آن دره را کوه عظیمی احاطه نموده بود. خانه‌هایی که در آن دره بنا کرده بودند، به قسمی آن دره را تنگ نموده بود که یک سوار تنها به صعوبت از آنجا عبور می‌نمود؛ و لشکر پیاده نظام از هرجا ممکن نیست عبور کند؛ و آن درهٔ تنگ دو راه دارد که اگر آن دو راه را بگیرند، در نزدیکی آن رودخانه، از مکانی که رودخانهٔ کرند جاری می‌گردد، راه منشعب به دو شعبه می‌گردد. راه سمت راست به کوارک می‌رود و راه سمت چپ به طرف بوانیچ می‌رود. ما از راه بوانیچ رفتیم. این راه خیلی تنگ بود. اگرچه هر قدر این راه طی شود، فراز او قدم به قدم زیاده می‌گردد، لکن عبور نمودن از این راه به هیچ وجه اشکالی ندارد، آن قدر هم مانع از رفتن و عبور عابرین نمی‌باشد. در بین این راه، راه باریک دیگری ملاحظه می‌شود، که آن راه نیز به طرف بوانیچ می‌رود، لکن قدری دورتر و با پیچ و خم تر می‌باشد. راهی را که ما عبور نمودیم، کم کم به بالای کوه گذار ما افتاد، و از آنجا درهٔ وسیع خیلی باصفایی به نظر می‌آمد، و خیلی باروح دیده می‌شد، و از آنجا در سمت شمال مغربی و جنوب مشرقی، جبال کلان قاضی دیده می‌شود. بوانیچ اسم کل آن محالات است؛ و نیز چند قریه هم می‌باشد که واقع در درهٔ مزبوره است. لکن هیچ کدام از این قراء موسوم به بوانیچ نمی‌باشند. در سرایشی این کوه، آمدن خیلی سخت می‌باشد، و توپ چند از آنجا گذرانیدن ممکن نخواهد بود، مگر آن که به واسطهٔ طناب، آن توپ و غیره را به بالا و پایین بکشند. ساکنین بوانیچ از قبیلهٔ کورانی می‌باشند. آن دره کم آب است، ولی در فصل بهار سیلی می‌آید که به واسطهٔ آن سیل، از آن، رودخانهٔ زمکان^۷ به عمل می‌آید.

در فصل تابستان و زمستان اهالی آنجا به همان آب کمی که از میان دره می‌رود، اکتفا می‌نمایند؛ و آن آب نیز برای خود آنها و حیواناتشان کافی خواهد بود. کشت و زرع در آن محل دیم می‌باشد. خاک آنجا قرمز رنگ می‌باشد و گندم

(۷) در جغرافیای ایران تألیف مسعود کیهان ضمیمه ضبط شده است.

را با خوشه جمع کرده بودند؛ و در آنجا جز اراضی باغات به نظر نمی آمد، جز این که در نزدیکی چشمه ها، درختهای کوچک قلمه دیده می شد. خانه های قریه مزبوره چنان محکم ساخته شده است که در حقیقت حصن حصین و جای متین به نظر می آید؛ و در جلو خانه ها روزنه های چندی قرار داده اند که در وقت تیراندازی محل اعتمادی برای خود داشته باشند. طول این دره به قرار دو ساعت و نیم فاصله دارد. و نیز وسعت آن چهل و پنج دقیقه ملاحظه و فهمیده شده است. در سمت شمالی آن دره، کوه واله خو واقع است؛ و از این روی کوه ممکن است که به قلعه زنجیر برود، و این مسافت را ممکن است که در سه ساعت و یازده دقیقه طی نمود. از سمت مشرقی راهی است که به دره کوارک می رود. از سمت مغرب نیز کوه های متوسطه دیده می شود، و از آن کوه ها به خط مستقیم به ریجاب می رود. از سمت چپ او، راهی است که به طرف دره کردند می رود، و از آنجا از راه خاریر به سر میل می رسد. پس از این معلوم می شود که دره کردند و بوانیچ به واسطه سراه به یکدیگر اتصال دارند. راه اول از دره کردند می رود، ولی خیلی راه صعبی است؛ و دوم از خاریر، از راه پرپیچ و خم می رود، لکن این راه سهل تر می باشد؛ و سوم از سر میل می رود. این راه در کمال پیچ و خم است، لکن از جمیع راه های مزبوره سهل تر می باشد. ما از راه اول آمدیم، یعنی از کردند؛ و از منزل کردند تا منزل بوانیچ سه ساعت و نیم مسافت طی کردیم. دره سر میل بلندتر از دره های دیگر می باشد؛ و نیز به نظر همین قسم هم می آید. هوای بوانیچ در فصل تابستان سردتر از هوای کردند است؛ و از قراری که مسلمان ها می گویند، بوانیچ جزو بیلاقات محسوب می شود، و زمستان آن نیز سخت تر از کردند است. در فصلی که ما در آن مکان متوقف بودیم، برحسب وجوب و لزوم، مقتضی بود که آتش روشن نموده خود را از سرما محفوظ داریم. قلعه زنجیر و کردند، از کوارک بیلاقت تر می باشد، در دهم ماه سپتامبر، ما به ریجاب رفتیم. ریجاب لفظ کردی است و معنی فارسی آن ریزاب می باشد، به معنی آبریزختن. به قرار يك ساعت نجومی، ما از طرف صحرا عبور می نمودیم، و بعد از طی این مسافت به راه سهلی افتادیم که ضیق آن به تصور نمی آید؛ و از آن راه نیز يك ساعت و پانزده دقیقه راه رفته، تا آن جا که به سطح جبال مرتفعه آن مکان رسیدیم؛ و از کوه سرازیر شده به ریجاب وارد شدیم. از سر این کوه بلند، جبال حول و حوش آنجا در کمال خوبی به نظر می آمد. در زمانی که از سر کوه به پایین می آمدیم، يك سربالایی خیلی صعبی به نظر رسید که در وقت ضرورت



مسافرت از دزفول به کرند ۱۵۷

از آن محل ممکن نمی‌شود توپخانه را حرکت بدهند. از این راه گذشته، راه آنجا کم‌کم به سرازیری و تنگه ریجاب می‌رود؛ و در سمت راست و چپ این تنگه، جبال چندی است که ارتفاع زیادی دارد؛ و در پایین این کوه‌ها، قراء چندی به نظر می‌رسد که در کنار رودخانه بی‌آبی واقع و بنا شده است. لکن در فصل بهار، در وقت باریدن باران، آن رودخانه سیل کامل حاصل کرده و آب وافر از شدت سیل جاری می‌شود.

رودخانه الوند

بعد از چهار ساعت و نیم طی مسافت، به رودخانه الوند رسیدیم، و در آنجا منزل نمودیم. در آنجا چشمه گوارایی از زیر کوه جاری شده و از پهلوی چنارهای یک صد ساله عبور می‌نماید، و فوراً به واسطه این آب چند چشمه، رودخانه شدیدی جریان می‌یابد؛ ولی در شصت قدم فاصله از آن مکان، آن آب را کسی نمی‌بیند، و به زمین فرو می‌رود؛ و در اندک مسافتی آن آب باز از زیر زمین آفتابی شده سه مقابل از آب، که دو مقابل او مضاعف اولی گردیده، جاری می‌گردد. در لب رودخانه، قراء چندی واقع است؛ و کوه‌های حول و حوش، هر چند که شخص خود را نزدیک به آنها می‌نماید، ارتفاع آنها به نظر، زیاده از این می‌آید که در ابتدا، از راه دور، ملاحظه کرده بود. راه عبور در وقت رفتن، در کمال اشکال تصور و دیده شده است، و رودخانه کم‌کم شدت می‌یابد، زیرا که از چشمه‌های جبال اطراف آن جریان دارد. نزدیکی آن آب، آسیاب‌های چندی می‌باشد، و آب به شدت جاری می‌شود که ممکن است عرض او را ده ساجن اظهار نمایند. این تنگه، در وقت رفتن، غفلتاً به طرف چپ می‌پیچد؛ و کوه‌های اطراف آن، مانند دیواری می‌مانند؛ و کوهی در میان این کوه‌ها واقع بود، که سه هزار فوت در ارتفاع او تصدیق کرده، و انتهای سر آن کوه مرتفعه مثل ایوان حجاری شده، در کمال خوبی خم گردیده، و جوف او خالی بود. در وقت اتمام پیچ و خم این تنگه، قریه ریجاب نمودار گردید، و منظر خیلی خوبی داشت. این قریه یک صد خانوار سکنه و یک مسجد و یک مناره دارد. خانه‌های قریه مزبوره خیلی قشنگت، به وضع رعیتی، ساخته شده، لکن خرابه‌های زیادی دارد. ساکنین آن قریه در فصل تابستان به باغات می‌روند. بعد، راه به طرف پایین می‌رود؛ و راه هم طوری است که اطراف آن، دیوارهای مصنوعی ساخته شده است؛ و در وقت طی این مسافت پای شخص تا نزدیکی پل لغزش پیدا می‌نماید؛ و عرض این پل به قرار پانزده آرشین می‌باشد. بعد از این

پل، در اندك مسافتی، نیز پل دیگر واقع است؛ و رودخانه خیلی سریعی دارد؛ و در نزدیکی پل دوم، آب او از بلندی به پایین می‌ریزد، از روی هردو این پل‌ها خیلی مشکل است که شخص با اسب عبور نماید، و هر قدر شخص بدون ملاحظه فوراً عبور کند، بهتر است از این‌که ملاحظه نماید. در نزدیکی پل، کوه‌های واقعه آنجا خیلی ضیق‌الطرق می‌باشد، که فقط آب‌های جاری از آن عبور می‌نماید. و وسعت محل اجرای آب بیست و چهار آرشین می‌باشد.

در نزدیکی این پل، روی این کوه‌ها، نوشته ملاحظه شد. لکن از بی‌مبالاتی اهل آن مکان، معلوم نشد که چه نوشته شده است. اغلب کلمات او حـك شده و ریخته شده است. جزیی بالاتر از این خطوط حـك شده، بقیه خطی نمودار بود که از خط اول قدیم‌تر دانسته و فهمیده می‌شد؛ و از قراری که اهل آبادی نقل می‌نمودند، این خطوط حـك شده، به واسطه عدم فهم اطفال وحشی خود آنها بوده است.

گذشته از آن، قدری راه رفته، راه ضیق اول وسیع می‌شود؛ و در سمت راست، کوه‌های زیاد دیده می‌شود؛ و در سمت چپ، باغات نزدیکی رودخانه در کمال صفا به نظر می‌آید و منظره بسیار خوبی دارد. نیم ساعت دورتر از این مکان، راه وسعت یافته، و جلگه می‌شود؛ و در جای مسطح سنگلاخی، آثار خرابه‌ای دیده می‌شود؛ و همچنین قلعه و سنگ‌های حجاری شده و نه‌رهای آب و به علاوه گودالی، مانند خندق عمیقی، در يك سمت راه دیده می‌شود. در این‌جا ما چادر زدیم. در پایین چادرهای ما باغات و مرغزار و اراضی شلتوك‌کاری زیاد دیده می‌شد.

ریجاب از بوانیچ الی ریجاب، شش ساعت و پنج دقیقه طی

مسافت نمودیم. از جمله چهار ساعت را از راه‌های تنگ عبور نمودیم. از این تنگه ممکن نیست که قشون را حرکت بدهند، چـز این‌که قلت آنها معلوم و اسباب آنها به فراخور جمعیت بوده باشد.

یازدهم ماه سپتامبر در این‌جا اتراق نمودیم. چون ریجاب در اجاره خان بوانیچ بود، مانند يك میزبانی از ما پذیرایی خوبی نمود.

ریجاب جزو محالات کرمانشاه می‌باشد. ساکنین آنجا اهل تسنن هستند، لکن سکنه بوانیچ داودی هستند. فصل تابستان اینجا خیلی گرما شدت دارد. میوه‌جات فراوان است. از جمله درخت‌های سنجد و زردآلو و انگور و غیره فراوان

دارد. موهای انگور به طور ارتفاع، با درخت های میوه جات، خود را بالا کشیده و با شاخه های درخت ها تساوی دارد. قطر آن موها شش گره می باشد؛ و درخت انار نیز زیاد دیده می شود.

ما نهار را در نزدیکی پل دوم، موسوم به آب شرشر، صرف نمودیم. در آنجا قدری استراحت کردیم. ما شنیده بودیم که آب رودخانه الوند در نزدیکی چشمه های جاریه، برای خوردن نافع نیست. لکن قدری که راه طی نموده و از زیر سنگ ها جاری می شود، به واسطه بعد مسافت بسیار گوارا می شود. آب رودخانه جرم زیادی دارد، چنان که دو شاخه درخت را به ما نشان دادند که بیش از دوماه میان آب نمانده بود، و روی آن را جرم سفید رنگی مانند آهک گرفته بود. و از این جرم میان رودخانه لجن می شود. بعد به يك دیگر ملحق گشته مثل پارچه سنگی جوش می خورد؛ و از آن جرم های منجمد شده در دیوارهای باغ و کنار رودخانه سدی بنا می کنند که در هنگام سیل و طغیان آب مانع از خرابی آن محل می گردد. در وقت ما چند نفر، در وقت کم آبی، میان رودخانه ایستاده و آن ها را می شکستند که به مصرف سد محاذی رودخانه و دیوارهای باغات خود برسانند. رنگ آب خیلی صاف می باشد، خاصه در وقتی که خورشید می تابد. چنان به نظر می آید که رنگ آب مایل به سبزی است. در آن رودخانه از جنس ماهی قزل آلا وفور دارد؛ لکن در رودخانه کردند ماهی جنس دیگری می باشد. آب این رودخانه را، به واسطه انهار، برای شلتوک زار و بستان و باغات خود می برند. آب و هوای ریجاب هیچ وقت سالم نیست. بدین واسطه اهالی آنجا همواره مبتلای تب و لرز هستند؛ و اشخاصی که به ملاقات ما می آمدند، همگی، مبتلای مرضی بودند. لکن اهل آنجا و جاهت زیادی دارند، و خیلی خوش سیما و باترکیب می باشند. اکثری از آن ها را دیدیم که چشم های زاغی داشتند و صورت آن ها مثل صورت کورانی نمی ماند؛ و می توان آن ها را برحسب ظاهر مانند اهل اروپا دانست. سکنه آنجا در عوض کلاه گیس و عمامه های مولوی کوچک در سر دارند. در قدیم الایام ریجاب را دره تنگ می نامیدند؛ و تا زمان محمدعلی میرزا ریجاب متعلق به عثمانی بود. می گویند عثمانی ها ریجاب را به طایفه کوران فروختند، و نیز قلعه شاهی را هم به طایفه کلهر دادند. ریجاب علی الظاهر مانند قریه کلین می باشد. لکن قریه مزبور از ریجاب بهتر در انظار جلوه دارد. ما تنگه را ملاحظه کردیم، از جایی که رودخانه الوند

از وسط او گذشته به طرف صحرا می‌رود.

در مکانی که باغات و شلتوک‌زار تمام می‌شود، قدری دورتر از آن محل، رودخانه مزبور داخل تنگه می‌شود، که در وقت جریان از ابتدای تنگه مزبور چندان عمقی ندارد. ولی هر چند آب مزبور طی مسافت می‌نماید، متدرجا این تنگه به قدری عمیق می‌شود که عمق رودخانه مزبور تا چهار مقابل پل‌تنگ، بلکه بیشتر، تساوی پیدا می‌کند؛ لکن از پل‌تنگ وسیع‌تر می‌باشد. عرض تنگه مزبور يك صد ساجن به نظر رسیده است. طول این تنگه چندان نیست؛ لکن تخمین هم نمی‌توان نمود که میزان، صحیحی به دست بیاید؛ لکن عمق او بیش از پانصد فوت به نظر آمد. دیوارهای آن تنگه به طرف پایین مایل گردیده است، به طوری که ممکن است تا کنار تنگه نزدیک شده عمق او را از جایی که آب جریان دارد، ملاحظه نمود. لکن ممکن نخواهد بود که از آن مکان احدی خود را به خط مستقیم به پایین دره برساند، جز این که در میان این تنگه، در آنجا که آب داخل شده محل پیاده - روی می‌باشد، داخل گردیده عبور نماید، و آن وقت امکان دارد که به واسطه این آب، از آن راه تنگه، خود را به صحرا برساند. از بالا قدری از این راه تنگه دیده می‌شود، لکن به نظر من چنان رسید که فقط آهو و حیوانات دیگر از آنجا می‌توانند عبور نمایند، و چنان تصور نمودم که به واسطه عبور و مرور حیوانات وحشی این راه احداث شده باشد. لکن نقل نمودند از برای ما که این راه را پیاده رو می‌رود، زیرا که از قریه ریجاب، از این راه تنگه به صحرا رفتن نزدیکتر است از این که اطراف را طی نموده و به محل مقصود خود برسد. از بالا، این رودخانه مانند جوی بسیار کوچکی به نظر می‌آید. لاشخور در میان این تنگه در اطراف آسمان طواف نمود، لکن ما خیلی بلندتر از آن حیوان که در پرواز بود، واقع شده بودیم. این وضع تنگه محتمل است که به واسطه شدت زلزله، از یکدیگر جدا و متلاشی شده باشد. چنانچه این تنگه نبود، راه دیگری به نظر نمی‌رسید که از آن راه به طور سهولت عبور کرده به جایی برسند.

از آنجایی که از بوانیچ حرکت کرده آمدیم، دربین آن راه، راه‌های چند به نظر می‌رسد که از ریجاب به

به طرف پل زهاب

طرف پل زهاب می‌رود.

راه اول در دهنة تنگه‌ای که آب در آنجا جاری می‌گردد، از میان رودخانه محل عبور دارد، که از سمت چپ رودخانه، از محل بشیوه، که درمابین این رودخانه و جبال واقع است، هابر گردند. از این راه برای کاروان خیلی خوب است، لکن پیچ و خم زیادی دارد، و تا سرپل زهاب، به قرار ده فرسخ مسافت دارد. راه دوم از جایی می‌گذرد که آن مکان موسوم به پیر می‌باشد. بعد از آن، از پهلوی تنگه به طرف سرازیری دره می‌رود، و این سراسیمب خیلی اشکال دارد. برای بعد از آن، از پهلوی راست رودخانه، مجدداً سرازیر می‌گردد؛ و این سرازیری برای کاروان خیلی صعب و مشکل است؛ و نیز از برای حرکت دادن توپخانه خیلی مشکل است.

راه سوم مجدداً از راه پیر می‌رود؛ و آن راه متصل می‌گردد به راهی که از قریه زرده آمده به راه سرپل اتصال می‌یابد. در آنجا راه به سمت چپ میل کرده به يك سرازیری که از برای عبور کاروان و غیره امکان ندارد می‌رود، و داخل صحرا می‌شود؛ و این سراسیمب قطع نظر از این که از برای کاروان مشکل است، از برای حرکت دادن توپخانه به هیچ وجه من‌الوجه ممکن نخواهد بود.

راه چهارم از مکان پیر طواف نموده باز در قریه داخل می‌گردد که آن قریه موسوم به پیر می‌باشد. از آنجا یا به طرف پیر بابایادگار رفته، یا این که به طرف قریه زرده میل می‌نماید.

نقشه راه‌های سوم و چهارم را صاحب‌منصبان ما کشیده‌اند.

غیر از این چهار راه و پنجم راهی که از بوانیج می‌آید، باز دو راه تنگی دارد، که یکی از آن راه به میان طاق می‌رود، دیگری به طرف پیر بابایادگار. از راه تنگ که به میان طاق می‌رود همت‌علی‌نام، صاحب‌منصب ایرانی که درپیش ما بود، عبور نموده بعد از سه ساعت مراجعت کرده، و اظهار داشت که از این راه، کاروان به هیچ وجه من‌الوجه حرکت نمی‌کند.

در دوازدهم ماه سپتامبر از ریجاب حرکت کرده، روبه زرده و پیربابایادگار روانه شدیم. اگرانویج، که یکی از همراهان ما بود، از راه راست رفت، و از عقب او نیز کاروان ما حرکت نموده روانه گردید. ابتدا، به قرار بیست دقیقه از نزدیکی پیر عبور نمودیم، و از گذاری که در میان رودخانه بنا شده بود و خیلی سخت بود، او را گذارده از راه دیگری که خود می‌دانستیم، عبور نمودیم. پیر مرقوم در محلی

که خیلی مرتفع بود، واقع شده است، و به نظر جلوه و شکوه زیادی دارد. حول و حوش پیر قبور زیادی می باشد، و چند عدد از این سنگ های قبور را به طور مرسوم ایرانیان، مانند ستون علم کرده واداشته بودند، و این وضع را ایرانی ها دارند. به همین وضع مرقومه یا این که سنگ يك پارچه را در روی قبور وامی دارند، یا اینکه از آجر همچو هیکلی را ترتیب داده سفید کاری می نمایند. چندین درخت های کهن، از چنار و بلوط و غیره، پیر را در زیر سایه خود پناه داده بودند. این قسم درخت ها که در نزدیکی امامزاده ها واقع است، آنها را به واسطه شرافت محلی يك نوع احترام می نمایند، و شاخه ای که از آن درخت ها خشک شده و می ریزد و یا این که از بی آبی، درخت خشک می شود، احدی آنها را دست نمی زند. و احياناً اگر کسی آن درخت ها را از ریشه بیرون بیاورد، و یا این که شاخه او را بشکند، و یا درخت خشک را جمع کرده به خانه ببرد، معصیت کبیره از او صادر گردیده و آن شخص مستحق قتل می گردد.

درخت های توت را که تازه در آنجا کاشته بودند، بسیار باصفا و منظرخوشی داشت.

قریه زرده

از این جا، از روی دره و تپه، در سه ساعت مسافت؛

به قریه زرده می رسد. قریه مزبوره در دهنت تنگه

واقع است. پهلوی راه، کوره های آجرپزی به نظر می آید. در اواخر قریه، راه منشعب به چند شعبه می شود:

شعبه به خط مستقیم به زرده می رود. راه دیگر به سمت راست کج کرده، و داخل تنگه می گردد. ما از راه آخری عبور کردیم، یعنی از راه تنگه. این راه از میان تنگه، جزیی سربالایی دارد؛ و سنگلاخ زیادی دیده می شود که در وقت رفتن از روی آن سنگلاخ ها، پای شخص می لغزد، به طوری که مجبور می شود که پیاده برود. از سکنه زرده چند نفری با درویشی ما را راهنمایی می نمودند. در این وقت، در روی کوه، خطی به زبان ایرانی نوشته شده و به ما نشان دادند؛ و خیلی بدخط بود. در مقابل همین نوشته، در روی کوه، طرف مقابل، درویش طلسمی به ما نشان داد، و از پایین چنان به نظر می رسید که يك سنگ مدوری از روی کوه میل به غلطیدن دارد. بعد از آن، سنگی را در میان رودخانه به ما نشان داد که روی او کنده کاری

شده بود، یعنی در يك گوشه آن سنگ؛ و این احتمال می‌رود که از شدت زور آب یا اتفاق دیگر، این کنده‌کاری شده باشد. درویش گفت، روی این سنگ بابایادگار نماز می‌خوانده است، و این نقشه جای مهر او می‌باشد. سخن درویش به طول انجامید و اظهار نمود که خیلی بالاتر از این کوه، جایی حفر گردیده که طاقچه مانند می‌باشد، و فقط دو نفر در آن طاقچه می‌توانند نشست و برخاست کنند؛ و به عقیده مردم اینجا، خزانه و گنجی در آنجا پنهان کرده‌اند. ما چنان تصور می‌نمودیم که دیوارهای مصنوعی این تنگه راه بابایادگار را سد کرده، مع‌هذا امکان ندارد که از این طرف داخل در محل بابایادگار بشویم، و همچنین قلعه یزدجرد را ببینیم. بعد این راه از میان تنگه عمیقی عبور می‌نماید. اول از پهلوی رودخانه است، که در آنجا آسیاب چندی مرتب نموده‌اند. چند درخت انار و يك درخت چنار، که خیلی تعجب دارد، در آن محل یافت می‌گردد. پانزده دقیقه بعد از طی مسافت، این رودخانه از نظر مفقود می‌شود، و دوراه تنگی از اینجا جدا می‌گردد. یکی از سمت راست به ریجاب می‌رود؛ و دیگری از سمت چپ به بابایادگار می‌رود، و این راه بیابان بی‌آب و علف و بسیار مشکلی است. در تنگه هوا خیلی گرم بود. درخت‌های زیاد نیز داشت. بعد از این که داخل تنگه شدیم، يك ساعت دیگر، به محل وسیعی، که در بین راه واقع بود، رسیدیم. در اینجا، در جلو، سرازیری صعبی بود که از آنجا به طرف بابایادگار می‌رفت؛ و نیز از طرف بابایادگار به مغرب قلعه یزدجرد، که در روی کوهی واقع است، می‌رود؛ و در مقابل آن کوه، در کوه دیگر، آثار خرابی به نظر می‌آید؛ و از اینجا که شخص نظر می‌کند، جبال سلیمانیه، که در نزدیکی رودخانه شیروان واقع است، به‌طور خوبی از پشت زهاب و قصر شیرین به‌نظر می‌رسد.

بابایادگار

بابایادگار زیارتگاه است، و در میان يك دره قشنگی

واقع شده است. عمارت این زیارتگاه از سنگ بنا

شده و سفیدکاری هم نموده‌اند. وضع بنای او مربع است و گنبد کلاه‌درویشی نیز دارد. پیش از آن که داخل آنجا بشوند، میدان وسیعی دارد و دور او را با سنگ، دیواری کشیده‌اند. زمینش نیز سفیدکاری شده است.

زوار، قبل از این که داخل بابایادگار بشوند، در اطراف این میدان گاه به‌دو زانوی

خود باید طواف آن میدان نمایند، و بعد داخل زیارتگاه شوند. زیارتگاه درب کوچک پستی دارد، و يك اتاق تنگی نیز دارد، و روشنایی آن اتاق منحصر است به روشنایی آن يك در که در آنجا نصب نموده‌اند. در وسط اتاق، مقبره بابایادگار واقع است، و محجری نیز از برای آن قبر ترتیب داده‌اند. روی آن را با قالی‌کلفتی فرش نموده‌اند، و پارچه ابریشمی نیز دارد که قبر را محفوظ می‌دارد. هدیه‌ای که از برای امام‌زاده می‌آورند، وصله‌های کهنه می‌باشد، و سنگ‌های صورتی نیز با حلقه‌های مسی و غیره به عنوان هدیه پیش‌کش می‌آورند. ما چند دانه از آن هدیه‌ها به رسم یادگاری برداشتیم. یکی از همراهان ما می‌گفت که یکی از این چیزهایی که ما برای یادگاری برداشته بودیم، میوه‌ای است که قبل از طوفان حضرت نوح بوده است، و روی آن مثل پوست پولک مانند ماهی بود که تبدیل به سنگ یافته بود و مانند گردویی بود، و يك پارچه دیگر را می‌گفت که مثل تکه مرجان می‌باشد. تابوت (صندوق) بابایادگار از چوب درخت‌های هندوستان ساخته شده است. از قراری که اکراد اظهار می‌داشتند، این تابوت را شخص مقدسی، به واسطه شتر، از هندوستان فرستاده است. رنگ آن چوب مثل صندل و دارچینی‌رنگ بود. اطراف آن تابوت خطوط کنده‌کاری داشت. اطراف عمارت زیارتگاه درخت‌های بسیاری بود، از جمله چنارهای بسیار کهنه و درخت‌های بلوط و سه درخت قشنگ سرو بود. نزدیکی زیارتگاه چند خانه کوچکی برای مسکن دراویش قرار داده بودند. از آن دراویش ده نفر را در اینجا ملاقات نمودیم. از جمله یکی طباخ حاجی میرزا آقاسی، وزیر زمان دولت محمدشاهی، بود. در اینجا دراویش طبخ خوبی، که خیلی لذیذ و نقل داشت، در نزد ما آوردند، و بعد از ناهار، عسل بسیار ممتاز خوبی و انار خیلی اعلا برای ما آوردند.

به فاصله دوست قدم از زیارتگاه، چشمه آبی بیرون می‌آید و تمام قریه زرده را مشروب می‌سازد. این آب خیلی سالم و سبک می‌باشد. مثلاً از زهاب آمده از آنجا آب می‌بردند. زیرا که این آب از جمیع آبهای آن صفحه گواراتر و بهتر بود. این چشمه در محل خیلی خوبی واقع شده است، و از جایی که آب جاری می‌شود، در روی کوه، جایی را ایوان مانند حجاری کرده‌اند، و چنار بزرگی آن چشمه را در زیر سایه خود گرفته، روی چنار نوشته زیادی داشت. در پایین، از محلی که آب این چشمه جریان داشت، درخت‌های مختلف، از قبیل انار و چنار و

بلوت و میوه‌جات دیگر، بود.

راهی که از زیارتگاه به زرده می‌رود، در میان تنگه واقع شده است، و کوه‌های طرفین، مانند دیواری، آن تنگه را احاطه نموده است. مسافت مابین این دو جبال چند ساجن می‌باشد؛ و احتمال کلی می‌رود که در زمان ساسانیان این راه مخصوص درست شده باشد، و نیز گاه‌گاهی باعث برسد این طرق می‌شود؛ و این سد مابین قریه زرده و قلعه یزدجرد بسته می‌شد.

قلعه یزدجرد

غیر از راهی که از بابایادگار به زرده می‌رود، راه دیگر نیز می‌باشد که از بالای چندین جبال گذشته بدانجا می‌رود؛ و نیز از آنجا به طرف زهاب راهی دارد، و آن راه فقط از برای پیاده‌رو کوهستانی ممکن است که عبور و مرور نماید. راه زرده از پهلوی رودخانه می‌رود، و بعد از بیرون آمدن از تنگه، به سمت راست کج می‌شود و می‌رود پهلوی کوهی که در نزدیکی قلعه یزدجرد ساخته شده است.

در کوه، دو مغاره دیده می‌شود. ولی معلوم است که صنعت انسانی در آن به کار برده شده است. ساکنین آنجا می‌گویند که اینجا منزل دختر یزدجرد بوده است. از طرف پایین، آن مغاره راه دخول ندارد، جز این که از بالای قلعه مغروبه که شخص در کمال ترس و واهمه و به واسطه طناب و چیزهای دیگر برود. اهل کوهستان بدون طناب، در وقت رفتن آن مغاره، به سنگ‌های کوه چسبیده خود را بدانجا می‌رسانند. لکن همه آنها این جرأت را ندارند. بعد از این که از تنگه بیرون می‌آید، جایی است مسطح و در سمت راست، قریه زرده واقع است؛ و از بابایادگار تا به زرده، نیم ساعت مسافت دارد. از قریه‌ای که بی‌اسم است تا به زرده، یک فرسخ می‌باشد؛ و از ریجاب تا زرده، چهار ساعت و نیم طی مسافت کردیم.

سطح زمین زرده با کوه‌های اطراف بیابان را بند زرده می‌نامند. خرابه‌هایی که در باغات واقع بود، در وقت عصر، ما آنجا را ملاحظه کردیم؛ و به طوری که سیاح ریتز نوشته بود، همه بی‌عیب و نقص بود. در یک زمانی، این مکان بسیار محل محکم و خوبی بوده است. لکن حالا ممکن است که اردوی زیادی در آنجا فرود آمده و زهاب را با صفحات آنجا متصرف گردند. خاصه این که این مکان از برای قشون کثیرالعدد مکان بسیار خوش آب و هوای راحتی شمرده می‌شود، و در کمال

سهولت امکان دارد که در آنجا برای قشون مریضخانه‌های متعدد ساخته بشود. از زرده راهی دارد که از سمت راست، از راه سرازیری بسیار مشکلی، به طرف زهاب می‌رود. و نیز از راه دیگر، از سمت چپ، به اطراف ریجاب می‌رود، که از همان راه کاروان ما آمد.

در محل مرتفعی که قلعه یزدجرد بنا شده است، رولنسان این ارتفاع را دوهزار فوت بازدید کرده است، لکن به نظر من بیش از یک هزار و پانصد فوت نمی‌آید. برای این که قلعه یزدجرد را، که در روی کوهی واقع است، ببینیم، مجدداً ما به تنگه بابایادگار مراجعت کردیم.

از سطح بند زرده، وقتی که به این قلعه ملاحظه می‌شود، راه ممر آن کوه خیلی به نظر بعید می‌آید؛ زیرا که دیوارهای سنگی، که محیط آن قلعه گردیده، همه، مغروبه است. مگر این که گربه مانند، انسان پیاده صدمه کلی به خود راه داده بلکه از جان خود گذشته خود را بدان قلعه مغروبه مرتفعه برساند.

از سمت تنگه بابایادگار، راهی است که از آنجا ممکن است شخص به سهولت به قلعه مغروبه برود؛ و ما به یک طوری به بالای کوه رسیدیم، لکن از بالای آن مکان ممکن نشد که صفحات دیگر و اطراف آنجا را ملاحظه و گردش نماییم؛ زیرا که به غریبی در آن روز آسمان را احاطه داشت؛ و از این جا در کمال اشکال، نشیب و فراز رفته، تا این که، به یک نوعی، خود را نزدیک قلعه مغروبه رسانیدیم. مغروبه آنجا چندان به نظر نمی‌آمد، و از قراری که معلوم گردید، برجی در این جا بوده که به واسطه آن برج قلعه پایین را محافظت می‌نمودند. بعضی جاها نقداً دیوارهایش عیب نکرده است و همین طور برپاست؛ و نیز یک برج نیمه خرابه در آنجا واقع می‌باشد، و این برج تکیه به کوه بابایادگار داده بود. از بالای آن کوه یک میدان وسیعی نمودار می‌گردید، و دیوارهای برج، که رو به میدان بنا شده بود، جمیعاً خراب شده بود. اگرچه ممکن است که شخص خود را از برج آویخته به آن میدان وسیع برساند، لکن در کمال اضطراب و ترس زیاد این کار را باید بنماید. در این جا چند زیر زمین مسقف ملاحظه گردید. از قراری که اهالی اظهار داشتند، این امکان برای انبار یخ حفر شده که در فصل تابستان به کار اهل آن ولایت بیاید. زیرا که در روی آن کوه آب نیست، و می‌بایست یا این که از بابایادگار آب به اینجا آورده، و یا از قریه زرده ناگزیر آب آورده صرف نمایند؛ و این فقرات هم در وقت لزوم

و محاصره نمودن این برج، از برای آنها ممکن نخواهد بود. در میان این سنگ‌های بزرگ، که عمده مسئله این ساختمان برج بود، پارچه‌های آجر قدیم نیز یافت می‌شود، و احتمال دارد که این آجرها را برای سقف اندرون برج حاضر نموده باشند. از این‌جا ممکن است که نزدیک مفارهای، که مخصوصاً توی هم ساخته شده، به‌خانه دختر یزدجرد برود. لکن طوری مخوف و هولناک است که ما از رفتن آنجا صرف‌نظر نمودیم.

از راه قریه بی‌اسم مراجعت کردیم، و به‌راهی گرفتار شدیم، که عبور از آنجا بسیار مشکل بود، پیچ و خم زیادی داشت. سنگ‌های آن راه، مانند مرمر، سفید بود. این سرازیری از برای مال باردار، کمال اشکال را دارد، بلکه آن بار را به پایین رسانیدن امکان ندارد؛ زیرا که به‌واسطه پیچ و خم آن راه، پله قرار داده‌اند و ما این راه را در پانزده دقیقه طی کرده از بالا به‌پایین آمدیم. لکن به‌واسطه مال باردار خود لابد بودیم که از راه پیر برویم، که آن راه در نزدیکی ریجاب واقع و زودتر به‌منزل خواهد رسید.

سرازیری بند زرده مثل پله می‌ماند که از آنجا پایین

آمده به‌صحرای زهاب می‌رسد، که در نزدیکی رودخانه

صحرای زهاب

الوند واقع است. در سمت چپ رودخانه محال پشیوه واقع است. در سمت راست او، صحرای زهاب ملاحظه می‌شود. اگرچه در بین راه چند تپه حایل است که مانع از دیدن زهاب می‌گردد، لکن بعد از گذشتن از آن تپه‌ها، زهاب در کمال آسانی دیده می‌شود. در صحرای زهاب و در صفحات پشیوه، چادر نشین‌های طایفه کوران زیاد بودند که از قلعه زنجیر چندی بود که بدان‌جا نقل مکان نموده بودند؛ و نیز زمستان در آنجا توقف دارند، زیرا که خان طایفه کوران، که در کوراک متوقف است، زهاب را در اجازه خود دارد.

رودخانه الوند به‌چند شعبه منشعب می‌شود، و از آن چندین نهر مجزا گردیده که زراعت املاک آنجا را آب می‌دهند؛ و در آن زراعت‌گاه وقتی بود، که خرمن‌ها را جمعاً برداشته بودند. در نزدیکی این رودخانه، مکان به‌مکان، نیزار و باغات کوچک به‌نظر می‌آید؛ و از این‌جا، از راه راست، از روی تپه‌های کوچک عبور نموده به‌زهاب می‌رسد.

ما از سمت چپ، از پهلوی مرغزار، رفتیم؛ و نیز در آنجا نیزار زیاد دیده می‌شد. در این مکان طوایف چندی دیدم، که از رودخانه بدان صفحه عابر بودند، و آب رودخانه تا زانوی اسب‌ها می‌رسید؛ و از آنجا بیرون آمده به‌راه بغداد، که از کرمانشاه می‌آید، رسیدیم؛ و خود را به‌سر پل رسانیدم.

از قریه زرده تا قلعه مغروبه، در چهل و پنج دقیقه رسیدیم. از آنجا به قریه بی‌اسم، يك ساعت و پانزده دقیقه وارد گردیدیم. از قریه بی‌اسم به سرازیری، در چهل و پنج دقیقه رسیدیم. باز سرازیری دیگری پیش آمده، در سی دقیقه رسیدیم. از سرازیری دیگر تا چادرهای خود دو ساعت طی مسافت شد. از قریه زرده تا منزل پنج ساعت و پانزده دقیقه طول کشید. مکاری‌های ما نیز در همین مدت به منزل رسیدند. لکن تفاوت ما با مکاری‌ها این بود که ما از راه‌های سخت عبور نموده رسیدیم، و آنها از راه جاده مستقیمه آمده بودند.

در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و يك، در سرپل، توقف نمودیم. گرما تا به‌سی و دو درجه ونیم رسیده بود. رودخانه آنجا، مثل رودخانه ریجاب، از میان دو کوه جاری بود، عمق چندانی نداشت. ولی آب آنجا از راه عبور تا به‌زانو می‌رسید. در دو سمت رودخانه، در روی کوه، مثل رودخانه ریجاب، صورت‌های چندی جاری شده بود. صورت‌های سمت راست و چپ از بس ضایع و شکسته بود، تشخیص داده نمی‌شد. لکن در پهلوی او يك صورتی بود که از آن صورت چیزی بالنسبه فهمیده می‌شد که آن صورت و نوشته آن خط پهلوی است. جای دیگر، روی کوه، صورت شخصی کشیده شده بود که لباس کوتاهی پوشیده، و در دست خود چیزی داشت. آن چیز یا چوب و یا این که يك بسته دیگری به‌نظر می‌آمد. برای رفتن به آنجا، يك راه بسیار تنگی از کوه کنده بودند که در آنجا بروند؛ لکن ما نرفتیم، و روز دیگر از آنجا بیرون آمده به طرف دکان داود عازم شدیم.

دکان داود

از منزل تا قلعه شاهی، چهل دقیقه طی مسافت نمودیم. دکان داود در روی کوه واقع است که ارتفاع آن چهار ساجن می‌باشد، و این کوه به‌قرار پانصد فوت مرتفع است. مغاره دکان داود منظر خیلی قشنگی دارد. از بیرون سوراخ آن مغاره، به‌طوری به‌نظر می‌آید که يك آینه مربعی در آن نصب کرده باشند. که يك طرف او شکسته باشد. از اهالی

کردند دو نفر از روی کوه خشن آنجا بالا رفته‌اند. وقتی که ما از آنها جویا شدیم که به چه قسم از روی بی‌باکی و بی‌ترس بالا می‌روید، آنها در جواب گفتند که هرکس از روی ترس و واهمه از این کوه به این دکان برود، خیلی معصیت و گناه نموده است. وقتی که این اشخاص به بالا رسیدند، طنابی از آنجا آویخته رفیق سیم خود را باطناب بالا کشیدند. بعد از آن ما را و اکرانویج و چرچیل را به بالا بردند.

اهل کردند از قراری که در فوق ذکر شد، همه داودی می‌باشند؛ و از برای این مغاره تفصیل ذیل را محض اطلاع ما ذکر نمودند که این مغاره بسیار قدیم است؛ و در میدان‌گاهی که جلوی این مغاره است، دو ستون سنگی نمودار بود، و حالا فقط به واسطه شکسته شدن آن ستون، تکه‌های چندی در بالا باقی مانده است، و فقره هریک از ستون، نیم آرشین می‌باشد. درب این مغاره مانند درب مغاره‌های نقش رستم بود. یک سنگی مانند درب بود که به فراخور سوراخ آن مغاره ساخته و حجاری شده، بدان‌جا قرار داده بودند. و اطراف آن سنگ را گرفته بود که علامتی نداشته باشد؛ و احتمال دارد که در وقت باز کردن این مغاره، آن شکستی که در آن پیدا است، با این درب شکسته شده باشد. در اندرون این مغاره، اتاق بزرگی مسقف بود، و در سمت چپ او جایی قبرمانند به نظر می‌رسد که طول او سه آرشین بود. در وسط اتاق گودالی بود، مثل این‌که در آنجا جای قوطی بوده باشد. در آخرین اتاق، سوراخ کجی به نظر می‌آمد و چنان معلوم می‌شد که در وقت گذاردن قوطی، آن کجی حفاظ آن قوطی می‌گردید و او را غایب می‌نمود. قدری دورتر از آن، در اطراف دیوارها، دو سوراخ بود، و این سوراخ‌ها برای چراغ نبود. به طوری که سیاح رولنسان می‌نویسد، بلکه این سوراخ‌ها را برای آویختن پرده و گذاردن چوپ قرار داده بودند، زیرا که آن سوراخ‌ها چنان تنگ بود که گنجایش چراغ کوچک نیز نداشت. غیر از این تفصیلات مفصله، چیز دیگر به نظر ما نرسید. در سقف این اتاق، یک لانه‌ای، که آن لانه را از گل سنگی درست کرده بودند و خیلی هم سخت و محکم بود، به نظر می‌آمد؛ و محتمل است که مکان مزبوره جای چلچله باشد. روی کوه یک صورتی کشیده بودند که در دست خود یک بسته داشت؛ و پایین‌تر از او، در میان خاکستر، دندان بره‌ای را یافتیم که احتمال می‌رفت این بره را در آنجا قربانی کرده باشند

باز هم به سوی گرند

از نزدیکی دکان داود راهی است که به طرف کردند می رود، از این راه وقتی عبور می کنند که آب رودخانه الوند نزدیکی سر پل وفور داشته باشد؛ و از این رودخانه، یا از روی پل می گذرند یا این که گذاری پیدا کرده عبور می نمایند.

عصر آن روز را ما رفتیم که خرابه های حلوان را ملاحظه نماییم (حلوان جایی است نزدیکی زهاب). تا بقیه دیوارهای مخروطیه، که از پهلوی کوه رفتیم، سی دقیقه طول کشید. بعد از آن، از آنجا تا چشمه قره بولا، پانزده دقیقه طول کشید؛ و این چشمه، از قراری که سیاح ریتز نوشته بود، گوگرد دارد ولی ما در آن چیزی ندیدیم، حتی قدری از آن آب آشامیدیم، خیلی گوارا و آب شیرینی بود؛ و این آب در جایی که مانند دریاچه است، جمع شده و در آنجا جاری می گردد. قدری دورتر، در روی تپه، خرابه های زیادی دیده شد. راهنمای ما، که میرزای کردی بود و بیست سال قبل از این با پدر خود این صفحات را گردش نموده بود، در این مکان سنگ نوشته ای دیده بود، و می خواست آن سنگ را هم به ما نشان بدهد. لکن هر قدر جستجو کرده، پیدا نکرد، و می گفت یقین است اگر او را شکسته اند. يك سمت راست رودخانه الوند از آب بلندتر ایستاده است، لکن سمت چپ او با زمین مساوی بود و نیزار می باشد. و در این جا ما اردک زیادی دیدیم. از راه بغداد مراجعت نمودیم و از روی دیواری که کوتاه و مثل سنگری بود، عبور کردیم، و از آنجا به فاصله سی دقیقه مسافت طی کرده به دو کاروانسرا رسیدیم، که یکی از آنها خرابه بود. وقتی که به سمت چپ رودخانه آمدیم، از آنجا به بالای تپه مصنوعی رفتیم، و احتمال دارد که روی این تپه را وقتی برجی ساخته باشند. ارتفاع این تپه پانزده ساجن می باشد. سر تپه کنده شده است، و در آن مکان تکه های سنگ ریزه زیادی ریخته است. روی همین تپه، بیست روز قبل از این، یکی از ساکنین سر پل انگشتی طلایی با مهر ثبتی یافته بود، و این انگشتی را طوری ساخته بودند که دوا انگشت آدم در میان حلقه آن جا می گرفت. یهودی از دست او به دوازده هزار دینار ابتیاع نموده بود، و همان انگشتی را در خانقین هشت تومان به فروش رسانیده بودند. از برج که به طرف پایین میل نمودیم، از سمت راست رودخانه، به پلی رسیدیم. اگرچه آن پل خیلی خراب بود و بهیچ وجه دیواری نداشت، اما ممکن بود که به سهولت عبور کرد، زیرا که پل برجای خود محکم بود.

از سر پل به طرف کرند دو ساعت از جلگه می رود. بعد از آن داخل کوه ها می گردد. ما از سر پل دو ساعت و سی دقیقه طی مسافت نموده در نزدیکی کاروانسرای پای طاق منزل کردیم. این پای طاق مانند مغاره ای می ماند که از بیرون او را نقاشی نموده اند، و نیز در جلو او سنگ های بسیاری ریخته است، و آنها در میان طاق، در نزدیکی جاده، متفرق گردیده اند. در مقابل آن بقیه، بناهای دیگری دیده می شود، و احتمال دارد وقتی قراول خانه بوده است. از این راه فقط پیاده رو می تواند رود، و لکن مال باردار نمی تواند از این جا عبور نماید، زیرا که راه مسطح نمی باشد. گویا این ساختمان ها محض این بوده است که راهدار خانه باشد، برای این که در آنجا بارهای مردم را رسیدگی نموده، و نگذارند که بارها را بگریزانند. در پای طاق، در نقطه ای که ما منزل کرده بودیم، دو راه تنگی جدا می شود. یکی از آن راه ها فقط برای سواره است، نه این که از برای کاروان؛ و از آنجا به جاده عامه مستقیماً می رود. پیاده هایی که پست ما را می بردند، همیشه از این راه عبور می نمودند، و در وقت مراجعت، از روی کوه های قصر شیرین و خانقین رجعت می نمودند. برای این که اولاً این راه نزدیک بود، و ثانیاً از دست قطاع الطریق آنجاها ایمن بودند؛ و راه دیگر که تنگ بود، از قراری که اکراد می گفتند، راهی است که جز پرنده، احدی نمی تواند از آنجا عبور نماید.

در راه، به فاصله دو ساعت مسافت، باز راه تنگی، که همه آن سنگلاخ است، ملاحظه می شود. و از آن راه ممکن است که لشکر را حرکت داد، ولی باید آن قشون دو دو عبور نمایند. سواره فقط يك يك باید بگذرند. توپخانه نیز در کمال زحمت و سختی می تواند عبور نمود. در این راه چون تیپ های اشجار و خار زیاد روئیده شده است، راه را مسدود نموده؛ مع هذا ممکن است از برای کوهستانی که چنانکه میل داشته باشد، نگذارند احدی از این راه عبور و مرور نماید. در نصفه این راه، به مسافت يك ساعت از طاق، راه قدری وسعت پیدا کرده، و يك کاروانسرای، موسوم به میان تخت، در آنجا واقع است. اکراد آن کاروانسرا را میان جنگل نیز می نامند. نزدیکی کاروانسرا، دهی کردی واقع است؛ و در این جا، از جانب خان کرند، راهدارخانه بنا شده است؛ و در این جا هرکس به خاک عثمانی عبور نماید، باید تذکره ای درآورده و به نظر رئیس راهدارخانه برساند. از این جا، به يك ساعت مسافت، راه تنگ چنان وسیع می گردد که افواج در کمال آسانی می تواند

از آنجا عبور نماید. بعد از اندک مدتی این راه تنگت به دره کردند می افتد. راه های تنگی که از صحرای زهاب تا سر میل می آید و مسافت آنها به قرار چهار ساعت طول دارد، برای عبور نمودن لشکر ممکن نخواهد بود. در صورتی که در مقابل آنها لشکری باشد که آنها را از رفتن به واسطه شمشیر و تفنگ و غیره مانع گردد، و اگر طوری شد که به واسطه قوه و زور خود طرف مقابل را شکست داده عبور نموده و پیش رفتند، آن وقت امکان دارد که در وقت رسیدن به ابتدای دره کردند، در کمال سهولت و توانایی، مقصود خود را به عمل آورده و بر لشکر مقابل خود غالب و آنها را مغلوب نمایند.

از سر میل تا کردند، دو ساعت و پانزده دقیقه طی مسافت گردید. و از پای-طاق تا کردند، به همه جهت، شش ساعت طی مسافت شد.

ذکر مسافرت از کردند به کرمانشاه از اطراف و حوالی هارون آباد و ماهی دشت

بیست و سیم ماه سپتامبر از کردند عازم شدیم. از این جا تا به اواخر دره کردند، سه ساعته رسیدیم. بلندی زیاد و تپه های فراوان به قسمی است که ممکن است لشکر را به یک وضع مرتبی حرکت داد. بعد از آنکه از این پست و بلندی های زیاد عبور کردیم، دره هارون آباد در جلو است. در ابتدای آن دره، از سمت چپ، راهی است که به طرف دریاچه (سراب) نیلوفر می رود. مسافت از کردند به هارون آباد را در پنج ساعت و چهل و پنج دقیقه طی کردیم. اینجا ناخوشی وبا بود. تپه های مصنوعی زیاد دیدیم که مثل تپه های بغداد بود.

بیست و چهارم ماه سپتامبر از هارون آباد عزیمت ماهی دشت نمودیم. این مسافت شش ساعت و نیم طول کشید. در هارون آباد نهر بسیار بزرگی بود که آب این نهر از دریاچه (سراب) و چشمه نیلوفر می آمد. ما از روی پل این نهر عبور کردیم، و از وسط قریه هارون آباد گذشتیم. اهالی این قریه خیلی بی بضاعتند و بهیچ وجه، باغات در آنجا دیده نمی شد. شغل ساکنین آنجا قالی بافی است. کاروانسرای دارد که از هر حیث مانند کاروانسرای کردند می باشد. در خصوص سنگی که در روی آن خط یونانی نوشته شده بود، گفتند که مدتی است اکراد آن سنگ را پنهان کرده اند. بعد از آن، راه از پهلوی نهرها واقع است، و از سمت

چپ پیچیده از میان کوه‌ها می‌رود، و از سمت راست از راه مرغزار می‌رود. راهی که به طرف چپ می‌رود، درهٔ هارون‌آباد را به یک طرف می‌گذارد، و از جادهٔ دیگر می‌رود. از روی سنگری گذشتیم، و این سنگری بود که در زمان جنگ مابین ایران و عثمانی بسته شده بود. از این‌جا گذشته به طرف سربالایی کوه نعل‌شکن رسیدیم، و از سرکوه میل به سرازیری کردیم. در همین مکان لوطی‌هایی که شیر همراه خود داشتند و در کرند مهمان ما بودند، آنها را لخت کرده بودند. از این‌جا گذشته به سرازیری دیگری می‌رسد، و وارد دره‌ای می‌گردد، که اسمش معلوم نیست. و آن دره جای بی‌آب و علفی است. آثار کوچ کردن از این مکان ملاحظه شد. و از دور قلعه قاضی دیده می‌شود. عرض این دره یک ساعت مسافت می‌باشد. و در زیر تپه‌ها چشمه‌های فراوان است. بعد، از آنجا به راهدارخانه می‌رود. از راهدارخانه گذشته باز به چشمه رسیده، و از چشمه سرازیر شده، به صحرای ماهیدشت می‌رود. از این مکان، از طرف دست چپ، راهی است که به کوارک می‌رود، و اینجا را ممکن است که بگوییم جلگهٔ خیلی خوبی است؛ و در سمت چپ همین راه، قلعهٔ قاضی واقع است.

درهٔ ماهی‌دشت از سمت چپ، به جوان‌رود رفته و از سمت راست به طرف هلیلان

می‌رود.

بیست و پنجم ماه اکتبر از ماهی‌دشت عازم شده به طرف طاق‌بستان رفتیم. چون در کرمانشاه ناخوشی وبا بود، لهذا از میان شهر نرفته، از اطراف شهر، به طاق‌بستان وارد گردیدیم. اگرانویج، که یکی از همراهان ما بود، از بابت نقشه‌ای که برداشته بود، از جادهٔ عمومی عازم گردید. در مابین این دو راه، راه دیگری است که به تنگه می‌رسد. ما از میان دره به فاصلهٔ یک ساعت ونیم عبور نمودیم. رسیدیم به راه خیلی خوبی که از برای ما اظهار داشتند که از این راه به طرف کوارک هم می‌رود. در اواخر این دره راه دیگری است که به طرف سلیمانیه می‌رود. سرازیری و سرپایینی این دره خیلی سهل است. قریهٔ زیادی و آب فراوانی در این‌جا دیده می‌شود. بعد از آن، پست و بلندی تپه‌ها، به فاصلهٔ سه ساعت که از ماهی‌دشت خارج شده، جمیعاً بی‌آب می‌باشد. بعد از آن که داخل درهٔ کرمانشاه شدیم. از میان دو قریه عبور نمودیم، و از جانب رؤسای آن قریه چندین نفر به استقبال ما آمدند. از رودخانهٔ قره‌سو، از میان آب، گذری بود که از آنجا گذشتیم. و آب رودخانه تا

زانوی ما می‌رسید؛ و این گذرگاه در جنب قلعه‌ای واقع است که آن قلعه را صاحب-
منصبان اروپایی به جهت محمد علی میرزا درست کرده‌اند.

طاق‌بستان
از این‌جا به فاصله نیم ساعت دیگر، به طاق‌بستان
رسیده، و در آنجا منزل کردیم.

بیست و هفتم ماه سپتامبر، در آنجا ناهاری خوردیم، و بازی ورقی کردیم.
در جایی که در زیر صورت خسرو پرویز و فرهاد و شیرین ساکن بودیم، در وقت
ناهار، خوراک خیلی خوبی از ماهی‌های رودخانه قره‌سو به ما دادند. چند صورتی
به وضع صورت‌های قدیم و لباس‌های قدیم در نظر آوردیم، و از صورت‌های جدید
صورت شاهزاده محمد علی میرزا را ملاحظه کردیم که خود او فرداً در روی صندلی
نشسته بود. در عقب سراو پسرش، و در جلو او، وزیر با یک نفر خواجه ایستاده
بودند. در بالای سقف طاق، دو مکان شکسته ملاحظه شد که محتمل است در آنجا هم
صورتی بوده، به فاصله ربع چارک از این دو مکان، جایی که صورت محمد علی میرزا
و غیره بود، دیده شد. در نزدیکی خود کوه، دو مکان شکسته ملاحظه گردید که از
صورت‌های مذکوره به فاصله سه ذرع بلکه بیشتر فاصله داشت. در جلو آن کوه
مکانی را حجاری و صیقلی نموده بودند که معلوم بود می‌خواستند در آن مکان چیزی
بنویسند؛ و همچو مکانی هم در عقب این کوه ساخته بودند. در آنجا چند پله‌های
سنگی، در سمت راست چشمه، قرار داده بودند، که از آن پله‌ها به بام پشت طاق
می‌رفت. پله مزبور دو راه داشت. یکی به سمت راست رفته، و دیگری به سمت چپ.
پله‌های سمت راست نود و هفت پله بود، و پله‌های سمت چپ به بالای طاق می‌رفت.
لکن در آن پله پا گذاشتن و به طرف بالا رفتن کلیتاً کمال خطر را دارد. بالاتر از
پله‌های سمت راست، باید از روی کوه رفت، و این خیلی خطر دارد؛ و در حضور ما
دو نفر طفل بالا می‌رفتند. در کوهی که در آنجا طاق‌بستان واقع است، ارتفاع آن
به طور تخمین پانصد فوت به نظر آمد، لکن کوه جنبی آن در مقابل مرتفع است. در
نزدیکی چشمه سمت راست، باغ‌ویلی است. لکن چشمه سمت چپ از زیر چهار درخت
جریان دارد. در رودخانه دو صورت از سنگ حجاری شده، ایستاده است، ولی خیلی
بد حجاری کرده‌اند. روی آن صورت به هیچ وجه معلوم نبود، و سراو نیز خیلی
بی‌معنی. نزدیکی چادرما، باغی بود که در میان آن باغ اشجار چنار و موهای

انگور و درخت‌های گلابی و از هر قبیل میوه در آن مکان یافت می‌شد، و خیلی مکان خوبی بود. در بالای این چشمه‌ها، در روی کوه، دو مکان اتاق‌مانندی حجاری کرده‌اند که فاصله آنها از یکدیگر چند ساجن است. در وقت دخول یکی از آن اتاق‌ها سه‌صورت انسانی ملاحظه می‌شود، و از قراری که ذکر می‌نمایند یکی خسرو پرویز است، که در وسط کشیده شده است، و دوتای دیگر، که در سمت راست و چپ او کشیده‌اند، فرهاد و شیرین می‌باشند. در اتاق دیگر فقط صورت پادشاهی است که با نیزه خود در روی اسب نشسته، و این نیزه مثل چوب کلفتی می‌ماند که در روی شانه خود گذارده باشد. روی دیوارهای اطراف آن، از بالا به طرف پایین، در طول و عرض صورت‌های برجسته دیده می‌شود، و آن صورت‌ها محل شکارگاه خسرو پرویز می‌باشد. منجمله صور جانورهای زیاد، از قبیل گراز و شتر و فیل و شیر و روباه و غیره، در آن حجاری کرده‌اند؛ و این صورت‌ها در کمال امتیاز حجاری شده، و معلوم است که در این باب خیلی ساعی بوده، و اوقات صرف نموده‌اند.

بیست و هشتم ماه سپتامبر به مغاره گلی‌نو رفتیم، و گلی‌نو مغاره‌ای است که در کوه نعا واقع است. ابتدا از میان تنگه رفته و بعد به دره وسیعی افتادیم. راه خیلی خوبی بود، و یک ساعت و نیم سواره طی مسافت نمودیم. روبروی ما قریه کلش پیدا بود. از میان دره به سمت راست کج کرده و سه ربع ساعت راه، از میان سنگلاخ، پیاده، به نزدیکی آن مغاره رفتیم. محل دخول بسیار تنگ بود، و بعد خیلی سرازیری داشت. بعد از طی این سرازیری، راه وسعت می‌یابد، و در آنجا طاق مصنرعی ستون‌زده نمودار گردید. ستون اول در وقت دخول به قطر چهار ذرع و نیم بود، و طول او از زمین تا سقف بود. ستون دیگر در برابر ستون اول نصب شده بود، لکن از ستون اول کوچکتر بود و بلندی او یک ساجن و نیم بود. در وقت داخل شدن، این ستون به نظر جلوه ندارد. لکن وقتی که سی‌قدم از ستون مزبور دورتر می‌شود، و شخص در تماقب‌سر ملاحظه کرده و ستون را نگاه می‌کند، صورت‌های عجیب و غریب، که ذکر آن موجب تطویل است، به نظر می‌آید، از قبیل سرانسانی که ریش بلندی داشته، و پای بز و یک سر مو دارد، و یک صورت انسانی که در روی پا ایستاده و غیره.

تا به این‌جا روشنایی سی‌قدم فاصله از درب اتاق کفایت است. لکن هرچه شخص بیشتر می‌رود، لابد باید خود را حفظ کرده و در کمال اطمینان و امتنان

داخل تاریکی گردد؛ و از این جا ما متدرجاً در تاریکی از راه بدی به طرف پایین می رفتیم. بالاخره به نقطه ای رسیدیم که روشنایی چراغ در آنجا از برای ما خیلی واجب گردید. این مفاره کم کم تنگ شده، بالاخره به تنگه خیلی کوچکی منتهی شده، و در آنجا اتمام می یابد. طول این مفازه به طور تخمین می توانیم بگوییم پانصد قدم بود، و در بین راه پارچه های چینی و یک دندان حیوانی را یافتیم. احتمال دارد که این جا در وقت شورش و فساد خسرو پرویز، ملجأ و مأوی عیسویان بوده است.

ذکر بازار سلطانی

در خصوص بازار سلطانی ما نتوانستیم در این جا چیزی بفهمیم. همراهان ما ذکر نمودند که بازار سلطانی دوازده فرسخ دورتر از این مفاره است، و در آنجا الآن برف و یخ فراوانی می باشد. بازار سلطانی مانند گودالی است، و در میان گودال راه های بسیاری دارد؛ و در آنجا طایفه غربال بند ساکن می باشند، و آنها محض این که بازار را نشان کسی بدهند، پول زیادی می گیرند؛ و به علاوه محتمل است که حتی الامکان آدم را هم لغت نمایند؛ و این بازار در عقب کوه پرف (پرو) می باشد. از راهی که رفته و داخل مفاره شده بودیم، مراجعت کرده به مکانی رسیدیم که اسب های خود را در آن مکان گذاشته بودیم؛ و این گردش نیم ساعت طول کشید، و از راهی که رفته بودیم به چادرهای خود رجعت نمودیم.

مسافرت از کرمانشاه تا سنه، از طرف رازآور و قریه شاهخوانی و عصوله و کره و دوشان

بیست و نهم ماه سپتامبر از کرمانشاه به طرف سنندج عزیمت نمودیم. در کرمانشاه ناخوشی وبا قدری تخفیف داشت. تقریباً بیست نفر از این مرض مهلك تلف شده بودند. از پهلوی باغ گذشته و وارد نزدیکی بیشه قریه خسرو شدیم. به فاصله يك میدان اسب دورتر از شهر، سد مریمی واقع است، و يك طرف او چسبیده به کوه است؛ و از قراری که سیاح دیتر می نویسد، شاید که در آنجا يك زمانی باغ وحش بوده است. روی کوه زیارتگاه است. نزدیک آن زیارتگاه، قبرستانی واقع شده است. دو عدد سنگ مسطح بزرگ مرمر در آنجا افتاده است، که یکی سفید و دیگری گلی رنگ می باشد، و هر دو را در کمال خوبی و امتیاز خط نوشته و حجاری کرده اند. در عمارت زیارتگاه، مقبره سنگی ملاحظه شد که اطراف آن مقبره را گچ گرفته و در بالای او يك تخته سنگ مرمر خیلی خوب، بدون این که خطی در او نوشته باشند، گذاشته اند؛ و قطر آن سنگ يك گره و طول او نیم ذرع می باشد؛ و معلوم است که این سنگ را در عمارت سلطنتی سلسله ساسانیان به کار برده بودند. این تپه بسیار وسیع است و ممکن بود که يك بنای خیلی معظمی در این جا ساخته شود. دیوار سد باغ از يك سمت به آن تپه چسبیده است، و زیر آن تپه، الآن قریه ای واقع است. وقتی که از رودخانه عبور نمودیم، در آنجا یخ ملاحظه نمودم. در چادرهای ما سرما به

درجه شش بود. نزدیکی شهر سنندج تپه‌های قدیمه دیده می‌شود. در روی آن تپه‌ها چندین قریه واقع است. از قلعه خسرو عبور کرده از میان رودخانه گذشتیم، وبعد از يك ساعت و پانزده دقیقه، به نزدیکی قلعه محمدعلی میرزا، که در سمت راست قره‌سو واقع است، وارد گردیدیم.

در کرمانشاه گفتند که محمدعلی میرزا خیال داشت که این شهر را تا نزدیکی قلعه خود امتداد بدهد، به واسطه این که آب قره‌سو سالم‌تر از آب کرمانشاه و طاق‌بستان می‌باشد. چندین اشخاص از سکنه آنجا بنای تعمیرات زیادی در نزدیکی آن قلعه گذاشته‌اند. هرگاه این مسئله وقوع و انجام می‌یافت، قلعه مزبور در وسط شهر واقع می‌گردید. لکن قوه شاهزاده این تبدیل را موقوف نمود، و قلعه مزبور الآن مشرف به خرابی است. لکن ممکن بود که او را تعمیر کرده و خانوار زیادی در آنجا مسکن نمایند. در میان قلعه مزبور قریه کوچکی واقع است. در نزدیکی آن قلعه، از رودخانه قره‌سو به سمت چپ عازم شدیم. آب رودخانه تا به‌زانو می‌رسید، و گل آن رودخانه ماسه بود. مکان به‌مکان عمق مختلف داشت. عرض آن رودخانه به‌قرار پانزده ساجن می‌باشد. لکن در وقت وفور آب، تا سی ساجن ممکن است دیده شود. در این نقطه ما از آب بیرون آمده میان راه طاق‌بستان آمده به‌جاده سنندج رسیدیم، و چهار ساعت از این جاده مسطح عبور کرده در نزدیکی رودخانه رازآور، که آب آن داخل رودخانه قره‌سو می‌گردد، منزل کردیم. لکن پنج ساعت ونیم طول کشید تا به‌جمفرآباد رسیدیم. این راه کلیتاً بسیار خوب بود. لکن در وقتی که از دره قره‌سو داخل دره رودخانه رازآور می‌شود، قدری تنگ می‌گردد. توپخانه را بی‌عراده ممکن است که از آنجا حرکت داد.

سیم ماه سپتامبر تا به‌قلعه شاه‌خوانی که واقع در نزدیکی رودخانه رازآور است، در عرض چهار ساعت ونیم طی مسافت کردیم. این دره بسیار بزرگ است و آن محال را اگراد بنادر می‌نامند، لکن ایرانی‌ها دینور می‌گویند. در وسط این دره، کوه مصنوعی می‌باشد، و در بالای او آثار قلعه‌ای دیده می‌شود، و در پایین او خندقی است. بلندی این کوه پانزده ساجن می‌باشد. عرض مسطح فوق او شصت قدم است، و طول آن يك‌صد و پنجاه قدم می‌باشد؛ و در پایین او قریه‌ای واقع است. در میان دره نیز قراء زیادی می‌باشد. و از سمت راست دره، راهی جدا شده که به سمت سنندج می‌رود، و راه دیگری نیز به‌طرف بیستون می‌رود، و دیگر راه‌پیاده‌روی

از آنجا به قریه کتل می رود؛ و ساکنین این جا از طایفه کلپایی می باشند؛ و از قرار مذاکره، خیلی مردمان دزد و مفسدی می باشند. پسر خان و حاکم آنجا ما را استقبال نمودند. شب، سرما به نیم درجه رسیده بود.

اول ماه اکتبر از قلمه شاه خوانی به طرف قریه آساولا، که نزدیکی رودخانه گل صحرا، واقع است رسیدیم. از میان دره دینور عبور کردیم. و از زرین جوی گذشته به قریه غمیاران وارد گردیدیم. از قراری که می گفتند، در قریه مزبور به واسطه کثرت ناخوشی وبا، سی نفر مرده اند. از آنجا راهی است که به طرف سلیمانیه می رود. در آن قریه ما باغات ندیدیم. چند پارچه دهی در نزدیکی زرین جوی می باشد. این جا سرحد کرمانشاه و کردستان می باشد، که به واسطه رودخانه مروارید حدود معین شده است. قراء مذکوره در باب مالیات خود نقد و جنس خود را معاوضه باگندم نموده اند، که همه ساله از قراری که معین کرده اند مالیات بدهی خود را به دیوان بپردازند. لکن به حکومت کرمانشاه در عوض مالیات، گاو و گوسفند می دهند. رودخانه رازآور، که در میان دره دینور جریان دارد، پیچیده در سمت راست، از زیر کوهی که در اواخر دره واقع است، جاری می گردد، و دره دینور را از دره های سنندج و بیستون فصل می دهد. این مکان، مکان بسیار خوبی است، و می گویند که رئیس محالات در آنجا سکونت دارد. از قریه غمیاران گذشته جاده به طرف بالا رفتن مایل می گردد، و راه، به قرار چهل و پنج دقیقه مسافت، در تنگه گردش می نماید. در این جا وضع این کوه ها خصوصیت تامی دارد. مانند دیوار سیدی از سمت جنوب و مشرق به سمت شمال و مغرب کشیده شده است. در این جا این کوه ها متدرجاً میل به طرف فرار نموده و به علاوه نیز مواج است. روی کوه ها خاک و گچ می باشد. از ماهی دشت گرفته تا اینجا، ابداء درخت نمودار نمی باشد. این راه برای توپخانه نیز بسیار خوب است، مگر یک محلی که جبال نزدیک گردیده و باعث ضیق جاده گردیده اند. لکن به واسطه جمعیت کثیر و طناب محکم، ممکن است توپخانه و ملزومات او را از آن مکان حرکت بدهند. از این جاها، از هر نقطه ممکن است که سوار، دسته به دسته، و سرباز، فوج به فوج، عبور نماید. از این جا گذشته، به تدریج راه وسعت می یابد. اگرچه تا میان دره، نزدیکی رودخانه، راه سراسیمه زیاد دارد، این سد باعث عدم جریان رودخانه قره سو و رودخانه دیاله می باشد. شب، گرما به درجه نه رسیده بود. نقل می کردند که به واسطه فوت محمدشاه، قریه دینور را ایلات تاخت و تاراج

نموده‌اند؛ و همچنین قراء بین راه‌هایی را که ما عبور کرده بودیم، غارت کرده و زد و خورد نموده بودند؛ و می‌گفتند که پانصد نفر سواره نمی‌توانستند از این راه عبور نمایند، لکن شما را بخت مساعدت کرده، و جان خود را از معرض هلاکت بیرون برده‌اید.

دوم ماه اکتبر از قریه آسولا تا قریه کره، که نزدیکی رودخانه کره یا پیران واقع است، در سه ساعت و پنج دقیقه طی مسافت نمودیم؛ و در آن دهی است موسوم به پیران. در ابتدا از میان دره بسیار قشنگی که آن را دره رودخانه گل صحرا می‌نامند و قلمه بسیاری کاشته بودند، عبور نمودیم. بعد از آن، از تپه و نشیب و فراز زیادی عبور کرده به گردنه دو برادران رسیدیم که سرازیری آنجا برای عبور دادن توپخانه خیلی مشکل و صعب می‌باشد. بعد از آن که از آنجاها به پایین آمده از رودخانه کاوه عبور نمودیم رودخانه کاوه همان رودخانه‌ای است که سیروان می‌نامند، و بعد به اسم رودخانه دیاله شهرت دارد. این جا عرض رودخانه سه ساجن و آب او کم است؛ و در اینجا بقیه پل مخروبه دیده می‌شود. سه پایه مجردی‌های پل از قدیم به همین وضع مانده‌اند، و اگر در وقت عبور چاره منحصر گردد، ممکن است که در روی آن مجردی، پل مختصری کشیده و عبور شود. از این دره‌هایی که عبور شده، در اغلب جاها مشغول کاشتن گندم پاییز بودند؛ و بعد از این که از این کوه سرازیر شدیم و سه ساعت طی مسافت نمودیم، به رودخانه کره‌گاه رسیدیم که آن رودخانه نیز در میان آب رودخانه کاوه رود داخل می‌گردد.

در سوم ماه اکتبر، به واسطه شدت باران و رعد و برق، در منزل متوقف شدیم. از کره تا دوشان چهار ساعت و چهل و پنج دقیقه طی مسافت نمودیم. به قرار سه ساعت از میان دره‌ها و راه‌های تنگ عبور نمودیم. بعد از آن به صحرای بسیار وسیعی رسیدیم که در اواخر او شهر سنندج واقع است، و در این مکان ممکن است که بیست هزار نفر سواره و پیاده را مشق داد. لکن به فاصله چند قدم، نشیب و فراز جزیی ملاحظه می‌شود. بعد از دو ساعت، از این جا به قریه دوشان رسیدیم و در بین راه گندم‌های پاییزه کاری فراوان دیدیم.

سنندج

پنجم ماه اکتبر، بعد از عبور از رودخانه، دوساعت دیگر به سنندج رسیدیم. صاحب منصبان فوج و برادر والی ما را استقبال نمودند. ما در خانه امان الله بیگ^۱ منزل کردیم. انگلیس ها در باغ خسروخان^۲ که یک زمانی حکومت سنندج را داشت.

هفتم ماه اکتبر در قلعه والی دیدنی از او نمودم. دیوارهای خانه او از خشت خام بود، لکن روی او را کاهگل مالی نموده بودند. ولی در کاهگل مالی بی سلیقه گی به کار برده بودند. در میان قلعه، حیاطی است و درخت های بزرگش دارد. امان الله بیگ یکی از غلامان شاهی است. در میان قلعه، در وقت دخول، سه عراده توپ در مقابل گذاشته اند. آب این قلعه به واسطه نهرها از رودخانه می آید.

هشتم ماه اکتبر والی ما را بازدید نمود. لباس او لباس نظامی بود، و رنگ آن لباس دارچینی بود، و نیز لباده ذیبت کبود در بر داشت. والی چندان سنی نداشت و خیلی خوش سیما بود. طایفه او موسوم به بنی اردلان می باشند.

پانزدهم ماه اکتبر از پسران فتحعلیشاه، ساکن در سنندج، دیدن نمودیم. دوازدهم ماه اکتبر بنای بارندگی شد.

ذکر تفصیلات واقعه در سنندج و کردستان:

طایفه اکراد شهر سنندج را سینه یا سینه می گویند، لکن ایرانی ها در وقت خطاب سنندج می نامند. ایرانی ها چنان تصور می کنند که شهر سنندج شبیه پستان زن بوده است، لهذا اکراد آنجا را سینه می نامند، و حال آن که سنندج اصل لفظ کردی است، لکن نتوانستند در این جا معنی سنندج را از برای ما بگویند.

از قراری که می گویند، شهر قدیمی سنندج در جایی بوده که اکنون حسن آباد است، و حالا در آنجا فقط بقیه مغروبه قلعه جات قدیمه دیده می شود. برای ما مذکور داشتند که در شهر سنندج ده هزار خانوار ساکن هستند، از جمله ششصد خانوار کلدانی کاتولیک می باشند. آنها برای ما شرابی آوردند که بعینها مثل شراب ونگری

(۱) احتمالا امان الله خان، پسر خسروخان، از طایفه اردلان است که از سال ۱۲۱۴ تا سال ۱۲۴۰ ه ق والی کردستان بوده. نامبرده از ولات بسیار مقتدر کردستان است و قسمت اعظم عمران و آبادی شهر سنندج به توسط وی انجام گرفته است. امان الله خان، که معروف به امان الله خان بزرگ است، پس از ۲۲ سال حکومت، در سال ۱۲۴۰ ه ق درگذشت. (شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲-۱۳-۱۴، قالیف مهدی باهمداد، ج ۱)
(۲) خسروخان، پدر امان الله خان.

بود. در آن شهر یکصد خانوار یهود سکنی دارند. کلدانی‌ها و اکراد با یکدیگر در کمال رافت و مهربانی سلوک می‌نمایند، لکن طایفه یهود را طرفین به هیچ وجه دوست ندارند. طایفه کلدانی‌ها در سنندج کلیسایی دارند، و کسب آنها قالی بافی است. قیمت قالی‌های آنها از دوتومان الی چهار تومان است، لکن ضخامت آنها از ضخامت قالی‌های ایرانی خیلی بیشتر است، و نیز خیلی بادوام می‌باشد.

یکی از ساکنین آنجا نزد ما آمد. بعد از تعارفات رسمی معلوم شد که این شخص روسی و از مردمان شهر سراتو^۲ می‌باشد، که در سنه هزار و هشتصد و بیست و هفت ایرانی‌ها او را اسیر کرده به ایران آورده بودند، و او نیز از طایفه کلدانی‌ها عیال گرفته بود، و چند فقره از او اطلاعات این صفحات را به دست آوردیم. مشارالیه می‌گفت که یکی از عیسویان ساکن این مکان، پوست روباه را دوهزار و پانصد دینار خریده و در مکاره برده هریکی را پنج هزار به فروش می‌رساند. به همین وضع نیز در بغداد هم این تجارت را دارد. شرابی که در شهر خریدیم، خوب نبود. از دهات به میدان شهر عسل می‌آورند، و اکراد جای زنبور را در میان کوزه‌های سوراخ شده قرار می‌دهند. در سنه، اکراد جمیعاً اهل تسنن می‌باشند و مسلمان شیعه کم یافت می‌گردد. والی آنجا نیز سنی است. اکراد اناثاً و ذکوراً به هیچ وجه از بد و خوب پرهیزی ندارند. خاصه از عیسویان که در کمال رفاقت به حمام رفته و اکل و شرب می‌نمایند، و نیز در کمال خصر صیت با یکدیگر رابطه دارند.

بانی شهر سنندج امان‌الله خان بوده است که جد حاکم حالیه سنندج است. لکن خسروخان پدر حاکم حالیه می‌باشد. باغی در این جا با عمارت قصرمانندی ساخته‌اند که آنجا را باغ خسروخان می‌نامند، و مکان مزبوره را خسروآباد موسوم نموده‌اند. مادر حاکم حالیه، که پسرش را در تبریز حبس نموده بودند، حالا خود آن زن نیز در تهران حبس نظر گردیده، زیرا که در حکومت مستقله خود، در شهر سنندج، کارهای خلاف و بی‌قاعدۀ از آن خلیفه ناشی گردیده بود، و یک عمل خلاف و بی‌مبالائی آن زن این بود که هشتاد هزار تومان مالیات دیوان را به مصرف فوق‌العاده بدون اسم و رسم خرج نموده بود. صاحب منزل ما، امان‌الله بیگ نام که در خانه مشارالیه توقف داشتیم، در زمان حکومت برادر والی حالیه، وزارت او را داشت. برای

(۳) مقصود همان ساراتف از شهرهای مرکزی روسیه است.

ساختمان خانه خود جمیع اشجار باغ خسروآباد را بریده به مصرف در و پنجره خانه رسانیده بود. وقتی که برادر ارشد والی حالیه را عزل نموده، امان‌الله‌بیک مزبور در مقام تعدی و اذیت فقرا و مظلومین برآمده، بنای سرکشی را با حکومت گذارده، و همه‌روزه اسباب شرارت را فراهم می‌آورد. لهذا رفقا و همدستان او از رفاقت و همراهی او دست‌کشیده، و در جای خود به‌طور سنگینی قرار گرفتند. و در این اثنا، امان‌الله‌بیک مزبور را گرفته در حسن‌آباد به‌سزای خود رسانیده مقتول نمودند.

وقتی که والی حالیه به‌حضور شاه رسید، شاه فرمود که او دوفوج سرباز از آن زمان گرفته، همواره در مرکز حکومت والی حالیه، به‌عنوان ساخلو، مشغول خدمت دیوان بوده باشد، و دونفر از صاحب‌منتصبان افواج فرستاده، که سربازان جدید را مشق و تعلیم لازمه سربازی بدهند. لکن تا به حال به افواج مذکوره تفنگت مرحمت نشده بود. لکن ما صدای شیپور و بالابان^۴ و موزیک را، که از لوازمات سربازی است، شنیدیم. خود والی را به افواج جدید سرهنگ نمودند. لکن والی مزبور در باب حکمرانی خود چندان تسلطی نداشت. یعنی از تهران برای وصول و ایصال مالیات و امر و نهی امورات حکومتی، اشخاصی چند معین گردیده، که باعث تخفیف شأن و عظم مشارالیه واقع گردیده بودند. فقط در املاک خود مسلط بود. از املاک او، که یکی موسوم به اورامان بود، برای ما انار خوبی آوردند، و این درخت‌های انار را از ساوه آورده بودند. و ساوه جایی است که انار آنجا در جمیع ولایات داخله و خارجه شهرت تامی دارد. از میوه‌جات، این‌جا انگور بسیار خوبی دارد، که آن میوه مطبوعه را انگور عسکری می‌نامند، و در وقت خوردن در دهن هرکس بی‌دانه می‌نماید، فقط گوشت و آب گوارایی دارد. در کردند نیز ما انگوری دیدیم که قرمز و سفید و بی‌دانه بود. غیر از این نیز انگور دیگری دیدیم که وضع ظاهر و خوردن او خیلی خوب بود، لکن آبی ندارد. در وقت خوردن در زیر دندان صدا می‌کند. غیر از این، انگورهای بسیار خوب دیگر به اختلاف رنگ و طعم و فسور داشت؛ و همچنین سیب بسیار خوب نیز یافت می‌شد. لکن هندوانه و خربزه نزدیک به اتمام بود. در این‌جا نیز شکارهای فراوان به دست می‌آید، و چند فرسخ، به مسافت بعیده، گراز و خرس و خوک در این‌جا یافت می‌شود.

سیزدهم ماه اکتبر در سر کوه‌ها برف افتاد، لکن در شهر و حول وحوش آن و دره‌ها و اطراف این‌جا برف نیامده ولی بارندگی بود. برای ما نقل کردند که در حسن‌آباد سنگی است که طول او به‌قرار دو آرشین می‌باشد. آن سنگ نقاشی شده و حجاری گردیده، و خطی نیز در روی آن ملاحظه شد؛ لکن در زیر خاک مفقود گشته؛ و از برای ما يك پارچه از آن سنگ آوردند که روی آن نوشته‌ای داشت و می‌گفتند يك وقتی الکساندر نام سیاح این سنگ را آورده است.

پانزدهم ماه اکتبر در راه همدان به‌شکار رفتیم. پنجاه و پنج قدم دور از خانه امان‌الله بيك، که ما در آنجا توقف داشتیم، از روی رودخانه پلی ساخته‌اند که خیلی تنگ و بسیار بلند از آب ملاحظه گردید. آب رودخانه کم بود؛ لکن معلوم می‌شود که در وقت شدت باران، این رودخانه آبش زیاد می‌شود.

نوزدهم ماه اکتبر در همان مکان رقاصی سوزمانی‌های اکسراد را ملاحظه کردیم. مدتی نیست که از این سوزمانی‌ها دوپست خانوار آمده و در این‌جا مسکن نموده‌اند. زن‌های رقاص آنها به‌قرار بیست نفر می‌باشند، و به‌فاصله چهل و پنج دقیقه از شهر سکنی دارند. آنها مشغول امری نمی‌باشند، و فقط اکتفا دارند به‌وضع کارهای شنیعه خود که مدام زن‌ها را مشغول تعلیم گرفتن لازمه رقاصی نمایند، و آنها را به‌کارهای لهو و لعب و هرزگی واداشته امر معاش آنها را به‌این وسایل می‌گذرانند. بعضی از آنها از این اعمال شنیعه خود تائب می‌گردند و خودشان را توبه می‌دهند، به‌این معنی که می‌آیند در نزد ملاهای بزرگ ایرانی و دست اناپه و ندامت بردامن ملاها زده به‌اذن و اجازه آنها تائب می‌شوند و شوهر اختیار می‌کنند، و آن شوهر، خواه‌کرد و خواه ایرانی باشد. لکن این توبه‌کردن و شوهر رفتن آنها محض خودنمایی و ظاهری است. زیرا که زنی که معتاد به‌عمل شنیع شد، ممکن نیست از اعمال شنیعه خود تائب و نادم بشود، بعد از آن‌که به‌خانه شوهر وارد گردید، به‌يك بهانه‌ای حالت فیل را پیدا می‌کنند، که گاهی برحسب غفلت فیلبان یاد هندوستان می‌نماید. این‌ها نیز کمافی‌السابق باز به‌عمل شنیعه به‌طور مخفی می‌پردازند. پدر و برادران این زن‌ها گاهی از اوقات آمده به‌بهانه سرکشی به‌آنها، مبلغ زیادی از آنها می‌گیرند. یکی از آن زن‌ها که در آنجا مشغول رقص بود، مسما به چمچی ۵ بود، و خیلی خوب رقص می‌نمود؛ و دیگری نیز برطبق رقص او آواز بسیار

خوبی می‌خواند.

غیراز رقص متداوله ایرانی، رقص کردی، که ما در میان کردها و لرها دیده بودیم، به نظر جلوه می‌دادند. لباس‌های سوزمانی‌های این‌جا قدری بهتر و مؤدب‌تر می‌باشد. زیرا که سینه آن‌ها به واسطه لباس مستور بود. در وقت رقاصی این طایفه مزبوره و رقص مطرب‌هایی که در مجالس ایرانی و عثمانی متداول می‌باشد، رسمشان این است که در وقت حاضر نمودن اسباب طرب و سرگرم‌شدن اهل مجلس از وضع و شریف، رقاصان به انواع مختلف بنای رقص را می‌گذارند؛ و از جمله عادات و رسوم آنها این است که در حین رقص و پریشان نمودن احوال حضار مجلس، رقاص می‌رود و روی زانوی یکی از معتبرین آن مجلس نشسته او را نوازش می‌نماید، و به بیانات مختلفه از قبیل قربانت شوم، تصدقت کردم، کاش می‌مردم، آقا جان من بنده شما هستم، پول زیادی از آن شخص، به واسطه عرق‌چینی که در نزد او گذارده، می‌گیرد، و به یک وضعی با حضار رفتار می‌نماید، خاصه با کسی که طالب عشوه‌های او بوده، که آن شخص از روی رضا و رغبت و طیب‌خاطر یک اشرفی یا بیشتر از کیسه بیرون آورده با دلب خود به پیشانی آن رقاص می‌چسباند. می‌گویند که سارقین سنج آن قدر نان و نمک را منظور دارند که چنانچه برحسب اتفاق در خانه یکدیگر برای سرقت اموال بروند و در آن خانه وقتی ملتفت شده که در این‌جا نان و نمک خورده ابدأ اعتنایی نکرده، و دست خالی از آن مکان بیرون می‌آیند، و تا وقتی که آنجا را در نظر دارند، هیچ وقت از اوقات به خیال سرقت اموال آن خانه نمی‌افتند. کلیه طایفه اکراد مهمان را خیلی دوست دارند، حتی این‌که طایفه بیس‌باس نیز، که در سرقت شهرت تامی دارند، مهمان را گرامی می‌دارند. معلوم است این رسوم متدرجاً فیما بین طوایف اکراد شدت و ضعف خواهد داشت، و طایفه اکراد از ایرانی‌ها در باب نوازش مهمان برتری دارند. بیست و سیم ماه اکتبر در مجلس تعزیه‌داری حضرت سیدالشهداء، علیه‌السلام، حضور به هم رسانده از آن وضع مهموم بسیار مغموم گردیدم؛ و تعزیه‌خوان‌های آن مجلس نیز خیلی خوش حنجره بودند؛ و ما آن تعزیه را بعین در اصفهان دیده بودیم.

فهرست راه‌هایی که از آنجا عبور نمودیم

راه‌هایی که از پایین دست رودخانه کاوه رود می‌رود، از قرار تفصیل ذیل است:

اول - چنوه، دهی است در سه‌فرسخی سنه،

راه او خیلی مسطح است. از آنجا به فاصله يك فرسخ از رودخانه کاوه رود، گذری دارد.

دوم - گلی صحراء ده بزرگی است. سه فرسخ و نیم تا شهر سنه فاصله دارد.

راه او از میان جنگل می‌باشد، و بسیار سربالا و سرازیری دارد.

سوم - شاهینی، ده بسیار خوبی است که متعلق به والی است، و از شهر

سنه سه فرسخ فاصله دارد. راه او نیز از جنگل است، لکن جنگل آنجا از اشجار وفور ندارد.

چهارم - روان‌سر، قریه بسیار بزرگی است، و در زمین مسطحی واقع

گردیده است. چهار فرسخ دورتر از شهر سنه می‌باشد.

پنجم - لمنی، قریه بسیار بزرگی است که تعلق به خاک کرمانشاه دارد،

سه فرسخ دورتر از شهر سنه می‌باشد و راه او مسطح است.

ششم - ماهی‌دشت، يك فرسخ و نیم از شهر سنه فاصله دارد.

از روان‌سر الی زهاب:

اول - جوان‌رود، سه فرسخ از روان‌سر فاصله دارد. راه او خیلی خوب است

و آنجا را قصبه می‌نامند.

دوم - لوشی، دهی است در سه فرسخی روان‌سر، و راه او خیلی سنگلاخ و

جاده بسیار بدی می‌باشد.

سوم - دشت‌بور، راه او خیلی بدتر از راه لوشی می‌باشد. در اینجا ایلات

می‌باشند، و سرحد کردستان نامیده می‌شود.

چهارم - زهاب است، که در چهار فرسخی روان‌سر واقع است، و راه او

آنقدر بد است که به تعریف راست نمی‌آید.

راه‌هایی که در بالادست کاوه رود واقع است:

از راز‌آور تا شاه‌آباد دو فرسخ و نیم می‌باشد، و از اینجا به ماهی‌دشت می‌رود.

تا به رودخانه دو فرسخ و نیم می‌باشد، لکن تا کاروانسرا سه فرسخ دیده شده.

چشمه‌های آب کاوه رود در آقه می‌باشد، که قریه طایفه کلیایی است. راه عبور از

میان املاك این طایفه از پهلوی رودخانه کاهورود عبور می نماید. کمین، که ابتدای خاک کردستان است، پنج فرسخ است. سمله و تپه اسماعیل دو قریه است به فاصله يك فرسخ و نیم. پیرمقدران قریه ای است در سه فرسخی. کوانه قریه ای است در سه فرسخی. لفارنی شور قریه ای است در چهار فرسخی. بزلیانه قریه ای است در دو فرسخ و نیم. نی زار قریه ای است در سه فرسخی. کوواس قریه ای است در سه فرسخی. پالنگان قریه ای است در چهار فرسخی که در میان کوه ها واقع است. در نزدیکی پل آب رودخانه پالنگان با آب رودخانه کاهورود اتصال می یابد. پل ملامحمد دوفرسخ و نیم می باشد. و در میان کوه های خیلی مرتفعی واقع شده است. دیگر دیلیان آب رودخانه مریوان در سه فرسخی این جا پایین تر از رودخانه پالنگان با آب رودخانه کاهورود متصل می گردد. حجاج قریه ای است در چهار فرسخی، و کوه های بسیار مرتفعی دارد. رودخانه سیروان در دوفرسخ و نیم است. سوبرز، در این جا آب رودخانه قشلاق میان رودخانه کاهورود می ریزد.

قرايي که در محالات بانه و مریوان و اورامان واقع است، از قرار ذیل است:	قراء محالات بانه و مریوان و اورامان
---	-------------------------------------

اول - خیلوس، چهل خانوار سکنه دارد و نیم فرسخ از شهر بانه دورتر واقع شده است. گیوه رود، پنجاه خانوار سکنه دارد و يك فرسخ از شهر دورتر است. دونیس، سی خانوار سکنه دارد و نیم فرسخ از شهر دورتر است. یزدان، بیست خانوار دارد و نیم فرسخ از شهر دورتر واقع است. گرماب، بیست خانوار دارد و سه فرسخ از شهر دورتر است. چامباراو، بیست خانوار سکنه دارد و دو فرسخ از شهر دورتر می باشد. نیرام بند پانزده خانوار سکنه دارد و يك فرسخ و نیم از شهر دورتر است. خان کژال، سی خانوار دارد.

دوم، تفصیل دهات محال مریوان - میرغادرز، دوازده خانوار سکنه دارد. انجیران، دوازده خانوار سکنه دارد و در مسافت يك فرسخی مریوان واقع است. دراواران، پانزده خانوار سکنه دارد و نیم فرسخ دورتر از مریوان واقع است. نیچی، پانزده خانوار دارد و در نیم فرسخی مریوان واقع شده است. خانم، بیست خانوار سکنه دارد و يك فرسخ و نیم از مریوان دورتر واقع است. قلعه هاو، يك فرسخ و نیم دورتر از مریوان است، و این قلعه را دو سال قبل عثمانی ها ضبط نموده اند.

قلعه امیرآباد، ده خانوار دارد و يك فرسخ دورتر از مریوان واقع است، و سه سال قبل عثمانی‌ها در تصرف خود درآورده‌اند. زرین‌جوی، بیست خانوار دارد و نیم فرسخ دورتر از مریوان واقع است. سعدآباد، ده خانوار سکنه دارد و نیم فرسخ دورتر از مریوان است. بیاوا، پانزده خانوار سکنه دارد و نیم فرسخ دورتر از مریوان واقع است. تومان، پانزده خانوار سکنه دارد و نیم فرسخ دورتر از مریوان واقع است؛ و این قریه را در سه سال قبل عثمانی‌ها به تصرف خود درآورده‌اند. آس‌گل، پانزده خانوار سکنه دارد و نیم فرسخی مریوان واقع است. ساودجی، پانزده خانوار سکنه دارد و يك فرسخ دورتر از مریوان واقع است؛ این قریه را در يك سال قبل عثمانی‌ها به تصرف خود درآورده‌اند.

سوم - تفصیل دهات محل اورامان - ویسا، نه خانوار سکنه دارد. ته‌تش‌دار، ده خانوار سکنه دارد، در ربع فرسخ اورامان واقع است. ده شیخ‌خان، پانزده خانوار سکنه دارد و ربع فرسخ از اورامان فاصله دارد. دیزی، پانزده خانوار سکنه دارد و دو فرسخ و نیم از اورامان فاصله دارد. کرچل، دوازده خانوار سکنه دارد و سه فرسخ دورتر از اورامان است. خان دوعید، ده خانوار سکنه دارد و يك فرسخ دورتر از اورامان واقع است. بلغا، پانزده خانوار سکنه دارد و يك فرسخ دورتر از اورامان است. نوسور، سی خانوار سکنه دارد و يك فرسخ دورتر از اورامان واقع است. ناروی، پانزده خانوار سکنه دارد و يك فرسخ دورتر از اورامان واقع است. شرکان، بیست خانوار سکنه دارد و نیم فرسخ از اورامان دورتر واقع است. همه این قرا در سرحد عثمانی واقع شده است.

تمت

ترجمه خانه زاد دولت ابد آیت، آبکار مسیحی، مترجم روسی، فی بیستم شهر ذیحجه الحرام، مطابق سنه ۱۳۰۵ هجری.

فهرست اعلام

آغامحمدخان قاجار: ۱۳، ۳۵، ۷۷
 آقاسی، حاج میرزا: ۱۶۴
 آق کند: ۸۲
 آقوس، ده: ۶۴
 آقه: ۱۸۷
 آمره، طایفه: ۴۵
 آناقولی: ۱۴۳
 آنان رود: ۳۷
 آن دزیا، ده: ۷۶
 آندومه، قلعه: ۷۵
 آوه: ۷۹
 آیدی گری: ۴
 ابراهیم، حضرت: ۱۴، ۷۰
 ابراهیم آباد: ۷۹
 ابراهیم خان اعتمادالدوله: ۱۳
 ابن عمر، جزایر: ۱۱۳
 ابوبکر: ۱۴۸
 اتابک (اتابکان): ۱۰۹

«آ» «ا»

آبادان: ۶، ۷، ۱۱، ۳۲
 آبستان: ۴۶
 آب سرد: ۴۶
 آب کاراب، چشمه: ۳۸
 آبجکا، ده: ۶۴
 آخوره بالا: ۶۴
 آخوره پایین: ۶۴
 آدکان، ده: ۶۴
 آدی: ۴۶
 آذربایجان: ۳، ۱۱۵
 آزادخان: ۳۴
 آساولا، قریه: ۱۸۰، ۱۸۱
 آستان قدس رضوی: ۳
 آس گل، ده: ۱۸۹
 آسیا: ۶۸
 آشناور، کوه: ۵۹، ۷۴
 آشتیان: ۷۹

- اچمپادزین: ۶۸
احتشام الدولہ: ۵۴
احمد مهندس، میرزا: ۴
احمر، بحر: ۶
اراک: ۶۹
ارامنه: ۸، ۵۹، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۸۴
اردبیل: ۱۵۲
اردشیر میرزا: ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۱۱۴
ارزنه الروم (ارز روم): ۲، ۳
ارژن، دشت: ۲۶
ارس، رود: ۱۶، ۵۹
ارویا: ۳، ۴، ۲۹، ۶۸، ۱۵۹
اروجان، دہ: ۶۶
ارومی (رضائیہ): ۸۵
ازکور: ۴۷
ازنا: ۴۶
استانبول: ۳، ۴، ۷۶، ۱۴۳
استخر: ۱۶
اسدآباد، قریۃ: ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱؛ درۃ: ۹۰
اسد افندی، یاور: ۴
اسفندآباد: ۹۰
اسکندر خان سپہدار: ۶۹
اسکندر ذوالقرنین ← اسکندر مقدونیہ
اسکندر مقدونیہ: ۱۸، ۲۰، ۲۳، ۱۲۱
اسکور، کوہ: ۱۰۰
اسلامبول ← استانبول
اسماعیل خان، قلعہ: ۸۲
اسماعیل میرزا: ۱۱۴
اسماعیلیہ، قریۃ: ۱۲۴، ۱۳۱
اشک: ۲۰
اشکرد، دہ: ۶۴
اسفہان: ۱۵، ۲۶، ۳۵، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۱۱۴، ۱۳۶
۱۴۹، ۱۸۶؛ جلگہ: ۶۸
اطربش: ۳۵
افراسیاب، قلعہ: ۹۲
افریقا: ۴
افشار، طایفہ: ۶۲، ۸۹
اقمچل، دہ: ۶۴
افیانوس اطلس: ۴
اکچا، دہ: ۶۴
الدرم میرزا: ۱۵۳
الشتی: ۴۶
الوار، بخش: ۳۸
الوند، بخش: ۳۸
الوند، رودخانہ: ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۷۰
الوند، کوہ: ۶۰، ۶۱، ۷۵، ۸۱، ۸۳، ۸۴
۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰
اللہ وردیخان، پل: ۶۷، ۷۰
ام ات تمن: ۱۳۴
امامزادہ رحمت الدین ابن اویس: ۴۱
امامزادہ روی بند: ۱۵۵
امامزادہ صباح: ۱۳۱
امامزادہ محمد: ۹۶، ۹۸
امان اللہ بیگ: ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵
امیرآباد: ۷۹
امیرآباد، قلعہ: ۱۸۹
امیر تیمور گورکانی: ۵۹
امیر کبیر، میرزا قی خان: ۳، ۷۱، ۱۱۵
اناریک: ۴۷
اناررود: ۳۹، ۴۰، ۴۶
انجیران، دہ: ۱۸۸
اندیشک: ۳۵
انقلاب اکتبر ۱۹۱۷: ۶
انگالی، دہستان: ۱۲
انگشت لیس، کوہ: ۶۰، ۶۱
انگلیس (انگلستان): ۲، ۳، ۱۱، ۱۲۷
۱۳۴، ۱۴۵، ۱۴۶
انگلیس، سفارت: ۴
انوشیروان: ۷۲
اورامان: ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹

برودجرد: ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۶۴، ۷۸، ۸۶، ۹۱، ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۳؛
 جلگه: ۵۳؛ دره: ۵۳، ۵۵، ۶۱، ۶۲
 بزلیانه، قریه: ۱۸۸
 بسطام: ۱۱۴
 بصره: ۶، ۷، ۳۰-۳۲، ۱۲۴-۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۴۶
 بعقوبه: ۱۵۰
 بغداد: ۴، ۲۲، ۹۳، ۹۴، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۳
 بلارود، قریه: ۱۵۵؛ رودخانه: ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۹، ۱۴۰
 بلخا، ده: ۱۸۹
 بلگرد: ۴
 بمبئی: ۶، ۷، ۶۸
 بند امیر: ۱۵، ۲۶، ۳۳
 بنی اردلان: ۱۸۲
 بنی کعب: ۱۲۷
 بنوار، دهستان: ۳۶
 بوانیج: ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰
 بوبین، ده: ۶۴
 بوئهر: ۵، ۷-۱۰، ۱۲، ۳۰، ۳۹، ۱۲۹
 دریای: ۶
 بولاماجی: ۸۲
 بهبهان: ۲۷، ۱۳۷
 بهرام گور: ۲۵
 بهمن شاه: ۲۳، ۲۴
 بهمنشیر: ۶
 بیا او، ده: ۱۸۹
 بی برگ: ۴۶
 بید، ده: ۲۰
 بیس باس، طایفه: ۱۸۶
 بیستون: ۸۲، ۹۲، ۱۷۹
 بیستون، کوههای: ۸۳
 بیعارخانه، قریه: ۱۴۴

اوریزه مان: ۸۲
 اونوئه: ۴
 اویس: ۳۳
 اویه آری اوس (سیاح): ۱۷
 اهواز: ۳۲، ۳۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳
 ایران: ۲، ۳، ۸، ۱۱، ۱۳، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۷، ۵۱، ۵۹، ۶۵، ۶۸، ۷۶، ۸۰، ۸۴، ۸۹، ۹۴، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۵۰-۱۵۳، ۱۷۴، ۱۸۳؛
 سفارت: ۴
 ایروان: ۶۸
 ایشیک آقاسی باشی: ۶۹
 ایللیات، ده: ۲۰
 این ایزاور، کوه: ۱۰۲
 ایوب، ده: ۲۰
 «ب»
 باباگریوه ← بالاکریوه
 بابا ولی الله: ۹۷
 بابایادگار: ۱۴۰، ۱۶۱-۱۶۶؛ تنگه: ۱۶۶
 باج آلاوند، طایفه: ۴۵، ۴۶
 بادرویه، رودخانه: ۱۴۰
 بادیه، تنگه: ۱۰۰
 بادبند: ۷۹، ۸۸
 بارنجان، تنگه: ۱۰۰
 بازار سلطانی: ۱۷۷
 بازار وکیل: ۱۳
 باغ دلکشا: ۱۵
 بالارود، نهر: ۳۷
 بالاکریوه: ۱۰۰، ۱۱۰
 بالاکریوه، قبیله: ۴۵، ۴۶، ۴۷
 بانه: ۱۸۸
 بحرین، جزیره: ۸
 برازجان: ۹، ۱۰، ۱۲، ۳۹

«پ»

پای، طایفه: ۳۸، ۴۵، ۴۶
 پارا: ۲۲
 پاریس: ۷۴
 یارین پرین: ۱۰۰
 پاسارگاد: ۱۶، ۲۲، ۲۳، ۲۵
 پالنگان، قریه: ۱۸۸
 پنج والیان: ۹۷
 پرانه‌وند، قبیله: ۵۲
 پرحیطاط، طایفه: ۴۵
 پرشست، ده: ۶۴
 پرو، کوه: ۱۷۷
 پروسکوریاکف: ۴
 پری، ده: ۷۴، ۸۰
 پشیوه، محال، ۱۶۷
 پطر کبیر: ۱۰۳
 پی‌بیک آباد (بیوک): ۸۲
 پیپرت: ۳۸، ۳۹
 پی‌بی، کوه: ۴۳
 پیر، قریه: ۱۶۱
 پیران، ده: ۱۸۱
 پیرمقدران، قریه: ۱۸۸
 پیرانه‌وند، طایفه: ۴۵، ۴۶
 پیرزن، کتل: ۱۲
 پیغمبر، ده: ۸۲
 پیر مکسور: ۱۱۹
 پیره‌مار: ۳۸، ۴۷، کوه‌های: ۳۷

«ت»

تائین، رودخانه: ۴۱
 تامین: ۴۶
 تقی: ۴۶

تبرین: ۳، ۱۸۳

تبه اسماعیل، قریه: ۱۸۸

تجاره، ده: ۶۲

تخت جمشید: ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۰-۲۳، ۳۹

۵۸

تخت چین: ۴۷
 تخت رستم: ۷۰
 تخت ساعد: ۴۶
 تخت سلیمان: ۲۳، ۲۴
 تخت قاجار، عمارت: ۱۳
 تخماق لر، ده: ۶۴
 تخماق‌لو، ده: ۶۴
 ترکشوند، طایفه: ۴۵
 ترکیه: ۳، ۴
 ترم‌او: ۴۴
 تزلی: ۸۲
 تعداد، کوه: ۱۴۰
 تفلیس: ۳۵، ۷۷
 تگال: ۳۸
 قل‌سلیمان: ۱۱۹
 قل‌کماس: ۱۰۷
 تنگ، پل: ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳
 تیران: ۷۳
 تیرجیکا، قریه: ۱۵۳
 تیمور لنگ: ۱۱۲
 تیمور میرزا: ۱۱
 توره، ده: ۵۵، ۵۶، ۸۰، تنگه: ۸۱، دره: ۵۷
 تومان، ده: ۱۸۹
 نویس‌کان: ۸۲، ۸۶
 تهنش‌دار، ده: ۱۸۹
 تهران: ۳، ۸، ۵۰، ۵۵، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۲
 ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۳۶
 ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۸۳، ۱۸۴

«ج»

جابرخان نصرت‌الملک، حاج: ۱۲۶، ۱۲۷

۱۳۰، ۱۵۳

جاورس: ۷۹

جاوه: ۶۸

جای درب (جای در): ۴۷، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۷
 جبل الطارق: ۴
 جراحی (حرمس)، رودخانه: ۶
 جعفر آباد: ۱۷۹
 جعفرخان (مهندس باشی) مشیرالدوله، میرزا
 سید: ۳

جعفرقلی خان: ۵۹
 جغتایی، لهجه: ۵۹
 جلال الدین میرزا: ۵۴
 جلالوند، طایفه: ۹۶
 جلفا: ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۲
 جمانکال: ۴۶
 جشمید: ۲۰
 جمیله: ۶۰

جندی شاپور: ۳۴، ۱۲۲
 جندشاهپور ← جندی شاپور
 جوان رود: ۱۷۴، ۱۸۷
 جودکی، طایفه: ۴۰، ۴۵-۴۷
 جورسین: ۸۰
 جهانگیرخان: ۳۵، ۴۷، ۱۱۳

«ج»

چاله سیاه (چالرسياه)، ده: ۷۲
 چاله کل سرنک: ۴۷
 چامباراو، قریه: ۱۸۸
 چاوونی، کوههای: ۳۶، ۳۷، ۳۹
 چاه گدک: ۲۹
 چراه، محال: ۸۰، ۸۱
 چرچیل: ۴
 چریکف، مسبو: ۱، ۵
 چعب، طایفه: ۳۳

چگنی، طایفه: ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۹
 چل گل: ۴۶، ۱۰۷
 چنار غلام علی: ۹۴-۹۶
 چنارکل: ۴۶
 چنوه: ۱۸۷

چمچال: ۹۲
 چمرین: ۸۲
 چم کز: ۱۰۸
 چمیشک: ۴۶
 چهارباغ: ۷۰
 چهارلنگ، طایفه: ۶۶
 چهارمحال: ۶۵، ۶۶

«ح»

حاجی آباد: ۲۳، ۲۵
 حافظ: ۱۴
 حافظیه: ۱۴
 حجاج، قریه: ۱۸۸
 حجرالاسود: ۱۴۸، ۱۴۹
 حسن، طایفه: ۴۵
 حسن آباد: ۸۶، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵
 حسن خان، قلعه: ۸۲
 حسین خان قاجار (یوخاری باشی دولو): ۱۳
 حسنهوند، قبیله: ۱۰۷
 حصار، ده: ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۶

حق، ده: ۷۳

حلوان: ۱۷۰
 حمام وکیل: ۱۳
 حنهوند، طایفه: ۴۵
 حویزه: ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷
 حوض سلطان: ۷۹
 حیدرخان: ۱۰۴
 حیدری، ده: ۶۴

«خ»

خارک، جزیره: ۵
 خاریر: ۱۵۶
 خاکستری، ده: ۶۷
 خان آباد: ۸۲
 خان دوعید، ده: ۱۸۹

خاققین: ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۷۱
 خان کروک، کوه: ۹۰، ۹۱
 خانلرمیرزا: ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۳
 خانم، ده: ۱۸۸
 خانه زینان: ۲۶
 خانه نصیر: ۳۷
 خانه نصیر، رودخانه: ۴۰
 خسبی جان: ۷۹، ۸۶
 خبور، رودخانه: ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۵
 خراسان: ۶۲، ۹۰
 خرم آباد: ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲-۵۴، ۵۸، ۹۷، ۱۰۱
 ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴؛ پل -: ۴۴؛ جلگه -: ۴۳؛ دره -: ۴۴، ۵۵؛ ده -: ۷۴، ۵۹
 کوههای -: ۴۷، ۵۲
 خرمشهر: ۶، ۳۶، ۴۸، ۱۲۷
 خروس، دره: ۵۰، ۵۲
 خروس، ده: ۴۶، ۴۸
 خزر (دریا): ۱۲۸
 خسرو، قریه: ۱۷۸؛ دره -: ۱۰۳؛ قلعه -: ۹۸، ۱۰۲، ۱۷۹
 خسروآباد: ۱۸۳، ۱۸۴
 خسرو پرویز: ۱۷۵، ۱۷۶
 خسروخان: ۱۸۲، ۱۸۳
 خشت، قصبه: ۲۸
 خشتی، کتل: ۱۰
 خضر، جزیره: ۱۲۶
 خط پهلوی: ۲۶
 خط کوفی: ۴۴، ۵۸، ۶۴
 خط میخی: ۲۱، ۲۴
 خلوان: ۱۴۰
 خمسه لی، ده: ۶۴

خمیلی، نهر: ۱۳۰
 خمین: ۵۴، ۵۸، ۶۰، ۷۲، ۷۴؛ قلعه -: ۱۰۹
 خیلوس، قریه: ۱۸۸
 خواجه، پل: ۷۱
 خورشید افندی: ۴
 خوزستان: ۳۴، ۳۵، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۸
 خون پیچ، ده: ۶۲
 خونداب: ۷۸، ۷۹، ۸۱
 خونسار: ۶۲، ۶۴، ۶۷
 «۵»
 دادآباد، دره: ۳۷، ۴۳
 داراب بن گشتاسب: ۲۲
 داشکن، ده: ۶۴
 دالکی: ۹، ۱۰، ۲۹، ۵۳
 دانیال: ۱۱۹
 داود، حضرت: ۱۰۴
 داودآباد: ۵۹، ۷۹
 دجله: ۱۲۸
 دختر، چشمه: ۱۰، ۱۱
 دختر، کتل: ۱۲
 در، ده: ۷۳
 دروااران، ده: ۱۸۸
 درچه، ده: ۷۵، ۷۶، ۷۸
 دروازه الله اکبر: ۲۶
 دروازه قرآن: ۱۵
 دروه نکن، ده: ۶۲
 درویش پاشا: ۲
 دریس، ده: ۱۰، ۲۷
 در، رودخانه: ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۵۷، ۱۱۵، ۱۳۶، ۱۳۷
 دزفول: ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۵۲، ۶۶، ۶۷، ۹۳، ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹؛ پل -: ۱۱۸؛ رودخانه -: ۱۲۲

«ر»

رازآورد: ۷۸، ۱۷۹، ۱۸۷؛ رودخانه: ۱۸۰
 راشنو (رشنو)، قبیله: ۴۵-۴۷
 رامهرمز: ۱۳۷، ۱۳۸
 راوند: ۱۰۰
 راهدارخانه: ۷۹
 رباط: ۷۴
 رباط کریم: ۷۹، ۸۲
 رحمت آباد: ۶۲
 رزا: ۴۷
 رستم، تنگه: ۹۷
 رستم: ۴۲، ۵۷
 رشنا ← راشنو
 رضا، قلعه: ۱۱۰، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۴۰
 رکن آباد: ۱۵
 رگ سرخ، چشمه: ۳۸
 ریجاب: ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
 ۱۶۱، ۱۶۶-۱۶۸؛ تنگه: ۱۵۸؛
 رودخانه: ۱۶۸
 ری جوی: ۲۰
 ریحان (بیلاق): ۴۶
 ریشوان، رودخانه: ۱۰۰
 روان سر، قریه: ۱۸۷
 رودبار: ۴۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴
 رودخانه گل صحرا، دره: ۱۸۱
 رودک، کتل: ۲۹
 روس (روسیه): ۲، ۳، ۴، ۸۴، ۱۰۸، ۱۸۳؛
 سفارت: ۸
 رومی شکن: ۹۹

«ز»

زارونی، طایفه: ۴۵
 زاغه، قریه: ۸۲، ۸۶-۸۹
 زال، پل: ۱۱۳
 زال، رودخانه: ۴۰، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۴۰
 زاینده رود: ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۸۱
 زییده: ۱۴۷

دشت بور: ۱۸۷

دشمقان: ۲۰
 دکان داود: ۱۴۰، ۱۶۸-۱۷۰
 دکیان روم: ۱۳۵
 دلاک، پل: ۷۹
 دلان کوه: ۷۰
 دلفان، قبیله: ۴۵-۴۷، ۴۹
 دلفین، طایفه: ۱۰۳
 دماوند: ۲۲
 دم بین، قریه: ۶۴
 دمینه: ۶۴، ۶۵
 دم کمر، ده: ۶۴
 دفائی، رودخانه: ۵۷
 دوشان، قریه: ۱۷۸، ۱۸۱
 دولوال (سیاح): ۱۷
 دولت آباد، ده: ۷۴، ۷۸، ۸۱، ۸۶
 دونیس، قریه: ۱۸۸
 ده پیر، دره: ۴۸
 دهک: ۷۹
 دیاله، رودخانه: ۱۸۰، ۱۸۱
 دیر، قریه: ۱۵۴
 دیرکوند، طایفه: ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۲، ۱۱۲
 دیزی، ده: ۱۸۹
 دیزشاهی: ۳۴
 دیز قلعه: ۳۴
 دیفه، طایفه: ۱۰۰
 دیک شکن، قلعه: ۱۵۴
 دیناروند، طایفه: ۴۳
 دینور، قریه: ۹۱، ۱۷۹، ۱۸۰
 دینیفان، طایفه: ۱۰۰
 دیوان حافظ: ۱۴

«ذ»

ذلیا: ۴۶
 ذین کبود، ده: ۷۶

- زرد، کوہ: ۹۴
 زردشتی، آیین: ۲۲
 زردشتیان: ۲۱
 زرده، قریۃ: ۱۴۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸
 زرده، کوہ: ۶۶، ۷۰
 زرده در، تنگہ: ۳۸
 زرقان: ۱۵، ۲۰، ۲۲، ۲۶
 زرنہ: ۸۲
 زرین جوی: ۱۸۰، ۱۸۹
 زمان آباد: ۸۲
 زمکان، رودخانہ: ۱۵۵
 زمین آباد: ۸۰
 زنجاری، طایفہ: ۱۵۰
 زنجان، دہ: ۸۲
 زنجیر، قلعہ: ۱۵۶
 زندران (زندان): ۱۲
 زندگی آباد: ۲۰
 زہاب: ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۷
 زہاب، پل: ۱۶۰
 زین العابدین خان: ۵۰
 زیوہ دار، طایفہ: ۴۵
- «س»
 ساراتف: ۱۸۳
 سارہ، قبر: ۷۰
 سارین چہ: ۵۴، ۵۵
 ساسانیان: ۲۱، ۱۶۵، ۱۷۸
 ساکی، طایفہ: ۴۵، ۴۷
 سامان: ۷۹
 ساوجیلاخ: ۷۷
 ساودجی، دہ: ۱۸۹
 ساوہ: ۷۸، ۷۹، ۱۸۴
 سراب: ۹۳
 سراب، چشمہ: ۹۳
 سردرہ: ۳۷
 سرسنگ: ۴۶
- سر میل: ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۷۲
 سرونو، دہ: ۹۴
 سعد آباد، دہ: ۱۸۹
 سعد آباد، قصبہ: ۸۳
 سعدی: ۱۴
 سعدیہ: ۱۴
 سفید، کوہ: ۱۰۱
 سکوند، طایفہ: ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۴۰
 سگوند، بخش: ۳۸
 سلجوقشاہ: ۵۸
 سلطان عبداللہ: ۱۲۸
 سلطان آباد: ۵۵، ۵۸، ۷۲، ۷۴، ۷۶-۸۰
 ۸۶، ۸۷، ۱۴۶، درہ: ۷۸
 سلطانیہ: ۸۵
 سلمان ادریس: ۱۲۶
 سلیمان خان افشار قاسملو: ۷۷
 سلیمان خان سپہام الدولہ: ۳۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰
 ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۵-۱۲۷
 سلیمانیہ: ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۸۰
 سلہ سلہ ← سیلہ سیلہ
 سمنگان: ۹۲
 سمہلا، قریۃ: ۱۸۸
 سنت پترزبورغ (لنین گراد کنونی): ۲، ۱۶
 سنگ باران، دہ: ۶۴
 سنگ علی: ۱۰۰
 سنگ رستم: ۹۴، ۹۵
 سنندج (سنہ): ۸۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶
 سوار آباد: ۷۶
 سورام: ۴۶
 سوری چکان، دہ: ۶۴
 سوشک آباد: ۷۷
 سوماترا: ۶۸
 سوزمانی، طایفہ: ۹۲
 سیدان: ۲۲، ۲۶
 سید موسی، قریۃ: ۱۳۴
 سیدالشہداء (ع): ۱۸۶

شیخ لطف‌الله، مسجد: ۷۰
شیراز: ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۰، ۲۲،
۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۱۰۰، ۱۲۹، ۱۴۷
شیراوند، طایفه: ۴۵
شیروان: ۱۰۴
شیروان، رودخانه: ۱۶۳
شیرین: ۱۷۵، ۱۷۶

«ص»

صالح آباد: ۳۵، ۳۶، ۱۱۴-۱۱۶، ۱۳۹
صادق‌خان، حکیم میرزا: ۴
صاوند، قبیله: ۵۲
صحنه (سحنه): ۲۰، ۸۷، ۹۱
صدمراه: ۴۷
صدمره، رودخانه: ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲،
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷-۱۱۱
صفدی‌کان، ده: ۶۴
صفویه: ۷۰
صفه، کوه: ۷۰
صه‌صه، طایفه ← صه‌صه‌صه
صه‌صه‌صه (صه‌صه‌صه، سله‌سله)، قبیله: ۴۵،
۴۶، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷

«ط»

طابن، دره: ۳۷
طاف: ۴۶
طاف، کوه: ۴۳
طاق‌کرا: ۱۴۰
طاق‌بستان: ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹
طاهربیک یاور، مهندس: ۴
طرابوزان: ۴
طرخان: ۴۷

«ظ»

ظلال‌السلطان (علی‌خان، علی‌شاه، علی میرزا):
۱۳

شیروان، رودخانه - کاوه رود
سبزار: ۳۸
سیف‌الدوله، شاهزاده: ۷۰
سیکاوند، طایفه: ۴۵
سیکورف: ۴۵
سیلاخور، دره: ۵۳، ۶۱
سیوند، ده: ۲۲، ۲۵

«ش»

شاپور: ۱۱، ۱۳۷، ۱۳۸
شاپور، رودخانه: ۲۸
شادگان ← فلاحیه
شامیه: ۲۰
شاه‌آباد: ۳۴، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۸۷
شاه‌خوانی، قریه: ۱۷۸
شاه‌خوانی، قلعه: ۱۷۹، ۱۸۰
شاهزاده احمد، قبر: ۳۸
شاه زندکوه: ۸۰، ۸۱
شاه سلطان حسین: ۶۸، ۷۰
شاه عباس: ۵۹، ۶۲، ۶۸
شاه‌کوه: ۸۰
شاهنامه: ۸۰
شاهینی، ده: ۱۸۷
شاهی، قلعه: ۱۳۵، ۱۵۹، ۱۶۸
شترکوه: ۵۷
شجاع‌السلطنه: ۱۳
شرجه، ده: ۶۲
شرکان، ده: ۱۸۹
شط‌العرب: ۵، ۶، ۳۰، ۱۲۷، ۱۲۸
شمر، طایفه: ۱۲۸
شوراب: ۱۰۷
شوش: ۵۱، ۱۱۸، ۱۲۱؛ جلگه: ۱۳۹
شوشتر: ۲۷، ۳۳-۳۵، ۵۱، ۶۶، ۶۷، ۱۲۷،
۱۳۰، ۱۳۵-۱۳۸
شهرستان: ۶۸
شهرابند: ۳۵
شیخ‌خان، ده: ۱۸۹
شیخ‌صنمان: ۱۴

«ع»

- عالی قاپو: ۶۹
عاملہ، قبیلہ: ۴۵، ۴۶، ۴۹
عباس آباد: ۷۲
عباس قلی خان، قلعه: ۲۸
عباس میرزا نایب السلطنہ: ۳، ۱۳، ۴۷، ۵۴، ۱۱۴
عثمانی: ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۸۹
عصولہ، قریۃ: ۱۷۸
عصون، محال: ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲
عقرینہ: ۴۶
علی (ع): ۹۵، ۱۲۷
علی، دہ: ۹۷، ۱۰۲
علی آباد: ۲۰
علی اکبر خان قوام الملک، حاج میرزا: ۱۳
علی اللہی، طایفہ: ۴۹، ۸۵، ۱۰۳، ۱۴۲
علی خان قاجار: ۴
علی شاہ عباس، دہ: ۷۹
علی کیجان: ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴
علیکرہ: ۹
علی محمد خان قوام الملک: ۱۳
علی نقی خان، حاجی: ۵۶
علی واحد خان: ۱۰۴
عمارات: ۵۴، ۱۳۸
عمارت، دہ: ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۷۴، ۸۶
عمر: ۱۴۸
عملہ، طایفہ: ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷
عنبریہ، طایفہ: ۱۲۸
عید قربان: ۱۵، ۶۹
عید نوروز: ۲۰، ۸۰
عیسوند: ۲۹
عیسی، حضرت: ۲۲

«غ»

- غدیر: ۴۶
غزال: ۴۶

غمیاران، قریۃ: ۱۸۰

«ف»

- فارس: ۲۳، ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۵۳
فارس، خلیج: ۸، ۲۹، ۱۲۲، ۱۲۷
فاطمہ (پنت امام موسی): ۶۵
فتح آباد، دہ: ۱۶، ۲۰، ۲۶، ۶۸
فتحعلیشاہ: ۱۱، ۱۳، ۳۵، ۷۰، ۷۸، ۹۸، ۱۱۴، ۱۳۷، ۱۵۲
فراسین، رودخانہ: ۱۰۰
فراش، طایفہ: ۴۵
فرانسہ: ۴
فرانک لین (سیاح): ۱۷
فراہان: ۳
فراہانی، میرزا بزرگ: ۳
فردوسی: ۸۰
فرمانفرما، حسن علی میرزا: ۱۱، ۱۳
فرہاد: ۱۷۵، ۱۷۶
فریدن، محال: ۶۴-۶۷، ۷۸
فریدون خان یاور، محال: ۵۹
فلاحیہ (دورق، شادگان): ۶، ۱۲۷، ۱۳۳
فیروزان: ۲۲
فیروز میرزای نصرت الدولہ: ۱۱۵
فیروزہ: ۲۰
فیلی، طایفہ: ۱۰۶

«ق»

- قائم مقام، میرزا عیسی: ۳
قادیسیہ: ۲۲
قارص: ۳، ۴
قاضی، قلعه: ۱۷۴
قاطرچی، طایفہ: ۴۵
قدمکاه: ۸۶
قرنہ: ۱۲۸
قرہ بولاق، چشمہ: ۱۷۰
قرہ چی، طایفہ: ۱۴۱
قرہ سو، رودخانہ: ۸۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰
قرہ کارین، درہ: ۵۹

- قره کهریز، محال: ۷۶
قره گوزلو، طایفه: ۱۵۲
قزوین: ۱۵۲
قصاب رودآباد: ۷۹
قصرالصوص ← کنگور
قصرشیرین: ۱۶۳، ۱۷۱
قلعه نصیر: ۴۶
قم: ۷۸، ۷۹
قوچه، ده: ۷۳، ۷۴
قیراب، کوه: ۳۸
قیریاغی، تنگه: ۱۰۰
قیصر خانم: ۷۷
قیلاب، قریه: ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۱۱۵، ۱۴۰
قیلاب، رودخانه: ۳۸، ۴۷
- «ک»
کابکون: ۴۶
کادر، ده: ۷۶
کارقا، ده: ۶۴
کاران، ده: ۶۴
کاروانسرای وکیل: ۱۳
کارون، رودخانه: ۳۲-۳۴، ۴۲، ۶۶، ۱۲۴، ۱۳۰-۱۳۲، ۱۵۳
کازرون: ۹، ۱۱، ۲۶-۲۸
کاسون: ۴۶
کاشان: ۷۹، ۸۵
کاظمین: ۱۲۸، ۱۴۵
کاوریا، کوه: ۴۰
کاوه رود، رودخانه: ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۸
کاماس، رودخانه: ۹۰
کاماسب، رودخانه: ۹۵
کامیشان، پل: ۴۷، ۱۰۰، ۱۱۳
کاونسوار، قریه: ۱۵۴
کتل: ۹، ۱۰
کتل، قریه: ۱۸۰
الکسف: (القطفیف)، قبیله: ۱۲۲
- کر، رودخانه: ۱۶
کریلا: ۳، ۱۳۲، ۱۴۷، ۱۴۹
کریلائی علی خان: ۳۴
کرپرتر: ۱۷
کرچل، ده: ۱۸۹
کرچی باشی: ۵۹
کرخه، رودخانه: ۴۰، ۱۱۹، ۱۲۲-۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۴
کرد، ده: ۶۴-۶۶، ۷۰
کرد، کوه: ۳۷، ۴۳
کردالماسی، طایفه: ۴۵
کردخورد: ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۶
کردستان: ۵۴، ۹۰، ۱۵۲، ۱۸۰، ۱۸۶
۱۸۸، ۱۸۷
کرکس: ۳۷، ۴۰
کرکوند: ۸۲
کرکی: ۴۷
کرکی، کوه: ۳۹
کرم، تنگه: ۹۷
کرمان: ۵۴
کرماتشاه: ۴۴، ۸۲، ۸۶، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۸
۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸-۱۸۰، ۱۸۷
کرمبی، طایفه: ۴۵
کرنند: ۱۳۹-۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۹
۱۷۰؛ دره: ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۴-۱۵۶
رودخانه: ۱۵۹؛ کوه: ۱۴۴
کروند، محال: ۶۶
کره، قریه: ۱۷۸، ۱۸۱
کره گاه، دره: ۴۳
کره گاه، رودخانه: ۱۸۱
کریت: ۴۶
کریمخان زند: ۱۳
کزاز، محال: ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۷۶، ۷۷، ۸۱
کشکان، پل: ۹۷، ۱۱۳
کشور: ۴۶
کفکان: ۴۱

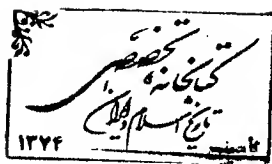
کوس: ۴۶
 کوشک: ۲۰، ۸۲
 کوشکی، طایفہ: ۴۵
 کولہوند، طایفہ: ۴۵
 کوواس، قریہ: ۱۸۸
 کوہ دشت: ۴۷
 کوہ کرد: ۴۶
 کوہ کلو، طایفہ: ۲۹
 کوہ کیلویہ: ۴۵
 کوہمرہنودان: ۲۶، ۲۷
 کہک: ۷۹
 کہنک (کونک): ۱۳۵
 کہیر، محال: ۶۶
 کیالان، کوہ: ۱۰۸، ۱۱۱
 کیان: ۲۰، ۲۳
 کیخسرو: ۸۰
 کیلان، دہ: ۷۲
 کیلاتی، طایفہ: ۱۵۰

«گ»
 گرگان (استرآباد): ۱۱۴
 گرماب، قریہ: ۱۸۸
 گیلایگان: ۵۴، ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۷۴
 ۱۴۶: درہ: ۶۱، ۷۴
 گل تپہ، دہ: ۷۶
 گل زرد، کوہ: ۳۸
 گلشن آباد: ۷۶
 گل صحرا، رودخانہ: ۱۸۰
 گلی صحرا، دہ: ۱۸۷
 گنج نامہ: ۸۶
 گوران، قبیلہ: ۱۴۲
 گیلان: ۱۱۵
 گیوہ رود: ۱۸

«ل»
 لار، کوہ: ۹۴
 لاربور، رودخانہ: ۵۷

کعبہ: ۱۴۹
 کلدانی، طایفہ: ۱۸۳
 کلکتہ: ۳۰، ۶۸
 کل کلوشو: ۴۷
 کلن، قریہ: ۱۴۵
 کلہ سفید، کوہ: ۳۷، ۳۹، ۴۰
 کلہ کفکان: ۴۱
 کلہر، طایفہ: ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۹
 کلیایف، کشتی: ۵، ۶
 کلیایی، طایفہ: ۱۸۰، ۱۸۷
 کلین، قریہ: ۱۵۴، ۱۵۹
 کمارج: ۲۸، ۵۳
 کمالوند، طایفہ: ۴۵، ۱۰۰، ۱۰۴
 کمپانی ہندوستان مغربی: ۵، ۸، ۹، ۲۹
 کمرہ، محال: ۵۹، ۱۴۶
 کمین، دہ: ۲۳، ۲۵
 کنار تختہ: ۲۸، ۲۹
 کنارہ: ۲۰، ۸۲
 کنارہ گرد: ۷۹
 کنجی، طایفہ: ۱۰۳، ۱۰۴
 کنکان، درہ: ۳۷
 کنگور، قصبہ: ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۸۹-۹۱: درہ: ۹۱
 کنہ ل: ۵۹
 کواریک، قریہ: ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۴: درہ: ۱۵۶
 کواریہ، قریہ: ۱۴۲، ۱۵۴
 کووانہ، قریہ: ۱۵۴، ۱۸۸
 کوتظن: ۱۲۷
 کوردی، طایفہ: ۴۵
 کور، کوہ: ۳۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷
 ۱۱۰، ۱۰۹
 کوران، رودخانہ: ۱۲۲
 کوران، طایفہ: ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۷
 کورسین، محال: ۹۴
 کوروند: ۱۰۳
 کورہ، کوہ: ۱۰۰

- لاکی، رودخانه: ۲۹
 لر، طایفه: ۲۵، ۲۹
 لران، ده: ۱۰۵
 لران بیات، قریه: ۱۰۴
 لرستان: ۴، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۵۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۳-۱۱۵، ۱۲۷؛ کوههای: ۴۹
 لزکی، طایفه: ۵۸
 لطفعلی خان: ۹۷
 لفارنی شور، قریه: ۱۸۸
 لكها: طایفه: ۱۰۶
 لمیان: ۷۲
 لمنی، قریه: ۱۸۷
 لندن: ۳، ۴
 لنکان: ۴۶
 لوشی، ده: ۱۸۷
 لیالیاره: ۴۶
 لیری: ۴۶
 لیلی آباد، ده: ۵۹
- محمد آباد: ۵۹
 محمدتقی میرزا: ۳
 محمدتقی خان: ۳۴
 محمدخان جای دری: ۱۱۰
 محمدخان قاجار: ۱۳
 محمدشاه: ۳، ۱۳، ۳۵، ۴۷، ۴۹ - ۵۱، ۵۴، ۵۹، ۶۹، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۵۲
 محمدعلی میرزا: ۳۴، ۴۵، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰
 محمدعلی میرزا، نواب: ۱۲
 محمد ولی خان قاجار: ۱۳
 محمره: ۸، ۲۴، ۲۵، ۳۰-۳۲، ۳۷، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸-۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۶
 ۱۵۳: رودخانه: ۱۲۷
 محمودیه، ده: ۶۵، ۷۲
 مدیترانه: ۴
 مدین: ۱۳۸
 مدینه: ۱۴۷، ۱۴۸
 مرغاب: ۲۳
 مرند، ده: ۸۲
 مروارید، رودخانه: ۱۸۰
 مروذشت: ۲۰، ۲۶
 مریوان: ۱۸۸، ۱۸۹
 مریوان، رودخانه: ۱۸۸
 مسجد شاه: ۷۰
 مسقط: ۳۰
 مسکو: ۱۴۱
 مشیرالدوله: ۱۲۶
 مشهد: ۳، ۱۲
 مشهد مرغاب: ۲۳
 مصر: ۱۴۱
 مصلی: ۱۵
 مصولی آباد: ۲۰
 معتمدالدوله: ۱۲۳
 معتمد، قبیله: ۴۷
 مقیمه، طایفه: ۴۵
- مادرسلیمان، مقبره: ۱۵، ۲۳
 ما دو: ۲۰
 مادیان رود: ۹۷
 ماردین: ۱۱۳
 مارک (مراکش): ۴
 مارفون، پل: ۷۱
 مازندران: ۵۴، ۹۴، ۱۱۴
 مالک ایستر، حکیم: ۸
 ما کرید، حکیم: ۴
 مالو، کتل: ۱۰
 ماماصارم، طایفه: ۴۵
 مامل: ۴۶
 ماهی، کشتی: ۶
 ماهی دشت: ۱۷۳-۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۷
 مجلس شورا: ۳
 محبعلی خان منشی، میرزا: ۴



- مکان علی، طایفه: ۴۵، ۴۷
مکرم ابن الفوذر: ۳۳
مکه: ۱۴۷، ۱۴۸
ملا محمد، پل: ۱۸۸
ملو، کتل: ۲۹
ممسنی، قبیله: ۱۵۲
مناره جنبان: ۷۰
منتفک، طایفه: ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۱-۱۳۳
منجور، کوه: ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۲
مندلی: ۱۵۴
منصوری: ۱۵۰
منگره: ۳۵-۳۷، ۵۲، ۱۰۱، ۱۳۸
منوچهر خان معتمدالدوله: ۳۵، ۶۶
موسی، امام: ۱۴۵
موسی، حضرت: ۱۴
مول: ۴
موماوند، طایفه: ۱۰۳
مهرآباد، ده: ۶۲
مهرستان، ده: ۶۴
میان آب: ۲۳
میان شهر: ۳۴
میان کره: ۴۷
میدان شاه: ۶۹، ۷۰
میدانکه، ده: ۷۶
میرزاقی خان ← امیر کبیر
میرغادرار، ده: ۱۸۸
میرو، ۶۶
میزج: ۶۶
میشنان: ۴۶
- «ن»
نابالیکون، کوه: ۵۷
نادرشاه: ۱۵، ۱۱۴
نادکان دزرنه، ده: ۶۴
ناروی، ده: ۱۸۹
ناصرالدین شاه قاجار: ۱، ۴۷، ۷۱، ۷۵
۱۴۵، ۱۵۲
- ناصریه (قلعه بندر بوشهر): ۱۲۹
فاکپور، ایالت: ۴
فانج: ۷۸
فاورند: ۸۲
نجد: ۱۳۶
نجف: ۱۴۷، ۱۴۸
نجف آباد: ۶۵، ۶۷، ۷۲، ۷۳
نرا، ده: ۷۹
نریمان خان قوام السلطنه: ۳۵
نصرالله خان افشار (زیرمارخان): ۷۷
نصیر، شیخ: ۱۲۷
نصیر، قلعه: ۱۱۱، ۱۱۳
نصیرالملک: ۱۳
نصیرخان، قلعه: ۴۰، ۴۱
نعا، کوه: ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۴
نعمان: ۲۲
نقش رستم: ۲۱، ۲۲
نل، پل: ۵۷
نما کرد، ده: ۶۴
ننه دیکن، ده: ۶۴
نوائیده (دیه): ۲۰
نواریان، رودخانه: ۵۷
نوح، حضرت: ۱۶۴
نوسور، ده: ۱۸۹
نوکان، ده: ۶۴
نپاوند: ۸۲، ۸۶؛ دره: ۹۱؛ کوه: ۵۴، ۵۷
نهر وان: ۱۰۰
نهر هاشم: ۱۲۱-۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۳
نیچی، ده: ۱۸۸
نیزار، قریه: ۱۸۸
نیلوفر (سراب)، دریاچه: ۱۷۳
- «و»
والتریانوس: ۳۳، ۳۴، ۱۳۷
واله خو، کوه: ۱۵۶
والی: ۱۳۱

هلی، ده: ۷۶
 هلیلان: ۹۳، ۹۷، ۱۰۰، ۱۷۴
 هلیلان، قلعه: ۹۶
 همدان: ۲۷، ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۷۲، ۷۴، ۷۸،
 ۸۰، ۸۲-۹۰، ۱۱۳، ۱۵۲، ۱۸۵؛ جلگه:
 ۸۸، ۸۹
 هند (هندوستان): ۴، ۶، ۲۰، ۳۰، ۶۸،
 ۱۳۸، ۱۶۴
 هیکن، قریه: ۸۱

«ی»

یاربند: ۷۸
 یزد: ۵۴
 یزدجرد، قلعه: ۱۶۳، ۱۶۵-۱۶۷
 یزدجرد سیم: ۲۲
 یورووند: ۳۸
 یوسفخان سپهدار: ۶۹
 یونس افندی سلطان: ۴
 یهودیان: ۸۴

وانشان، ده: ۶۳
 ویشم: ۴۶
 ولم: ۴۶
 وولیع، مدرسه: ۳
 ویرزیل: ۱۴
 ویسا، ده: ۱۸۹
 ویسیان، بخش: ۳۸
 ویشان: ۱۰۷

«ه»

هارون آباد: ۱۰۰، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۷۳،
 ۱۷۴؛ دره: ۱۴۰
 هاشم، شیخ: ۱۲۶
 هاوه، قلعه: ۱۸۸
 هاوه: ۴۶، ۱۵۰
 هشتادپهلو، کوه: ۳۸، ۴۳، ۴۶
 هرات: ۱۱۴
 هزار جریب، ده: ۶۴
 هفت تن، باغ: ۱۴
 هفت لنگ، طایفه: ۳۴، ۶۶